

با آثار و گفتاری از:

دکتر رضاشیبانی،
شاعر و کارشناس مسائل قفقاز
دکتر جعفر رازقی،
مدیر فرهنگی دانشگاه تبریز
ارسلان حق ظاهری،
کارشناس مسائل اقتصادی



● رد پای سردار

● کلوپ جهان سومی‌ها

● چرا مقاومت در برابر نفس؟

● آمریکا قبل از شوروی فروپاشید



۱۶ پرونده‌ی ترکیه و قفقاز به همراه مصاحبه با دکتر شیپانی، شاعر و کارشناس مسائل قفقاز

سخن سردبیر محمد اسماعیل نوری

مقاومت در مفهوم به معنای ایستادگی و بازدارندگی فرد، جامعه، شیء، یا کلا هر موجودی در برابر تغییری است که از سوی عامل خارجی یا گاهی داخلی به آن موجود، تحمیل می‌شود. مقاومت مولود تضاد و تراحم است که آن نیز جزء لاینفک و ذاتی این عالم پست و دنیای خاکی می‌باشد. انسان نیز مادامی که مهمان این دنیا است از این تضاد و تراحم بی‌بهره نبوده و مسیر صاف و همواری را طی نخواهد کرد و چه در درون خود و چه در بیرون با عواملی اصطکاک و بعضاً برخورد خواهد داشت. همچنانی که از اول تاریخ نیز چنین بوده است و هر انسانی از لحاظ فردی در درون خود نبردی را بین تمایلات نفسانی و جسمانی با ارزش‌های اخلاقی و امیال عالی میزبانی می‌کند، که هر دورا خداوند حکیم با ذات بشر سرشته (فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا) و از او بر خلاف حیوانات و ملانک که موجوداتی تک‌ساحتی‌اند موجودی دوساحتی ساخته است. اما از طرفی هدف انسان برای رشد و تکامل و عبادت پروردگار که از طریق وحی و فطرت به او رسیده است، او را به سمت مقاومت در برابر خواسته‌های نفسانی برای پاسداری از ارزش‌ها و اهداف متعالی سوق می‌دهد. حال اگر همین مقاومت فردی در افراد جامعه‌ای ظهور و بروز پیدا کند، جامعه‌ای مقاوم و پایمند به ارزش‌های الهی از آن می‌سازد که در برابر زورگویی مستکبران و ظلم ظالمان استقامت کرده و تا پیروزی نهایی حق بر باطل از پای نمی‌نشینند. از ابتدای تاریخ چنین افراد و جوامعی که به فرمان آیهی شریفه‌ی (فَاسْتَقِمُّوا كَمَا أَمَرْتُمْ وَمَنْ تَابَ مَعَكُمْ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) استقامت ورزیده و مسیر رشد و تعالی را طی کردند کم نبودند ولی ما در این نشریه قصد داریم علاوه بر بررسی مقاومت فردی به موضوع مقاومت اجتماعی جوامع مسلمان در عصر حاضر و در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و زورگو بپردازیم و این مقاومت را از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی بررسی کنیم.

از آنجایی که در دهه‌ی مقاومت و سالگرد شهادت سردار مقاومت، شهید حاج قاسم سلیمانی و چهلم شهید محسن فخری زاده قرار داریم، ضمن معرفی این الگوهای مقاومت، این شماره از نشریه‌ی افق را به روح مطهر و معظم این شهدای والامقام تقدیم می‌کنیم. امید است که شفاعت آنان شامل حالمان گردد.

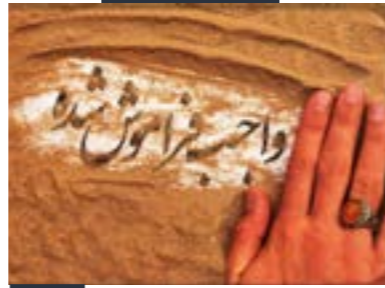
شناسنامه

ماهنامه اجتماعی، سیاسی
صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه تبریز
سردبیر: محمد اسماعیل نوری
مدیر مسئول: محمدعلی ارفعی
نویسندگان این شماره: سبحان باقری، عرفان سپهری، حامد نوروزی، فائزه علیپورستی، محمدعلی ارفعی، محمد مهدی اکبری، امین افراسیابی، طاهای محمدی، مالک الشامی، علی حسین اوغلی، امیر رهنمائی، محمد اسماعیل نوری، عمار صالحی، مرتضی حق جو، علیرضا دباغ، ارسلان حق ظاهری، معین دسترنج، عادل قوی، محسن کریمی، مهدی نوشاد



شناگر ماهری هستم
موقعی که آب نباشد!!!

۱۴



۱۵ امر به معروف و نهی از منکر



۴۳ پیام یک محموله راهبردی، یادداشت ارسلان حق ظاهری، کارشناس مسائل اقتصادی

۳۴ کلپ جهان سومی‌ها

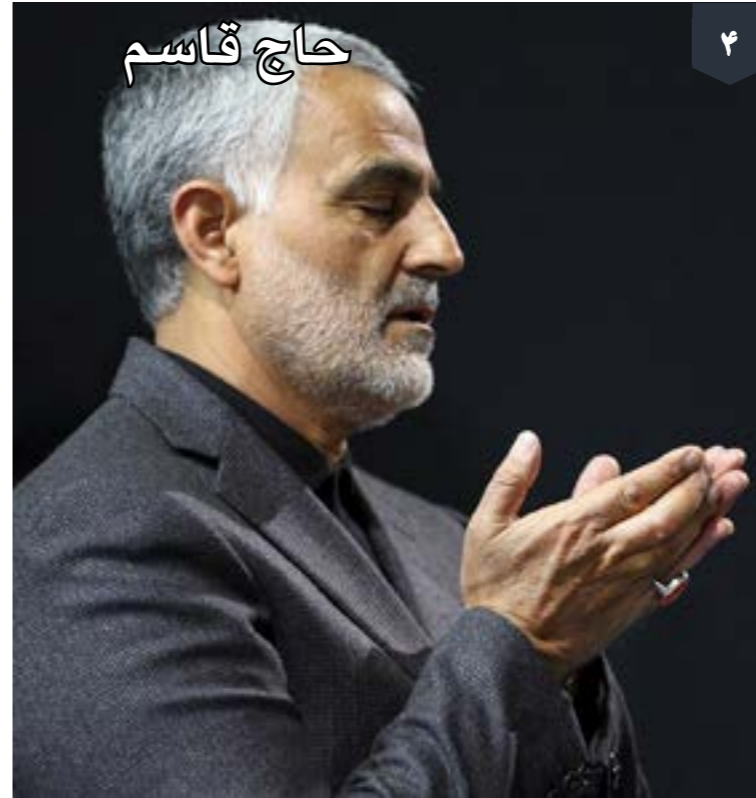
۸۲ غربت فرهنگی در فرهنگ‌ترین انقلاب تاریخ

۳۷ مقاومت یا سازش؟

۱۱ بکشید ما را؛ ملت ما بیدارتر می‌شود

۵۸ لبنان

برای همکاری با هیئت تحریریه از طریق صفحه مجازی اینستاگرام به آدرس @asr_daneshjoo با ما در تماس باشید.



۴ حاج قاسم



۲۶ شهریار کمیت انقلاب

۸۰ فضای سرد حاکم بر روابط فرزندان و والدین و تاثیر آن بر روابط آزاد و بزهکاری

۳۲ اقتصاد مقاومتی خنثی‌ساز تحریم‌ها

این شماره از مجله ۲۶ سرفصل و مقاله دارد و برای طولانی نشدن فهرست، نام و شماره صفحه تمام مقالات را ذکر نکردیم! به شما خواننده عزیز توصیه می‌کنیم به همه‌ی مقالات این شماره از افق سر بزینید!



۶ چرا مقاومت در برابر نفوس؟



۲۳ مصاحبه با دکتر رازقی مدیر فرهنگی دانشگاه تبریز



۵۲ یمن یادداشت مالک الشامی، دانشجوی اهل یمن در دانشگاه تبریز



ندارند. بعضی‌ها اهل تدبیرند اما اهل اقدام و عمل نیستند، دل و جگر کار را ندارند. این شهید عزیز ما هم دل و جگر داشت... هم با تدبیر بود؛ فکر می‌کرد، تدبیر می‌کرد، منطق داشت برای کارهایش. این شجاعت و تدبیر توأمان، فقط در میدان نظامی هم نبود، در میدان سیاست هم همین جور بود؛ بنده بارها به دوستانی که در عرصه‌ی سیاسی فعالیت داشتند این را می‌گفتم؛ شهید سلیمانی اهل حزب و جناح و مانند اینها نبود، لکن بشدت انقلابی بود. انقلاب و انقلابیگری خط قرمز قطعی او بود؛ این را بعضی‌ها سعی نکنند کمرنگ کنند، این واقعیت اوست؛ ذوب در انقلاب بود، انقلابیگری خط قرمز او بود. در این عوالم تقسیم به احزاب گوناگون و اسم‌های مختلف و جناح‌های مختلف و مانند اینها نبود اما در عالم انقلابیگری چرا، بشدت پایبند به انقلاب، پایبند به خط مبارک و نورانی امام راحل (رضوان الله علیه) بود" ■



دریغ نمی‌کردند و با حضور میدانی اهمیت خدمت به مردم را به همه گوشزد می‌کردند.

به عنوان نکته‌ی پایانی بهتر است به این موضوع نیز اشاره کرد... حال یک سال از شهادت حاج قاسم گذشته است، اما هنوز در فراق او اشک دیدگان جاری است و دل‌ها سخت در عزا و فقدان او می‌سوزد. راستی رمز و راز این عشق و دلدادگی چیست و خاستگاه این احساسات ناب و همگانی در کجاست؟

شاید همینقدر بتوان درک کرد و فهمید که حاج قاسم فرزند انقلاب اسلامی بود. سردار عزیز ما تجسم عینی انقلاب بود و همه‌ی صفات و خصلت‌هایی که او را محبوب قلب‌ها و سردار دل‌ها کرده است در ذات و طبیعت انقلاب اسلامی است. به همین دلیل بسیار طبیعی است که همان مردمانی که انقلاب کرده‌اند، با همان شور و شعور، به محض شنیدن خبر شهادت سردار محبوب خود، بر سر و

سینه زنان به خیابان‌ها بریزند. مردم حاج قاسم را دوست دارند چون او را عینیت انقلاب اسلامی و «انقلاب اسلامی ناطق» می‌دانند. صادقانه باید گفت هر کس می‌خواهد حقیقت انقلاب و سیمای واقعی آن را به دور از تحریفات بشناسد و با دو چشم سر ببیند، می‌تواند به سیمای مردانه و انسانی حاج قاسم نگاه کند.

ایمان، اخلاص، خشوع، فروتنی، صلابت و ظلم‌ستیزی، شجاعت و جوانمردی، مردم‌داری و آخرت‌نگری، بندگی و آزادگی، عدالت‌طلبی و آرمان‌خواهی، خدامحوری و انسان‌دوستی و ارادت به اهل بیت (ع) و ولایت‌مداری و... همه‌ی ارزش‌ها و اصولی است که انقلاب اسلامی آورنده و مروج آن است و هر کس به میزانی که به این صفات و ارزش‌ها آراسته و به آن عمل می‌کند، به انقلاب اسلامی نزدیک تر و «انقلابی تر» است.

حتی رهبر انقلاب سال گذشته در تبیین ابعاد شخصیت این قهرمان ملی فرمودند: "شهید سلیمانی، هم شجاع بود، هم با تدبیر بود؛ صرف شجاعت نبود؛ بعضی‌ها شجاعت دارند اما تدبیر و عقل لازم برای به کار بردن این شجاعت را



نویسنده: خانم فائزه علیپرستی

رد پای سردار

برخی مدیران می‌دیدند، از نصیحت و هشدار دریغ نمی‌کردند. به عنوان مثال او با بصیرت انقلابی، مهرماه ۹۵ هشدار داد «در خط مقدم جنگ با دشمن، نباید دو صدا بلند شود و کسانی بگویند دشمن نیست، دوست است. خوارچ، محصول ترویج همین نگاه بودند. اگر صاحب منصبانی آدرس غلط دادند و در جامعه دو صدایی دشمن درست کردند، مرتکب خیانت شده‌اند. کوچه دادن به دشمن، بدترین نوع خیانت است. ترویج فهم غلط از دشمن، حساسیت جامعه را از بین بردن و در درون آن تفرقه درست کردن، خیانت است.» یا مثلاً برخلاف رویه‌ی «تحریم‌هراسی» برخی مدیران و مسئولان معتقد بود «من با تجربه می‌گویم؛ میزان فرصتی که در بحران‌ها وجود دارد، در خود فرصت‌ها نیست. اما شرط آن، این است که نترسید و نترسیم و نترسانیم». در امداد و کمک‌رسانی در حوادث طبیعی که بعضاً کشورمان دچار شده و کام مردم عزیزمان را تلخ کرده نیز از هیچ کمکی

سازمان دادن نیروهای نظامی در برابر تروریست‌های منطقه‌ای که مورد حمایت آشکار آمریکا و رژیم صهیونیستی قرار داشتند با وجود اختلاف نظرهایی که وجود داشت یکی از کارهای خارق‌العاده این شهید عزیز بود. سردار سلیمانی معتقد بود باید با گسترش حلقه‌های مقاومت اسلامی در همه‌ی کشورهای منطقه، منطقه‌ی جدیدی ساخت که آمریکا و رژیم صهیونیستی و همکاران عربی مثل سعودی‌ها و به طور کلی، غرب نتواند در آن رسوخ کرده و به سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی خود ادامه دهند.

همچنین باید گفت حاج قاسم نسبت به مسائل و سیاست‌های داخلی نیز بی‌تفاوت نبودند و هر جا دولتمردان، مواضع منطبق بر سیاست‌های نظام در پیش گرفتند، شهید سلیمانی، جانانه از آن مواضع حمایت کردند. البته باید متذکر شد همین شهید بزرگوار، در مقاطعی که غفلت یا انحراف را در مواضع

یک سال از روزی که سردار عزیزتر از جانمان را به شهادت رساندند گذشت، یک سال فراق او را به جان خریدیم، و تنها با یاد و خاطراتش زندگی کردیم. بسیار از او گفتیم و شنیدیم و هر بار بیش از گذشته ابعاد شخصیت پر رمز و راز وی برایمان آشکار شد. خاطرات سردار، قوت بخش جان‌های دنیا زده‌ی ما شده و سیره‌ی زندگی پر تالو او چراغ راهمان. اکنون اگر بخواهیم کمی دقیق‌تر به ابعاد و تاثیر سیاسی و معنوی حاج قاسم در داخل و خارج از کشور اشاره کنیم باید گفت سردار سلیمانی یک فرمانده ملی بسیار هوشمند بود که دو جنبه داشت، که یکی از آن حضور و افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران و دفاع از امنیت و کشور ایران بود. سردار سلیمانی با هزینه‌ی کم یک شبکه‌ی نظامی منسجم را در برابر قدرت‌هایی که سعی در نابودی اسلام داشتند به وجود آورد و این یک شاهکار بزرگ نظامی بود. افزون بر این، ایجاد انسجام و اتحاد در بین امت اسلامی و

چرا مقاومت در برابر نفس؟



نویسنده: سبحان باقری

قصه از همان روزی شروع شد که رفیق پیدا کردم. روزها از پی هم می‌رفتند و من صمیمی‌تر از گذشته با دوستانم جوش می‌خوردم. کار در فضاهای ارزشی باعث شده بود که اهدافی برای خودم ترسیم کنم، مثل شهادت! بعلاوه خواندن کتاب هم که از مسلمات دوران دانشجویی است. (اگه کتاب تا به الان نخوندید، باید بگم حتماً به دکتر مراجعه کنید!) ما رو مبتلا کرد و شاید موجودی مثل من کم باشه. ولی خب! من تصمیم گرفته بودم کتاب آفتاب در مصاف رو (این کتاب رو تو یکی از نمایشگاه های کتاب حرم امام رضا(ع) خریدم) بخونم. جلودتر بریم.

خواندن این کتاب، باعث شد من با انسان‌های عجیبی آشنا بشم. یکی از دو شخصیت بسیار جذاب برای شخص من، شخصیت حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه بود. خب، خواندن آنچه میان این دو رفیق قدیمی گذشته، واقعا ارزش مطالعه دارد و من مطمئنم پیشیمان نمی‌شوید.

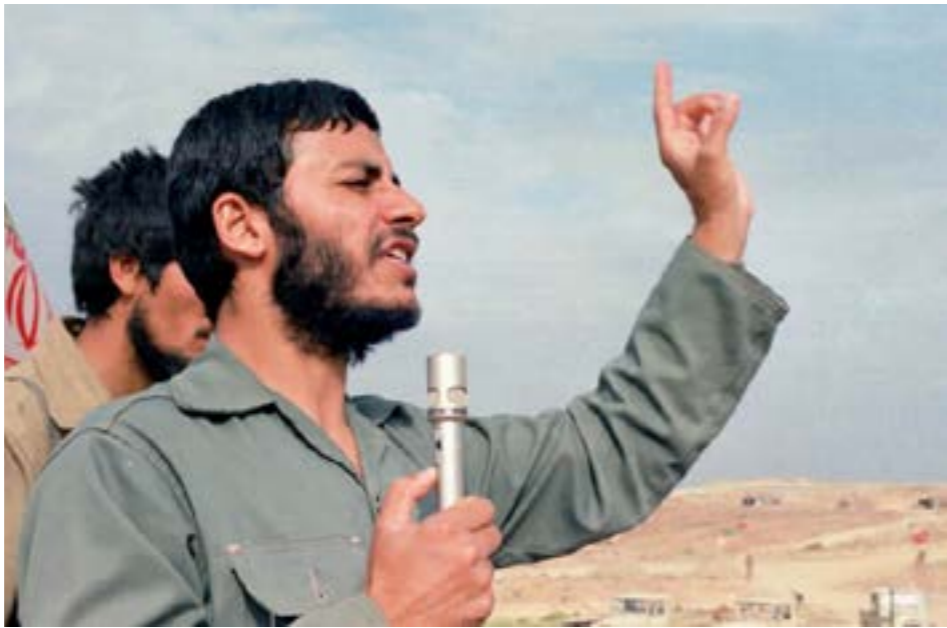
حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از ریش سفیدان و پیرمردهای لشکر امام حسین(ع) بودند. معروف است که شب عاشورا، این دو بزرگوار دم خیمه ایستاده بودند و باهم شوخی می‌کردند؛ سر به سر هم می‌گذاشتند. جناب حبیب به جناب مسلم می‌گوید: «تو آن وقت هم که جوان بودی اهل شوخی و مزاح نبودی.» و مسلم پاسخ می‌دهد: «بله! همان طور که تو می‌گویی، اهل مزاح نیستم. اما امشب در پوست خودم از شادی نمی‌گنجم. برای اینکه می‌بینم فردا، شهادت همان و بهشت جاودان و رضوان پروردگار، که فوق بهشت جاودان است، همان. می‌خواهی باز هم شاد و خرم و با نشاط نباشم؟»

بعد هم که نوبت به پیکار می‌رسد. مسلم به

بسیج دانشجویی، شروع به قلم زدن و تولید نشریه کردیم. اوایل کار انرژی بسیار مضاعفی برای کار کردن داشتیم و چون تعداد کمی داشتیم، به فکر جمع آوری نیرو برای قسمت خودمان شدم. کم کم تعدادمان زیادتر می‌شد و دسترسی به هدف‌هایی که در ذهن خودم ترسیم کرده بودم، ممکن‌تر. اما هر چه جلوتر رفتیم، من با واقعیتی تلخ روبرو می‌شدم؛ و اون، این بود که انگیزه من در کار کم و کمتر می‌شد. تا زمانی رسید که قرار بر این شد که برای نشریه راهیان نور سال ۹۹ دانشگاه، محتوا آماده کنیم. خب با همین کتاب‌هایی هم که تا آن موقع خوانده بودم و چیزهایی که شنیده بودم، متوجه شدم کسانی که مسئول یک اردو آن هم راهیان نور می‌شوند، در واقع سفیر پیام شهدا برای دانشجویان هستند. اما من هر چه در خودم جست و جو می‌کردم، کمتر نشانه‌ای از شهید و شهادت می‌دیدم. چه رسد که بخواهم این پیام را انتقال دهم. شاید می‌توان گفت، به کارم، به چشم یک روزمرگی نگاه می‌کردم که طبق هرسال، باید نشریه داد و ماهم داریم محتوا را آماده می‌کنیم و دیگر هیچ ...

نشان به آن نشان، که به جایی رسیدم که با خود فکر می‌کردم چه بهتر که ول کنم و زمان از زمین و زمان کار برای بهانه کردن یافت می‌شود) برسم. در یک جمله، آن دانشجوی به ظاهر حزب‌اللهی و انقلابی، بعد از سه ماه گرفتن مسئولیت برید. البته شیوع کرونا، راهیان فیزیکی رو تعطیل کرد و ما رو راهی خونه کرد تا محتواها را در قالب مجازی پخش کنیم. اما این حس بریدن از کار در من از بین نرفته بود.

رجب، شعبان و رمضان، به سرعت می‌آمدند و من در این فکر بودم که چرا من کم آورده‌ام. تعطیلات فرصت خوبی دستم داده بود تا مطالعه کتاب‌هایی که تو دوران رفتن به کلاس وقت نمی‌کردم، بخونم. کتابی رو از مسجد محل (قبل از تعطیلی اماکن مذهبی) با عنوان «به روایت همت» قرض گرفتم. درس گفتارهایی بود از شهید بزرگوار محمد ابراهیم همت که به صورت



متن پیاده سازی اش کرده بودند. همونطور که مشغول مطالعه بودم، به سخنرانی شهید در هشت مرداد در عملیات رمضان رسیدم. با خواندنش، مو به تنم سیخ شد.

«الآن، نماینده امام، اطمینانش از لحاظ برش عملیاتی و کیفیت کار، به دو سه تیپ است.

آنوقت، خدایی ناکرده، کادرهای ما بیایند و به ما بگویند ما دیگر می‌خواهیم به صورت نیروی عادی و پرسنل ساده وارد عملیات بشویم؟ خدا گواه است، به شرف حضرت زهرا سلام الله علیها قسم، من سه بار رفتم پیش محسن رضایی که بگویم من استعفاء می‌دهم. من معلم

هستم و می‌خواهم بروم بچسبم به شغل معلمی. خدا گواه است، هر بار خواستم این را مطرح کنم، جرأت نکردم و بر خودم لرزیدم. دیدم هر جمله‌ای را که می‌خواستم مطرح کنم، اشک به چشم محسن می‌آورد. این بود که خودم رویم نشد و خجالت کشیدم چیزی بگویم. به علت اینکه که اگر کسی بود، اگر مسئول مناسبی در دسترس آنها بود، که دیگر به من خاک بر سر نمی‌گفتند: تو بیا و مسئولیت بگیر. منی که عرضه‌ی چرخاندن بیست نفر آدم را هم ندارم. چه برسد به اینکه بیایم و مسئولیت شرعی خون سه، چهار هزار نفر آدم را در یک تیپ به عهده بگیرم. خود

شما هم همینطور. تک تک ماها هم همینطور. عرضه‌ی چرخاندن خودمان را هم نداریم. خودمان را هم رانمی‌توانیم بسازیم، بچرخانیم و فرماندهی کنیم، دیگر چه برسد به اینکه بیایم و سه چهار هزار نفر را فرماندهی کنیم، نداریم! اگر کسی، چنین عرضه‌ی ای را دارد، بیاید و بگوید. ولی آیا حیثیت اسلام و انقلاب، چنین اظهار خستگی را از ما قبول می‌کند؟ و به قول برادر رضا (چراغی) که دیشب می‌گفت: ما به این ترتیب باید مرگ بر شاه هم نمی‌گفتیم! وقتی

شهید همت حتی فراتر هم رفته بود و گفته بود که امروز بریدن معادل شرک است! خواندن این متن، من رو خیلی به فکر فرو برد که من چرا کم آوردم؟ یا به عبارت شهید همت چرا از کار بریدم؟ چرا من هم تو سختی کار، مثل نیروهای کادر لشکر ۲۷ شده بودم؟ اون چیزی که باعث شده بود من این مقاله رو بنویسم این بود که شمای دانشجو هم اگه یک روزی، خدا بهت توفیق بده و بیافتی تو خط واقعی یک دانشجو، یعنی وارد کارهای تشکیلاتی بشی، قطعاً با این تجربه من برخورد خواهی کرد و چه بهتر که با آمادگی این مانع رو رد بکنی.

خب برگردیم به داستان، روزها می‌گذشت و با خواندن کتاب و کلاس های مجازی دانشگاه سرگرم بودم. و این مسئله‌ی

چرا مقاومت در برابر نفس؟

ذهنی من رو واقعا دچار مشکل کرده بود. خب به خاطر تعطیلی‌ها، عده زیادی از مردم دچار مشکل شده بودند و نقدهای زیادی هم که خود من به دولت از همان ابتدای ۹۶ داشتیم، باعث شده بود تا انگیزه‌ام این باشه که بتونم یک کارگزار به دردیخور بشم و درنهایت، در یک فضای متشکل، بتونم این آرمان حضرت امام (ره)، یعنی دولت سازی و جامعه پردازی و تمدن سازی رو محقق کنم. اما علامت سوال بزرگی که تمام اهداف و آرمان‌های من رو زیر سوال برده بود، این بود که من که در یک کار نسبتاً ساده دانشجویی، سه ماه نتوانسته‌ام دوام بیاورم، چگونه در هر بخشی از این دولت، با این بدنه و عریض و طویل، آن هم نه به مدت سه ماه، بلکه به مدت ۴ سال و ۸ سال دوام خواهیم آورد؟ کم کم داشتیم پی می‌بردیم چرا دولت‌های آقایان احمدی نژاد و روحانی و خاتمی و هاشمی و... اینقدر حاشیه‌ساز شدند و عملاً از آن شروع پرنشاط و پرامید، در پایان دوره ریاست جمهوری، یک تن فرسوده و پرحاشیه به جای گذاشتند.

اما این داستان همه‌گیر چیست؟ راهکارش چیست؟ آیا باید تا ابد این نوستالژی بریدن ادامه یابد؟

پس امثال شهید سلیمانی و همدانی و رهبر انقلاب چگونه توانسته‌اند نه تنها دوام بیاورند، بلکه با انگیزه‌تر کار را جلو بردند؟ جواب رو اینقدر سریع نخواهید! برید تویت‌ها رو بخونید ... شوخی کردم... بابا بیاین جلودتر، به تازه ترین یافته‌ها می‌رسید...

شاید باید زودتر، ولی بالأخره به نهج البلاغه مراجعه کردم. کتابی تازه با عنوان نهج البلاغه، از انتشارات انقلاب اسلامی چاپ شده که یکی از سه جلدش به دیدارهای رهبر انقلاب در ماه رمضان با هیئات دولت پرداخته است.

در یکی از این دیدارها که سال ۷۶ با دولت آقای خاتمی صورت گرفته، رهبر انقلاب قسمت‌هایی از فرمان حضرت علی(ع) را به مالک اشتر را توضیح می‌دهند:

«خب حضرت به مالک دستورهایی می‌دهند که زمانی که به مصر رفتی و قرار شد آنجا استاندار باشی، این نکات از

جمله جهاد با دشمنان و سازندگی معنوی و مادی کشور و... بپرداز. اما حالا که حضرت مالک را پی انجام این ماموریت ها فرستاده اند، اولین چیزهایی که به او سفارش می کنند، چیزهایی مربوط به خود اوست. به عبارتی، امیرالمومنین به خود مالک می گوید: اگر چنانچه میخواهی مملکت را بسازیم، اول باید خودمان را بسازیم.»

«وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ»^۱. در تفسیر این جمله، آقا خطاب به هیئت دولت می گویند که ما باید بدانیم نصرت خدا، یعنی نصرت دین خدا، یعنی نصرت ارزش های الهی. نصرت یعنی پیروزی چیزی بر چیز دیگر. اما نصرت با دست و زبان که معلوم است؛ بالآخره ما با دست و زبان، از دین خدا دفاع می کنیم.

. کدام دشمن است که ما با قلب باید او را مغلوب کنیم؟

باید تمایلات و انحرافات درونی خودمان را مغلوب بکنیم و این بالاترین نصرت هاست. بعد هم حضرت به مالک فرمان می دهند که «وَأَمْرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ»^۲

۱ باید که خدای سبحان را با دل و دست و زبان یاری نماید. نهج البلاغه، نامه 53
۲ او را فرمان می دهد که نفس خود را هنگام (هیجان) شهوت ها درهم شکنند. همان

. یعنی مالک، شهوات خود را بشکن. و نسبت به هويت خودت، بخل همراه با حرص (شح)، بورز (نفست رو جز به بهشت نفروش).
مابقی بماند که خودتان حتما مراجعه کنید. اما صحبت اینجا بود که یک مسئول مورد انتظار اسلامی که وسط راه نبرد، باید بتواند اول از همه بر معضلات و آشفتگی های خودش غلبه پیدا کند تا بعد نوبت به جامعه و اطراف و اکناف برسد و گرنه سقوط حتمی است.

خب تا آن لحظه متوجه شدم که من باید حساب معنوی خودم رو شارژ می کردم و در زمان مسئولیت داشتتم، از ذخایر این حساب برداشت می کردم. اما این شارژ عملا چگونه ممکن بود؟ چه بازوی کمکی باید می داشتیم که کمک می کرد شهوت نفسم را بشکنم؟

برای نوشتن مقالة امروز، دنبال داستان حبیب و مسلم بودم و خواستم روایت رفاقت آنها را بنویسم. اما یاد نمی آمد که کدام یک اول به میدان رفتند. برای پیدا کردن این سوال و اینکه متن مقاله ام دقیق باشد، باید در سخنان آقا دوباره می گشتم. در حین همین گشت و گذار به دیدار جالبی برخوردم که حتماً برای

شما هم مثل من تازگی دارد. دیدار رهبر انقلاب با فرماندهان سپاه در بیست و نهم شهریور سال شصت و نه. صحبت های این دیدار، گویی اصلاً برای من گفته شده بود. سوالاتی که احتمالاً برای شما هم پیش آمده، به احتمال زیاد با خوندن همین دیدار رفع خواهد شد. ببینیم و تعریف کنیم.

«شما که اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستید، شما که فرماندهان و مسؤولان و مؤثرترین در این نظام هستید، باید توجه کنید، آن چیزی که شما را از یک ارتش مجهز مدرن مجرب از همه جهت کامل، لیکن بی ایمان ممتاز می کند، ایمان و تعبد است؛ یعنی اعتقاد به غیب و تأثیر فعل و انفعالات غیبی، که در اختیار من و شما نیست و راه رسیدن به آن و کلید رمزش، عبارت از تقواست؛ یعنی عمل کردن به تکلیف شرعی. این، تنها وسیله ای است که می تواند شما را از سایر نیروهای انقلابی و نظامی عالم ممتاز کند؛ و الا نیروی نظامی مجرب کارکشته زرنگ باهوش درس خوانده شجاع و حتی فداکار، در دنیا کم نداریم.

برادران عزیز! من می خواهم بگویم که شما در این قریب دوازده سال، این طوری حرکت کردید؛ از حالا به بعد هم باید همین گونه حرکت کنید. ملاک را تقوا قرار بدهید. هر کدام از احاد فرماندهان سپاه، تربیت نفسانی را برای خودش یک وظیفه بدانند. شما بنا را بر این بگذارید که خودتان را با تربیت دینی و ریاضت دینی، ریاضت بدهید و تربیت کنید. کارمان هنوز تمام نشده است. البته علی الظاهر جنگ تمام شد و ما دیگر درگیر جنگ نیستیم؛ اما آن طوری که من اوضاع دنیا را مشاهده می کنم، طمع های ابرقدرت ها را نگاه

می کنم، وضع ملت ها را می بینم، وضع ملت های اسلامی را مشاهده می کنم، انگیزش ها و توجه ها و گرایش های ملت ها و نیروهای انقلابی به مقابله با استکبار و در رأس استکبار، امریکا را نگاه می کنم - که این در دنیا بی سابقه است - می بینم که در آینده خیلی باید تلاش کنید.

سوره ی جمعه، هر هفته در نماز جمعه تکرار می شود. آدم در این جاها می فهمد

که چرا سوره جمعه باید هر هفته تکرار بشود و مردم اینها را بشنوند. ببینید چه طور این حقیقت، به شکل بسیار هنرمندانه و ظریفی بیان شده است. اول، گستره ی دعوت الهی را بیان میکنند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ...»^۱. یعنی خدا این پیامبر را فقط برای همین عده ای که هستند، نفرستاده است؛ بلکه برای دیگرانی هم که هنوز به اینها ملحق نشده اند - یعنی شماها، یعنی نسل های آینده - فرستاده است. آیا پرتاب این دعوت الهی و کشش آن، به نسل های بعد هم خواهد رسید؟

در مقابل دعوت نبوی، این همه موانع وجود دارد. پیامبر در زمان خودش، این همه متحمل زحمت شد، تا توانست چهار نفر را مسلمان بکند. آیا در آینده، کسان دیگری مسلمان خواهند شد؟ این که خیلی سخت است. آخر آیه، جواب این پرسش است: «... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱ او عزیز است.

عزیز، یعنی غالب و آن کسی که در نهایت، حرف او تحقق پیدا می کند. «الْغَالِبُ الَّذِي لَا يُغْلَبُ»^۲ عزیز، خود دارای حکمت است؛ یعنی کارهایش محکم است. قطعاً کشش این دعوت و رسالت، به نسل های طولانی خواهد رسید - که مبینید رسیده - و الحمدلله روز به روز هم زیادتر می شود. مضمون «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ»^۳ همین است. کوثر، یعنی افزاینده؛ روز به روز زیادتر می شود.

آیه بعد می فرماید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۴ این،

۱ اوست که در میان مردم عرب که خواندن و نوشتن نمی دانستند، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ پیامبری که آیات خدا را بر آنان تلاوت می کند و آنان را به وسیله کارهای شایسته و اخلاق نیکو، رشد می دهد و قرآن و معارف آن را به ایشان می آموزد. و آنان قطعاً پیش از این در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند و نیز برای جمعیت دیگری از آن مردم که هنوز به ایشان نپیوسته اند، و خداست که اراده اش غالب و کارهایش همه بر اس حکمت است. سوره جمعه، آیه 2 و 3
۲ إقبال الأعمال ، جلد ۱ ، صفحه ۲۰۲ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام ، جلد ۹۵ ، صفحه ۵۲
۳ ما تو را [چشمه] کوثر دادیم. سوره کوثر، آیه ۱
۴ ما تو را [چشمه] کوثر دادیم. سوره کوثر، آیه ۴



فضل خداست. درست است که دعوت عام

است؛ اما این چنین هم نیست که هر انسانی اگر در

مقابل این دعوت قرار گرفت، آن لیاقت را پیدا نماید که از آن تأثر پیدا کند و آن را بپذیرد. نه، این متعلق به همه نیست. البته از طرف خدا راه باز است؛ ولی انسان ها اسیر شهوات می شوند و نمی کنند. همه اینها نوید آینده است و این که این دین پیشرفت خواهد کرد؛ لکن هشدار ی در این جا هست. این، آن نکته ای است که می خواهم شما در سوره ی جمعه به آن توجه کنید. کشش دعوت برای آینده، هیچ محل بحث نیست - قطعی است - اما مواظب باشید که حال حاضر را از دست ندهید. نسل های آینده سرفراز خواهند شد؛ اما نسل مباشر فعلی دوره کنونی - که حالا سرفراز شده - خودش در معرض یک آفت است. اسلام می خواهد این نکته را به مسلمانان در هر زمان تفهیم بکند.

هر زمان هر نسلی که احساس مسلمانی کرد، باید از این هشدار الهی بترسد؛ منتها این نکته را مستقیم نمی گوید. قرآن در این جا، با شکل بسیار ظریف و با یک تمثیل، آن را بیان می کند؛ تمثیل به بنی اسرائیل: «مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا»^۱. تورات را بر ذهن و دل و ایمان آنها سوار

کردیم؛ اما بعد از گذشت زمانی، این بار معنوی و این هدایت الهی را پرتاب کردند و خودشان را از آن محروم نمودند. آن وقت نتیجه این می شود که ظاهر، ظاهر هدایت است؛ اما باطن، باطن بی خبر از هدایت. نام، نام موحد؛ باطن، باطن مشرک. نام، نام مسلمان؛ باطن، باطن کافر. «كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»^۲. مانند چهارپایی که رویش کتاب گذاشته باشند؛ اما از مضمون آن هیچ اطلاعی ندارند. این، همان هشدار به نسل های ایمان آورده مسلمان است. از این بایستی ترسید.

جامعه ی اسلامی، جامعه ای که اسلام را با یک انقلاب و با یک حرکت خونین و با یک جهاد ده، دوازده ساله به دست آورده و حفظ کرده است، نباید احساس کند که دیگر کارش تمام شد. نه، کار تمام نشده است. من نمی خواهم طبق معمول، فقط این نکته را به شما - که عضو سپاه هستید - بگویم که آمادگی های نظامی تان را حفظ

۵ وصف حال آنان که علم تورات بر آنان نهاده شد (و بدان مکلف شدند) ولی آن را حمل نکردند. سوره جمعه، آیه ۵



از سیم خاردار نفست عبور کن

این حرف من نیست، حرف یک زرمندی همدانی^۱ است که اگر چنانچه از سیم خاردار میخواهی رد بشوی، اول باید از سیم خاردار نفست عبور کنی. وقتی گرفتار خودمان هستیم نمیتوانیم کاری انجام بدهیم؛ این را آنها به ما یاد دادند؛ این زان جوان ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله ی زرمند به ما تعلیم داد. از آنها یاد گرفتیم؛ این یک ثروت عظیم است.
۱ زرمندی همدانی، حمید علی بیستارن، فرمانده نظامی لشکر امام خمینی همدان، *عزیمها*، نشر شده توسط نهاد معاشی و فرهنگی در کتاب فاطمیه، ص ۱۰۰

کنید. البته این را هم می‌خواهم بگویم؛ اما فقط این نیست. من بیش از آن به شما می‌گویم که آمادگی‌های معنوی و ذخایر روحی و ایمانی‌تان را حفظ کنید. آن مایه امتیاز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - یعنی توجه و فداکاری و برای خدا بودن و در راه خدا بودن - را که ما می‌خواهیم همه‌ی نیروهای مسلح‌مان آن‌طور باشد، باشند، حفظ و بلکه تقویت کنید.

بنیة معنوی سپاه باید تقویت شود. یک یک آحاد سپاه، باید از لحاظ ذخیره معنوی و ایمانی، به آن حدی برسد که اگر خود او به تنهایی ماند و هیچ چیز دیگر با او نماند، قدرت و طاقت و دل و زهرة ایستادگی در مقابل همه دنیا را داشته باشد. این لازم است. آن کسانی که پیامبر خدا (ص) با دست خود، ساخته و پرداخته و تراشیده بود و همه ظرافت‌کاری‌ها را به کار برده بود و به قول ما، الماس تراش کرده بود، همین‌طور ماندند، که نسله‌ای آخری‌شان را شما در صحرای کربلا می‌بینید.

حبيب‌بن‌مظاهرها و مسلم‌بن‌عوسجه‌ها و جابر بن عبدالله انصاری‌ها، کسانی بودند که توانستند از امتحان درست خارج بشوند. هریک از افراد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با این مأموریت سنگینی که بر دوش دارد، از لحاظ بنیة معنوی باید این‌طور باشد. البته این هم بر دو پایه استوار است: یکی معرفت، و یکی هم ایمان. معرفت، با ایمان فرق دارد. بعضی‌ها معرفت هم دارند؛ اما ایمان درست و حسابی ندارند. ایمان بدون معرفت هم برای شما کافی نیست. ممکن است برای یک آدم خیلی عامی دورافتاده کافی باشد و او را به بهشت هم برساند؛ اما برای شما نه.

شما در جای حساسی هستید. با قرآن باید آشنا بشوید. با الهامات و اشاره‌های قرآن هم باید آشنا بشوید. با معارف پیچیده اسلامی - نه در حد یک فیلسوف و یک متخصص - در حد یک انسان عارف واقف آگاه، باید آشنا بشوید. البته این‌ها معرفت است. آن ایمان و اخلاص، ناشی از این دانستن‌ها نیست؛ ناشی از چیزهای دیگری است. ذکر و دعا را باید فراموش

نکنید. آن نماز شب‌هایی را که در جبهه می‌خواندید، باید نگهدارید. آن نوافل را باید توجه کنید. آن نماز با حالی که در شب حمله و عملیات بجا می‌آوردید و خیال می‌کردید که شب آخر عمرتان است، باید آن را نگهدارید. اینها را باید تقویت کنید. نگوییم چون از ما توقع دارند، ما باید این‌طور باشیم. نه، این چیز خیلی ضعیفی است. بگویید چون بار سنگینی بر دوش ماست و استخوان مستحکمی لازم دارد، این اعمال را انجام می‌دهیم. علیکم انفسکم. خودت را باش. خودتان را به تنهایی در میزان بگذارید. همه هم می‌توانند و هیچ‌کس نیست که نتواند. اما جماً وزن خودش را بفهمد. البته آدم خودش نمی‌تواند دقت‌هایش را بکند و یک بزرگ‌تر و استاد و مربی لازم است، تا تشخیص بدهد.

(ملت)، ملت خوبی است، مجموعه‌ی خوبی است، همه خوبند - شکی نیست - اما وقتی خدای متعال، من تنها را به پای حساب می‌طلبد، من به تنهایی باید بتوانم موجودی خودم را ارائه بدهم. نمی‌توانم بگویم ملت ما ملت خوبی بود، همه به جهاد رفتند و من هم در میانشان بودم. نه، شما چه کار کردید؟ همان‌طور که گفتم، «علیکم انفسکم». خودتان را بپایید. هر کسی باید مواظب خودش باشد.

در نظام جمهوری اسلامی، هیچ‌کس نباید از جادة تقوای مناسب با شأن خودش، خارج بشود. تقوایی که برای مسئولیت فعلی من لازم است - که من واقعاً باید به خاطر ضعف‌ها و روسیاهی‌های فراوان خودم، به خدا پناه ببرم - با تقوای فلان برادری که فرماندهی یک گردان سپاه است، فرق می‌کند. او در همان حد تقوای خودش باید رعایت بکند. اگر رعایت نکرد، زبردستش می‌تواند مطمئن باشد که فرماندهی او، ادامه پیدا نخواهد کرد. و به همین ترتیب، تا به بالا و به خود این‌جایی که من نشسته‌ام، برسد. اگر تخلفی انجام بگیرد، بدون این که کسی بخواهد دخالتی بکند، خودبه‌خود آن توانایی‌هایی که خدای متعال داده، مثل برف، زیر خورشید ذوب می‌شود. قوام مسئولیت در این جا، به وجود آن شرایط است. اگر در آن شرایط

اختلال شد، اصلاً خودبه‌خود همه چیز تمام می‌شود. پس، فرض بر این است. در نظام فرماندهی اسلامی، باید سلسله مراتب، دقیق و با خاطر جمعی به این که از ناحیه فرمانده، کاری بر خلاف حق انجام نمی‌گیرد و با ترجیح تشخیص او بر تشخیص خود و بیشتر احتمال خطا دادن در خود تا در او، باشد.»

من متوجه شدم که آن ذخایر با دعا و مناجات و توجهات و تضرعات باید بیشتر شود تا بشود بار مسئولیت را کشید و بهتر فهمیدم که چرا شهید همت می‌گفتند

بریدن در کار امروز معادل شرک است و در جانم دریافتم که اگر قرار است به حبیب و مسلم دست پیدا کنم راهی جز تقویت این بنیه معنوی نیست.

امیدوارم که خدا ما را روسفید بگرداند. ■



بکشید ما را؛ ملت ما بیدارتر می‌شود

77

نویسنده:
امیر رهنمایی‌فر

مستکبرین عالم، نامی بسیار آشنا بود. تا جایی که یکی از مقامات ارشد رژیم غاصب صهیونیستی، شهید فخری زاده را سلیمانی هسته‌ای خطاب کرده بود. شهید حاج قاسم سلیمانی گفته بود "خداوند برای عظمت بخشیدن به یک موضوعی، یک حادثه‌ای را می‌آفریند". گفته بود: "شهادت شهید محسن حججی برای عظمت بخشیدن به همه‌ی عظمت‌های دفاع از حرم بود". شهادت خود حاج قاسم هم حادثه‌ای شد برای عظمت بخشیدن به موضوع الزام خروج تمام نیروهای جنایتکار آمریکایی از منطقه و اتحاد بیش از پیش نیروی‌های مقاومت و امت اسلامی.

می‌گویند و شنیده ایم و دیده ایم که خداوند بندگان خوب خودش را در میان آحاد مردم طوری پراکند کرده است که حتی نمیشناسیمشان. حاج محسن فخری زاده مطمئناً یکی از این افراد بود. یک دانشمند هسته‌ای که عمر خود را صرف مبارزه در راه اهداف والای الهی اسلام و خدمت به بندگان خدا صرف کرد. حتی او و تیمش در قضیه‌ی اخیر بیماری کرونا، پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در تولید واکسن نمودند؛ اما شاید هیچ‌یک از ما، تا لحظه‌ی شهادتش، نامی از او نشنیده بودیم. نام او شاید برای ما گمنام بوده باشد، اما برای دشمنان الهی و جنایتکاران و

حادثه‌ی ترور و شهادت حاج محسن فخری زاده برای عظمت بخشیدن به چه موضوعی میتواند باشد؟ در برهه‌ای از تاریخ زندگی می‌کنیم که متأسفانه دولت غرب‌گرای فعلی جمهوری اسلامی، حل تمام مشکلات را، علیرغم واقعیات، به توافق با مستکبرین گره زده. همچنین در توافق یک طرفه‌ی برجامی مانده که طرف آمریکایی آن را پاره کرده و طرف اروپایی عملاً هیچ اقدامی در راستای برجام انجام نداده.

قریب به یقین شهادت این ابر مرد آخرالزمانی، شهید حاج محسن فخری زاده، حادثه‌ای خواهد بود برای عظمت بخشیدن به موضوع خروج کامل دولت جمهوری اسلامی از این ناتوافق یک طرفه‌ی ننگین برجام و اتکا به وعده‌های الهی و استفاده از ظرفیت‌های سرشار داخلی کشور.

الحمدلله مجلس شورای اسلامی گام خوبی را با مصوبه‌ی خود که منجر به لغو تعهدات یک طرفه‌ی دولت جمهوری اسلامی و بی‌تاثیر کردن تحریم‌ها است، برداشت.

این مصوبه‌ی هوشمندانه که در واقعیت نه تنها باعث خروج ایران از برجام نیست، بلکه الزام دولت به اجرای کامل برجام است. یعنی استفاده از بند ۳۶ برجام که این حق را به ایران میدهد که در صورت اجرا نشدن تعهدات طرف مقابل، تعهدات خودش را کاهش دهد و یا متوقف کند. امید است خداوند سایر مسئولین کشور را برای پیمودن این مسیر، هدایت و عازم کند.

هر یک از ما در انتقام سخت خون شهید حاج محسن فخری زاده سهیم هستیم. همان‌طور که رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند، تلاش علمی و فنی این شهید بزرگوار در همه‌ی بخشهایی که وی بدانها اشتغال داشت، باید پیگیری شود. شهادت، پاداش الهی مجاهدت‌های فرزندان امام خمینی (ره) و یاران امام خامنه‌ای است.

ان شاءالله خداوند توفیق تقوا و مجاهدت خالصانه و در نهایت پاداش شهادت را نصیبمان کند. ■



انتقام نرم

77 نویسنده: محمد اسماعیل نوری زنوز

این روزها که به سالگرد شهادت سردار رشید اسلام، شهید حاج قاسم سلیمانی و چهلم شهید محسن فخری زاده نزدیک می شویم بیش از هر زمانی مطالبه‌ی انتقام سخت شدت گرفته و فریاد خونخواهی از جای جای ایران و حتی کشورهای منطقه شنیده می شود. مردم عزیز ایران خواهان مجازات عاملان و آمران شهادت قهرمانان ملی مان هستند و در این خونخواهی اختلاف نظرها و چند دستگی های خود را کنار گذاشته و متحدتر از قبل به قهرمانان شهید خود ادای احترام می کنند. این اتحاد نیز خود یکی از برکات خون شهید است که نمونه‌ی آن در تشییع جنازه‌ی شهید سلیمانی ظهور و بروز پیدا کرد و مردم از هر قشر و عقیده و قومیتی، سردار شهیدشان را که به واقع مثل یک پدر برای همه‌ی مردم بود و برای مردم و برای اسلام جان خودش را فدا کرد، بدرقه کردند و برای او سنگ تمام گذاشتند. یکی دیگر از برکات خون شهیدان مظلوم در تمام تاریخ از یحیی نبی (علی نبینا و اله و علیه السلام) و امام حسین (ع) تا همین شهیدان انقلاب اسلامی بیداری ملت های مظلوم و رسوایی دستگاه ظلم و نمایان شدن چهره‌ی حقیقی ظالم می باشد که بر اساس قاعده‌ی ((پیروزی خون بر شمشیر)) باعث سرنگونی دستگاه ظلم و اقامه‌ی عدل در جامعه است. در واقع، این شهید است که با خون خود انتقامش را از ظالمان و

خود قرار دهند. اهمیت این ابلاغ پیام کمتر از خود شهادت نیست و بدون چنین رسولانی کار شهید ناتمام می ماند. نمونه‌ی آن را ما می توانیم در کربلا ببینیم که اگر حضرت زینب (س) نبود تا از خون امام حسین (ع) حراست کند و پیام او را به گوش جهانیان برساند، کربلا در کربلا می ماند و عاشورا در 10 محرم سال 61 هجری تمام می شد. به عبارت دیگر هر کار حسینی بدون کار زینبی کامل نشده و به سرانجام نمی رسد. کار زینبی یعنی کار فرهنگی. کار زینبی یعنی رساندن پیام شهید به گوش تمام جهان و تمام تاریخ. کار زینبی یعنی هدایت دریای جوشان خون مظلوم به کاخ ظالم. اگر حضرت ابوالفضل (ع) علمدار امام حسین (ع) در میدان جنگ شمشیرها و نیزه ها بود، حضرت زینب (س) سردار و علمدار او در میدان جنگ نرم و نبرد باورها بود. منتقم اصلی خون امام حسین (ع) حضرت زینب (س) بود که با صلابت و بلاغت سخنانش کاخ یزید را را به لرزه در آورد و بنیان ها ظلم را نابود کرد. ما نیز باید از ایشان الگو گرفته و اینگونه انتقام خون ریخته شده را از باطل بگیریم. این همان انتقام نرمی است که ضربه‌ی نهایی را بر چهره‌ی بزک کرده و بنیان های فکری دستگاه ظلم و طاغوت وارد می کند، حق را از باطل جدا کرده و هژمونی رسانه‌ای دشمن را می شکند. البته پاسخ نظامی و مجازات قاتلان و جنایتگران نیز ضرورت دارد ولی انتقام ما که در حوزه‌ی جنگ نرم و شناساندن مکتب و راه شهید به جهانیان، که همان راه هدایت الهی می باشد و ادامه‌ی راه پیامبران از آدم تا خاتم (ص) و امامان معصوم (علیهم السلام) است اهمیت بسیار بیشتری دارد و مانند روشن کرد شمع در دل تاریکی، باطل را به نیستی می سپارد. ما این مهم را باید دریابیم و اگر تا به امروز در موضع دفاع بودیم و در برابر تهاجم فرهنگی غرب و گسترش سبک زندگی غربی مقاومت می کردیم، امروز نوبت ما برای تهاجم فرهنگی از نوع هجوم پرتوهای نور به تاریکی است. گذشته از این قاعده که ((بهترین دفاع حمله است)) ما مجهز به سلاحی به نام خون شهید هستیم و مهمترین کاری که باید انجام بدهیم

استفاده کردن از این سلاح برای رسوایی ظالم و بسیج اراده‌ها برای نابودی دستگاه ظلم و طاغوت در جهان است. ما نباید بگذاریم که پرداختن به بزرگداشت شخصیت شهید و بیان فضیلت های اخلاقی او تبیین و تبلیغ اهداف و آرمان های او را به حاشیه ببرد و ما را از ادامه‌ی راه او غافل سازد. همانطور که او برای اقامه‌ی عدل و نابودی باطل به زندگی خود جهت داد، حال نوبت ماست تا برای تحقق همین هدف به خون او جهت بدهیم، که اگر در این وظیفه قصور و کوتاهی کنیم حتی اگر یاد او را تمام مردم جهان گرمی بدارند و او را به عنوان قهرمان ستایش کنند، باز تاریکی و ظلم در امان خواهد بود زیرا که هرگاه دشمنان حقیقت و عدالت، حق طلب ظلم ستیزی را شهید کردند و از محبوبیت روزافزون او ترسیدند خودشان رهبری بزرگداشت او را بر عهده می گیرند. امن ترین مکان برای آنان زیر تابوت همان شهیدی است که خود قاتلش بودند. قصد آن ها از این رهبری بزرگداشت و ستایش شهیدان این است که با پرداختن به خود شهید اهداف و آرمان های او را به حاشیه ببرند و ذهن ها را از راه و هدف او دور کنند تا کسی نپرسد که او در راه مبارزه با چه کسانی شهید شد و قاتلان او چه کسانی اند؟ این پلیدهای نیرنگ باز دوست جایی را که او به آن اشاره دارد. این نیرنگ همیشگی طاغوت و دستگاه ظلم بوده و هست و برای خفه شدن صدای کسانی که به دنبال قاتل شهیدند، خود لب به ستایش از او می گشایند و اگر باز هم ادعای خونخواهی شهید را کردند با معرفی شخص یا گروه کوچکی که در قتل او دست داشتند، دستگاه ظلم و طاغوت را که آمر و عامل اصلی ریخته شدن خون بی گناهان است تبرئه می کنند. نمونه‌ی این نیرنگ را می توانیم در برپایی اولین مجلس عزای برای امام حسین (ع) توسط یزید ملعون ببینیم. زمانی که کاروان اسرا وارد کاخ یزید شد و او دید که برای مظلومیت امام حسین (ع)، همه حتی زنان و فرزندان خودش نیز گریه و عزاداری می کنند حکومت خود را در خطر دید و ریاکارانه، خود برای امام حسین (ع)

مجلس عزای برپا کرده و برای او گریه کرد و عامل قتل امام حسین (ع) را به ابن زیاد ملعون تقلیل داد و خود و دستگاه ظلم بنی امیه را تبرئه کرد. نمونه‌ی امروزی این نیرنگ را هم می توان در رفتار آمریکا پس از اعدام چه گوارا و کشتار مردم بی گناه هیروشیما و ناکازاکی به وسیله‌ی بمب اتمی دید. آمریکایی که خود عامل دستگیری و اعدام چه گوارا (انقلابی و مبارزی که در آمریکای جنوبی علیه استعمار آمریکا و دیکتاتورهای دست نشانده‌ی آن مبارزه می کرد) بود، با دیدن محبوبیت او برایش در هالیوود فیلم می سازد و کسی نمی پرسد که قاتل این انقلابی که بود؟ و او با چه کسانی مبارزه می کرد؟ و یا در مورد دیگر، اواما رئیس جمهور پیشین آمریکا به هیروشیما می رود و در یادبود کشته شدگان هیروشیما شرکت کرده و برای آنها ابراز تأسف می کند ولی نه او از این جنایت آمریکا عذرخواهی می کند و نه در ژاپن کسی این سوال را می پرسد که عامل این جنایت که هرساله برای کشته شدگانش یادبود می گیریم چه کشوری است؟ بر فرض اگر چنین سوال هایی هم مطرح شود در پاسخ، عامل آن را محدود می کنند به یک شخص یا دولت. همانگونه که برخی امروز قاتل سردار شهیدمان را فقط ترامپ یا دولت مستقر جمهوری خواه معرفی می کنند و حساب بایدن و حزب دیگر آمریکا را از آنها جدا می کنند. حال آنکه دستگاه ظلم به افراد و احزاب وابسته نیست و سیستمی که بر پایه‌ی تفکر امپریالیستی، زیاده خواهی، استعمار و زورگویی به دیگر کشورها و ملت ها بنا شده، مسئول تمامی این جنایت هاست و این دستگاه ظلم است که باید نابود شود و با رفت و آمد اشخاص تغییری در آن به وجود نمی آید. وظیفه‌ی ما هم به عنوان منتقمان خون شهید سلیمانی و شهید فخری زاده این است که نگذاریم قاتلان حقیقی این شهیدان و مسببان ریخته شدن خون میلیون ها انسان بی گناه فراموش شوند و یا از مرکزیت توجه و مبارزه‌ی ما خارج شوند. ما با شجره‌ی خبیثه‌ای رو در رو هستیم که باید خشم‌ها و بغض های ایجاد شده از شهادت عزیزانمان را به سمت ریشه‌های این درخت هدایت



بکنیم و نه با شاخه‌های این درخت درگیر شویم و نه اجازه دهیم که پرداختن صرف به بزرگداشت و عزاداری برای شهیدانمان ما را از ریشه کن کردن این شجره‌ی خبیثه که آرمان شهیدان نیز بوده غافل کند. شاید اکنون طنز به نظر برسد ولی اگر ما در این راه کوتاهی کنیم همین هایی که عاملان شهادت شهید سلیمانی را به شخص ترامپ و دولت مستقر آمریکا تقلیل می دهند، پس از چند سال در سالگرد شهادت سردار خواهند گفت شهادت سردار سلیمانی را سیاسی نکنید و شعار مرگ بر این و آن ندهید. همانگونه که اکنون همین جمله را درباره‌ی عزاداری محرم می گویند و محرم را صرفا در یک روزه و اشک و نوحه‌ی خالی از برنامه و هدف برای رفع ظلم و نابرابری و اقامه‌ی عدل در جامعه‌ی امروزی می بینند.

امید است که لیاقت آن را داشته باشیم که در رکاب منتقم موعود انتقام همه‌ی ظلم هایی را که از آغاز تاریخ به حقیقت نور محمدی روا داشته شده بگیریم و بر دل های داغ دیده مان مرحم بگذاریم.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَخْرَجَ تَابِعٍ لَّهُ عَلَى ذَلِكَ ■

شناگر ماهری هستم موقعی که آب نباشد



نویسنده: عرفان سپهری

چرخه‌ی در قسمت جستجوگر اینستاگرام کافی بود تا چشم من به دنیای خوردنی‌ها باز شود. وای که حتی تعریفش هم من را از خود بی خود می‌کند! کباب بره، پیتزاهای تنوری، سالاد سزار و از همه مهمتر سیب زمینی سرخ کرده‌ی طعم دار شده. خیلی دلم می‌خواهد همه این مزه‌های خوش مزه را امتحان کنم. انگشتم را روی صفحه می‌کشم و با هر اصطکاک‌ی که به وجود می‌آید شعله خواستن آن غذای خوشمزه در دل من شعله‌ورتر می‌شود. اما خوب ماجرای من هم ماجرای آن که کسی شده است که پول کباب را نداشت و فقط از بوی آن استفاده می‌کرد! البتئی ناگفتی نماند که بعضی وقت‌ها هم پول داشتیم و به فست فودی نزدیک دانشگاه که از قضا غذاهایش عالی بود می‌رفتم. جای شما خالی آن قدر غذاهایش خوب بود که اگر بخوایم تعریف کنم در حق آن‌ها ظلم کرده‌ام! این میل به خواستن غذای خوشمزه و به عبارتی «دلم می‌خواهد» هر روز در من قوی‌تر می‌شد. با خودم کمی فکر کردم که واقعا اگر همواره شرایط برای من فراهم باشد و مقدمات هر چیزی که دلم بخواهد برای من آماده باشد، همیشه طبق خواسته‌ی دلم عمل می‌کنم؟



اما سوال من این بود که فایده‌ی حاکم کردن عقل بر تصمیم‌گیری‌هایم چیست؟ من به خواسته‌ی دلم عمل می‌کنم و از خوردن یک کباب بره ی ۲۵۰ گرمی با کره‌ی اضافی لذت می‌برم یا اینکه با تحقیر کسی که من را کوچک شمرده است دلم خنک می‌شود. این‌ها مثال‌هایی هستند که اشتباه بودن عمل به خواسته‌ی دل و نتیجه آن را در طول زمان مشخص می‌کند. در دور و اطرافمان افراد زیادی هستند که در جوانی همه چیز را امتحان می‌کردند و هیچ چیزی را از قلم نمی‌انداختند و به خاطر همین ناپرهیزی و نادیده گرفتن حرف عقل در ادامه زندگیشان به انواع بیماری‌ها دچار شدند یا کسی که دیگران را تحقیر می‌

کرد متوجه نبود که این تحقیر باعث می‌شود که اطرافیان از او فاصلی بگیرند و به مرور زمان بهای این تحقیر کردن‌ها تنها شدن بیشتر او بود. یک مثال خیلی واضح‌تر؛ کسه که در جنگ مجروح شده و از او خون زیادی رفته است به شدت تشنه می‌شود اما خوردن آب، وضع او را بدتر می‌کند و شاید باعث مرگش بشود به همین خاطر باید بر خلاف میل غریزی خودش عمل کند و آب ننوشد تا بتواند زنده بماند. پس مخالفت کردن با خواسته‌ی نفس می‌تواند به نفع ما باشد. البته این را می‌دانم که نفس و دل‌مان همیشه چیز بدی از ما نمی‌خواهد اما می‌دانم رشد، شرافت و مسیر درست ما انسان‌ها به این بستگی دارد که چقدر در مقابل خواسته‌های دلمان که برخلاف عقلمان است مقاومت می‌کنیم. بعضی‌ها مقاومتشان از میل به مسواک زدن قبل از خواب شروع می‌شود، بعضی از خواب اول شب، دیگرانی از نماز صبح و همینطور پیش می‌رویم تا به شخصیت‌های بزرگی می‌رسیم که تمام مراحل مقاومت درون خودشان را گذراندند و حالا مقابل میل و خواسته‌های خلاف عقل و صلاح بشریت مقاومت می‌کنند! نمی‌دانم چرا اما با نوشتن این جملات سیمای امام خمینی رحمة الله علیه در ذهنم نقش می‌بندد. کسی که تک تک جملاتش و از همه مهمتر اعمالش بوی مقاومت می‌داد و می‌گفت اول با نفس خودتان مبارزه کنید تا بتوانید با زورگویی‌های دنیاطلبان مبارزه کنید. نمی‌خواهم نوشته را بیشتر از این ادامه بدهم و متن را با یک سوال تمام می‌کنم. آیا کسی که نمی‌تواند در مقابل یک غذا یا خواسته‌ی دل خودش مقاومت کند، می‌تواند ادعای اصلاح جامعه و پیروزی بر زورگوها را داشته باشد؟ ■

امر به معروف و نهی از منکر



نویسنده: عمار صالحی

نشود و الا اگر نتواند فاسد شود، چه هنری است! [برای این کار در نظام تربیتی اسلام، عملی با عنوان امر به معروف و نهی از منکر تعبیه شده تا جلوی این اوامر را بگیرد. اما چطور؟ اگر در جامعه، زمینه‌ی فساد و علنی شدن آن و اظهار فسق و فجور باز گذاشته شود، عامه‌ی مردم تحت یک فشار سنگینی قرار می‌گیرند و عملاً راه صحیح انتخاب بر روی آنها سد می‌شود. شاید برای انسان‌های مستحکم این راه با وجود تمام عوامل منحرف‌کننده، بسته نشود ولی برای یک جوان معمولی چطور؟ یک جوان معمولی مگر چه قدر می‌تواند در برابر عوامل تحریک‌کننده شهوانی ایستادگی کند؟ بنابراین باید جلوی علنی شدن فساد را تا حدی که امکان دارد گرفت و مسیر را برای تمام افراد جامعه در حرکت به سمت کمال و رسیدن به آن هموار کرد. اما هر چیزی که در این ساختار قرار داده شده در مرحله‌ی عمل و اجرایی شدن ممکن است به افراط‌ها و تفریط‌هایی دچار شود که برای همین، شرایط انجام هر عملی را باید کامل لحاظ کرد و باید جلوی آسیب‌های احتمالی را گرفت. این است که عده‌ای برای اینکه جلوی یک فکری را بگیرند، به خودشان اجازه می‌دهند در حریم خصوصی افراد فضولی بکنند و عده‌ای دیگر، در برابر منکر علنی که در جامعه رخ می‌دهد، توجیه تراشی می‌کنند. در حالیکه ... ان المعصیه اذا فیها العبد سرا لم تضر الا عاملیها و اذا عمل بها علانیة و لم یغیر علیه اضرت بالعامه. یعنی معصیتی که در سرّ و نهان انجام گیرد، جز به عامل آن ضرر نمی‌رساند و معصیتی که در ملا عام انجام می‌گیرد به

عموم مردم ضرر می‌رساند. بنابراین نه ما اجازه داریم برای منکر نهانی فضولی بکنیم و نه برای منکر عملی توجیه تراشی کنیم. (۲) فرض الله الامه بالمعروف مصلحه للعوام و النهی عن المنکر ردعا للسفهاء خداوند امر به معروف را برای مصلحت توده مردم واجب کرد و نهی از منکر را مانعی در برابر افراد نابخرد قرار داد، تا سدی در برابر حریم شکنی آن‌ها باشد. یکی دیگر از آسیب‌های موجود، نگاه جزئی به این سازوکار است که وقتی نگاه کلان به نظام تربیتی اسلام نباشد و صرفاً به هر عملی جداگانه و جزئی نگاه شود، باعث می‌شود مصلحت‌ها، در نظر گرفته نشده و با انجام یک عمل به ظاهر درست، مفسده‌ی بزرگتری مترتب شود. مثل مواردی که عده‌ای برای نشان دادن زشتی یک منکری که در جامعه اتفاق می‌افتد، جوری تبلیغ می‌کنند که باعث ناامیدی مردم می‌شود. ■

فقرست اما ما برای اینکه ملت رو تشویق به کار کنیم، ایشان گفت خداوند گفته شما باید انفاق کنی. برای انفاق کردن چی لازم است؟ پول لازم است. پول از کجا بدست می آید؟ از کار. می گوید چون انفاق مقدس است، این دوتایی هم که به نیت انفاق باشد، مقدس است. تا شما به لحاظ فردی نتوانید پول در بیاورید، نمی توانید کار جمعی بکنید. این شعار هرخانه یک کارگاه، برای جریان گولنی هاست. تو این نظام گفته شما بیا برو تو زیر زمین خانه ات، خیاطی کن اگر توانستی و موفق بودی بعد برو با همسایت دو نفری باهم، چرخ ها رو کنار هم بگذارید و شراکت کنید... تا کسی تولید نکرده و اقدام اقتصادی موفق نکرده حق ندارد بره با بغل دستی اش مشارکت کند. بعد این روند ادامه پیدا کرد تا از دل همین کارگاه ها چند تا شرکت بزرگ مثل موسیاد (انجمن بازاریان مستقل مسلمان) به وجود آمد. همه اینها با هدف اینکه انفاق کنند آمدند در فضای اقتصادی.

بخشی از این بازار پولشو به فضای آموزشی تزریق می کند و بخشی به رسانه. (نمونه اش کلید اسرار یا روزنامه ایست که به اسم زمان تودی (خیلی هم ضد ایرانی هست) و اس تی وی ...). گولن بالای دو هزار مدرسه و خوابگاه و دانشگاه در کل جهان تاسیس کرده که این مدارس، جزو با کیفیت ترین نظام های آموزشی جهان هم محسوب می شوند. سفرای اروپایی در کشورهای اسلامی حتما بچه هایشان را می فرستند تا در مدارس نامبرده درس بخوانند. این جریان الان جریان غالب در جهان اسلام می باشد. بخشی از سبد رای اردوغان همین گولنی ها بودن منتها تا وقتی که با هم سازگار بودند.

سیاست گولنی ها اینه که اول میرفتند یک انجمن خیریه تاسیس می کردند. زمانی که به عنوان خیر معروف می شدند، به مدرسه تاسیس می کردند. بعد دفتر اقتصادی تاسیس می کردند. و آنوقت هرکالایی این نظام می آورد همه مردم

هست، منتها قائل به انقلاب نیست و بیشتر به صندوق رای و... اعتقاد دارد. فلذا خیلی حرکت های انقلابی و تظاهرات و... در ترکیه جایی ندارد. یعنی می بینیم برای غزه کشتی کمک مردمی حرکت می دهند ولی از طرفی روز قدس آن چنانی ندارند و حتی رژیم صهیونیستی هم آنجا سفارت دارد. حالا سوال این که چرا رژیم صهیونیستی آنجا حضور دارد؟

جواب یک جمله است. از بس نظام اقتصادی رژیم صهیونیستی در خاورمیانه گسترده است. اربکانی که اینقدر عاشق امام بود چند هفته بعد از سفر به ایران، به سفر اسرائیل رفت و دوباره قرارداد با آنها امضا کرد و... (قابلیت اقتصادی و فرهنگی اسرائیل زیاده.. اسرائیل جز سه کشور اول آی تی جهان است (آمریکا سنگاپور و اسرائیل) ما چون از اول سفارت نداشتیم خدا رو شکر خیلی درگیری اقتصادی و وابستگی و.. نیستیم.)

سوال (چرا تو کودتای ترکیه این همه آدم توسط اردوغان دستگیر شد؟) (این کودتا رو به گولنی ها نسبت داده بودند) گولن اولین کاری که کرد یک تفسیری از الهیات اجتماعی یا الهیات اقتصادی ارائه کرد. گفت سعید نوری درست تشخیص داد که ما در جهان اسلام که مشکلمان



ولی الزمان سعید نوری

باشید تایید می کنید که تو این سریال کسی که فقط گناه اجتماعی بکند عذاب می بیند. حالا کسی با حجاب باشد بی حجاب باشد نماز بخواند نخواند خیلی روی اینها تاکید نیست. ولی اگه کسی دزدی بکند مار نیشش می زند یا می رود زیر اسکانیا... یا تکه تکه می شود... .

خروجی اسلام گولنی ها چه چیزی را نتیجه داده است؟ اگر اینجا به ما بگویند فلان خانم بازیگر نقش اول چادر سر کرده و آمده است نماز جمعه! متعجب می شویم، در صورتی که در ترکیه مثلا می بینید بازیگری که به حجاب و... که پایبندی ندارد هیچ، گاه اعمال دیگری هم انجام می دهد و با چادر در نماز جمعه هم حاضر می شود و مردم هم از این بابت تعجبی نمی کنند. نمونه ی دیگر این است که شما می بینید اردوغان با همسرش (باحجاب کامل) به دیدار رهبر معظم انقلاب می روند و گریه می کنند و بعد می بینیم اردوغان روی سن همراه با خواننده میخواند و میرقصد!

در مثلث دین (احکام، اخلاق، عقاید) ما نمی توانیم قبول کنیم کسی که یک حکم فقهی را قبول ندارد، معتقد باشد. مثلا کسی که فاسق است شهادتش در دادگاه قبول نیست. به این خاطر که می گوئیم کسی که عرق می خورد احتمالا در عقایدش دشواری دارد

در اسلام گولنی ها اینطور هست که شما می توانی متخلق باشی معتقد هم باشی ولی به احکام پایبند نباشی.

سوال) چرا در ترکیه روز قدس درست و حسابی رو مشاهده نمی کنیم؟ بر خلاف گولن که میگه اعوذ بالله من الشیطان و السیاسه یک دسته ی دیگری هم تو ترکیه هستند که در دسته ی اسلام سیاسی قرار می گیرند که رهبری آنها را نجم الدین اربکان برعهده داشت و خیلی هم طرفدار ایران بودند و وقتی هم حاکم شدند اربکان اومد ایران، (نجم الدین اربکان پدر تحزب ترکیه هم هست). که البته دوباره کودتا کردند و از قدرت کنارش زدند.

آقای اربکان قائل به اسلام سیاسی



پرونده‌ی ترکیه و قفقاز

این بخش شامل دو قسمت می باشد؛ قسمت نخست تحلیلی بر فضای حاکم در ترکیه است و قسمت دوم مصاحبه ای است که با دکتر رضا شبیانی، شاعر و کارشناس مسائل قفقاز، راجع به مسائل قفقاز انجام گرفته.

شروع حرکت از نظام آتا تورک به نوگرایی اسلامی توسط نوری کلید خورد. یکی از شاگردان نوری که الان هم زنده است فتح الله گولن است.

نوری کل دوره ی ۱۵ ساله که در فقه طی می کند را در ۶ ماه طی کرد. او جمله ی معروفی هم دارد که اروپا آبستن اسلام است و جهان اسلام آبستن اروپاست! (یعنی کشورهای اسلامی آرام آرام فناوری رشد می کند و در کشورهای اروپایی هم آرام آرام اسلام گسترش پیدا می کند.)

به نوری ها اسلام اجتماعی ولی به گولنی ها اسلام لیبرال می گویند. خیلی از آموزه های شرعی که نورچی ها (به پیروان نوری میگن نورچی) دارند را گولنی ها به آن اصلا پایبند نیستند گولنی ها بیشتر برایشان گناه اجتماعی مهم هست و می گویند در حوزه ی فردی هرگونه بود مهم نیست. از جمله تولیدات سینمایی گولنی ها که برای ما آشناست، سریال کلید اسرار هست که اگر دیده

سازی کنیم و استفاده کنیم. در ایران آقای بروجردی و حضرت امام... و در ترکیه شخصی به نام ولی الزمان سعید نوری این حرکت را آغاز کردند. به ایشان در ترکیه می گویند پدر اسلام گرایی نوین. ایشان در دوره دین زدایی شدید با تفسیر قرآن تلاش کرد که در واقع اسلام را احیاء کند. اسم تفسیر قرآن خود را نیز رسائل نور گذاشت.

مهم ترین شاخصه نوری مبحثی است به نام "هدایت اجتماعی یا هدایت امید". نوری از آیه لاتقنطوا من رحمه الله شروع می کند و می گوید مهم ترین مشکل جهان اسلام یاس و ناامیدی است. بعد ادامه می دهد امید مسئله ی جهان ما رو حل می کند، ما را از جهل و تفرقه خارج می کند و سرانجام به وحدت می رساند.

مشکل بعدی فقر است و با کار و تلاش حل می شود. کانون این دستگاه نوری آموزش محسوب می شود.

بخش اول، تحلیلی بر فضای حاکم در ترکیه نویسنده: سبحان باقری

حتما این اخبار را شنیده اید که ترکیه با آمریکا به لج افتاده و قراردادهای نظامی خود را لغو کرده و روسیه را به جایگزینی آمریکا انتخاب کرده است.

در پرونده ی ترکیه سعی می کنیم دلایل این رفتارهای ترکیه را بررسی کنیم؛ برای رفتارشناسی ترکیه ابتدا لازمه ریشه ی تفکرات جناح های ترکیه را مرور کنیم، تا بعد بتوانیم رفتار های این کشور را تجزیه و تحلیل کنیم.

در مواجهه با دنیای غرب اندیشمندان کشورها به چند دسته تقسیم شدند. یک دسته هر نوع استفاده از هر چه بوی غرب بدهد را حرام تلقی کردند دسته ای دیگر هم کاملا معتقد شدند که باید از سر تا پا غربی شد، اما عده ی سومی هم بودند که قائل بر این شدند که باید هر پدیده ای را گرفته و در صورت امکان آن را اسلامی

استقبال می‌کردند. بعد از اینکه این سه تا قطعه جورچین تکمیل می‌شد، اردوغان با نظام سیاسی، روابط دیپلماتیک را با کشور مزبور افزایش می‌داد. (فعالیت این گروه در ایران ممنوع هست). برای همین به نظام سیاست خارجی اردوغان می‌گفتند سیاست خارجی دینی یا مذهبی. در نظام آموزشی گولنی‌ها دروس معارف اختیاری است اما آنها بیخیال دین نبودند بلکه تبلیغ معارف خودشون را از تبلیغ چهره به چهره‌ی معلم و دانشجو انجام می‌دادند. یعنی کسی که فیزیک درس می‌دهد خودش روحانی است و کسی که شیمی درس می‌دهد خودش مبلغ هست و... مسائلی مثل ازدواج و اشتغال و حج خیلی برایشان مهم هست و گولن اینها را پوشش می‌دهد.

چون نظام آموزشی دارد ممکن هست برخی پلیس‌ها، ارتشی‌ها، قاضی‌ها و کلا هر قشری از مردم فارغ التحصیل نظام گولن باشند. این دستگیری‌های گسترده هم به همین علت هست. می‌گویند ۵۰٪ اقتصاد آسیا دست این گروه است. ۵۰٪ نظام آموزشی و قضایی ترکیه هم دست این گروه هست و مشهور به قدرت در سایه هستند. مهمترین دستاورد این مجموعه در دولت مفهومی به نام دولت سکولار هست. دولت سکولار بین دولت لائیک و دولت دینی است. یعنی به چیزی بین رضاشاه و ملک عبدالله.

آنها معتقدند دولت نسبت به دین یا بی‌دینی هیچ موضعی ندارد. وظیفه‌ی دولت برقراری آسایش و رفاه است. و هیچکس هیچ وظیفه‌ای ندارد!

(سوال) حمایت ترکیه از گروه‌های تکفیری کجای این جورچین هست؟ تکفیری‌ها در مرز سوریه بین دو گروه کرد هستند. این دوگروه ضد اردوغان می‌باشند. تا وقتی تکفیری‌ها در میان ایشان هستند باعث می‌شود این اشخاص با هم متحد نشوند فلذا بهشون پول و سلاح و... تزریق می‌کند. بیمارانشان را درمان می‌کند و سیمان می‌دهد سنگر بزنند و... این همه حرف زدیم تا این چندتا نکته رو بگویم که:

۱) گولن بعنوان یک طلبه در ۱۹ سالگی آنچه که در ذهنش بوده را با ۱۲ نفر در روستا مطرح می‌کند (برای تبلیغ رفته بود آنجا) این افراد مشهور می‌شوند به حواریون گولن. گولن نمونه بارز اهمیت نقش علوم انسانی در زندگی هست که متاسفانه کمتر به آن توجه می‌شود.

۲) ایده‌ی اسلام لائیک و سلفی رو به افول گذاشته است و اسلام انقلابی که جمهوری اسلامی در دنیا مطرح کرده موجب جذب و اختلاف و چند دسته شدن میان اسلام‌های لائیک و سلفی شده است.

اساسا برای اسلام‌های سلفی و لائیک این مسئله مطرح هست که ما داریم دوپست سال کار می‌کنیم و ایران هست که باید بیاید مارا نجات بدهد؟ این یعنی چه؟ آیا غیر از افول معنی دیگری دارد؟



بخش دوم، مصاحبه با دکتر رضا شیبانی شاعر و کارشناس مسائل قفقاز

فرستی برایمان به دست آمد تا در رابطه با مسائل حوزه‌ی قفقاز و جنگ اخیر قره‌باغ پرسش و پاسخی با دکتر رضا شیبانی داشته باشیم. ایشان لطف کرده و وقت خود را برای پاسخ‌گویی به سوالات در اختیارمان قرار دادند

که در این یادداشت متن این پرسش و پاسخ تقدیم حضورتان می‌گردد:
با عرض سلام و تشکر بابت اینکه وقتتون رو در اختیار ما گذاشتید مصاحبه رو آغاز می‌کنیم

سوال اولمون در مورد تاثیرات جدا شدن قفقاز از ایران بر باورهای دینی و فرهنگ مردم ماورای ارس و جمهوری آذربایجان کنونی است و اینکه این مرزی که بین مردم ایران و قفقاز وجود دارد به چه میزان آنها را از باورهای ایرانی اسلامی و تشیع دور کرده؟ آیا چیزی که سیدمحمد مجاهد و ملا احمدنراقی از آن می‌ترسیدند و به خاطرش تا آخر عمر اندوهناک بودند اتفاق افتاده و شیعیان قفقاز از اصالت و اعتقاداتشان دور شدند؟ یا اصلا این جدایی تاثیری در باورهای شیعیان قفقاز نداشته؟

بسم الله الرحمن الرحيم
پاسخ دقیق به این سوال نیازمند ارزیابی‌های میدانی و آمار سنجی ست. ولی به طور خلاصه تاثیرات مخرب اتفاق افتاده اما به هر حال مردم آن سامان، ریشه‌های شیعی دارند و از دست نرفته‌اند و بعضا رگه‌های بسیار قدرتمند شیعی بروز می‌دهند. مرز موجود مرز بسیار مخربی بوده. بخصوص پس از پیدایش ناسیونالیسم خاص و برساخته‌ای که مداوم بر طبل ایرانستیزی و ایرانگریزی می‌کوبد و مظاهر ایرانیت را می‌زداید و حتی سعی در ترویج اسلام غیر شیعی دارد تا هر گونه پیوندی را با اصالت واقعی مردم قطع کند.

وضعیت فعلی مردم جمهوری آذربایجان را از لحاظ فرهنگی و دینی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ و در شکل دهی این وضعیت نقش رسانه‌های آذربایجان چه بوده؟

رسانه‌های جمهوری آذربایجان عملا در دست حکومت هستند و همان قرائت ناسیونالیسم آذربایجانی و غیرمذهبی را ترویج می‌کنند که ضد اصالت واقعی مردم آن دیار است. اما به هر حال قوت باورهای مذهبی طوری ست که هنوز می‌شود رگه‌های قدرتمند تشیع را در مردم دید. هر چند این رگه‌ها سرگردانند و مردم آذربایجان فاقد رهبری مذهبی هستند تا آنان را به واقعیت خودشان رهنمون شود. گرفتاری عمده این مردم هم چنانکه گفتم به نظر من ناسیونالیسم دروغینی ست که به آنان تعلیم داده‌اند تا مبادا موجب میلشان به اتحاد با ایران شود.

چه جریان‌های فکری و فرهنگی در عرصه‌ی فرهنگسازی و رسانه‌ای درج. آذربایجان فعالیت می‌کنند و موضع حکومت فعلی نسبت به آنها چیست؟
یک جریان دولتی ست که شرح آن رفت. یک ناسیونالیسم لایبک در قالب یک حکومت مافیایی و بسیار فاسد که آویزان این قدرت و آن قدرت خارجی ست تا بقای خود را با وجود غیر مردمی بودن حفظ کند.

البته جریان ناسیونالیستی دوزیر شاخه دارد. یکی شاخه حکومتی که گفتم. دیگری جریان غلیظ پانترکیستی و بازمانده‌های حزب خلق و اندیشه ایلچی‌بیگی که دنبال تورکیزه کردن سرپای آذربایجانند و خود ناسیونالیست‌های آذربایجانی خطر این اندیشه را به خاطر اینکه جمهوری باکو را در پانترکیسم ترکیه‌گرا هضم کرده و از بین می‌برد درک کرده‌اند.

اسلامگراها هم که همیشه در حال سرکوب شدن‌اند. البته حکومت کاری به کار اسلامگرایی غیر سیاسی ندارد. اما کافی ست این اسلامگرایی ذره‌ای معترض فساد سیاسی حاکم شود. در این صورت پاسخ بی‌تعارف گلوله است.

باورها و ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران چه ضریب نفوذی در میان مردم و جوانان آذربایجان دارد؟

شیعه یک جریان انقلابی ست. اگر گفتمان انقلاب اسلامی در باکو عرضه شود قطعاً رشد می‌کند. اما به دلایلی چنانکه باید و شاید این اتفاق نمی‌افتد. سرکوب هیئت حاکمه و کم‌کاری و بی‌تعهدی کسانی که باید این اندیشه را عرضه کنند مزید بر علت شده است. وگرنه به شدت استعداد تفکر انقلاب اسلامی در میان بخش بزرگی از جمامعه‌ی آذربایجان وجود دارد. من نمی‌توانم آمار بدهم که چند درصد؛ کسی آمار نگرفته است. ولی چیزی که به عینه دیده‌ام استعدادی بزرگ وجود دارد. چیزی وجود دارد که ملموس است و قابل دیدن.

مدیران فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با توجه به ظرفیت‌های شیعیان قفقاز به چه میزان در صدور ارزش‌های انقلاب به



جمهوری آذربایجان موفق بودند؟
به شدت باید انتقاد کرد. یک عدم موفقیت و یک عدم تعهد در میان بعضی مدیران دیده می‌شود. فرستاده‌ها و رایزن‌هایی که به جای صدور گفتمان انقلاب اسلامی بعد از یک مدت رحل اقامت افکندن در باکو و کسب حقوق‌های سرشار و دیپلماتیک برگشته‌اند و وارداتچی قومگرایی شده‌اند... نظام باید یک بازبینی در مدیریت خود بر این عرصه داشته باشد.

آیا می‌توان به پیوستن جمهوری آذربایجان به محور مقاومت در برابر مستکبرین در آینده‌ی نزدیک امیدوار بود؟

ما پیشگو نیستیم. ولی مردم آذربایجان چنانکه گفتم الان هم بالقوه در محور مقاومتند. شیعه یعنی اندیشه انقلاب اسلامی و مقاومت. اگر به جریان بالفعل تبدیل نمی‌شوند به خاطر بی‌عرضگی ماست.

سیاستگذاری‌های فرهنگی جمهوری اسلامی در برابر مردم جمهوری آذربایجان چه باید باشد؟

تاکید بر عرضه گفتمان انقلاب اسلامی و روایت درست تاریخ مردم آن سوی ارس. به آن‌ها در رسانه‌ها و مدارس تاریخ دروغین و جعلی گفته می‌شود. باید تاریخ



درست را بگویم. اینکه ما باهم یک ملتیم. اینکه ناسیونالیسم برساخته‌ی پانترکی، ساخته و پرداخته‌ی یهود و عثمانی برای جدا کردن و مرزساختن میان یک ملت بوده است.

آذربایجان ایران چه نقشی می‌تواند در صدور ارزش‌های انقلاب اسلامی به جمهوری آذربایجان داشته باشد؟

بزرگترین اشتباه تقلیل کانال ارتباطی با آن سوی ارس به استانهای شمالغرب کشور است. چرا اصفهان و شیراز و

خراسان با آن سوی ارس سخن نگویند؟ بزرگترین اشتباه ما که تقویت کننده‌ی قومگرایی ست همین تقلیل دادن مسئله‌ی شیعیان قفقاز به یک مسئله منطقه‌ای شمالغرب کشور است. قفقاز باید دغدغه‌ی حوزه علمیه اصفهان و مشهد و قم باشد. باید دغدغه‌ی اهواز و کرمان و تهران باشد. همین اشتباه ما در منطقه‌ای کردن مسئله، گزک به دست قومگراها می‌دهد. چرا درباره قره‌باغ فقط ائمه جمعه شمالغرب کشور بیانیه می‌دهند؟ این بیانیه را باید همه ائمه جمعه امضا می‌کردند.

موضع مردم آذربایجان نسبت به حکومت فعلی و جریان حاکمشان چیست؟
در شرایط سرکوب سیاسی، نمی‌توان ارزیابی دقیق داشت. اما یک مقاومت



حاضر قره باغ را به ارمنی بدهم اما ایران آن را آزاد نکنند. او برای توازن با ایران با گزینه های اسرائیل (به نمایندگی از آمریکا) و روسیه و ترکیه و حتی عربستان بازی می کند. انگلیس هم در نفت آنجا سر و سری پیدا کرده است...

البته از ایران می ترسد و گاهی با اسرائیل علیه ایران شیطنتهایی می کند اما ایران به ملاحظه‌ی مردم باکو که از خودمان هستند و محذوبیت ما در برخورد با حکومت علی اف هستند زیاد گوشمالی نمی دهد... بازی پیچیده است.

آیا جریان اسلام گرا در جمهوری آذربایجان شانسی برای به دست آوردن قدرت در آینده‌ی نزدیک دارد؟

چیزی که من دیدم جز از راه انقلاب اسلامی و مسیر شهادت جریان اسلامگرا راهی برای ورود به هیئت حاکمه ندارند.

رابطه‌ی حکومت فعلی آذربایجان با اسرائیل را در چه حدی ارزیابی می کنید؟ و این رابطه چه خطراتی برای امنیت ملی ما دارد؟

یک رابطه استراتژیک و بسیار محکم؛ یهودیان، تئوریسین پانترکیسم بوده اند و این نان را در سفره قفقاز و ترکیه، یهودیان نهاده اند. الان هم در ارتش و سیستم های امنیتی این رژیم نفوذ دارند. رابطه اسرائیل با رژیم علی اف خیلی شبیه رابطه محمدرضا با اسرائیل است.

ترکیه به چه میزان در میان مردم و احزاب سیاسی و حکومت فعلی آذربایجان نفوذ دارد؟ و چه منافعی را در ج. آذربایجان دنبال می کند؟

یک عده در باکو ترک بودن را باور کرده اند و با عشق و حرارت پرچم ترکیه می چرخانند. اما واقعیت این است که ترکیه با کارت آذربایجان بازی می کند. برای فشار بر ایران و روسیه و بالاتر از همه برای نفت و گاز خزر و کریدورسازی با چین.

جمهوری اسلامی ایران چه نقشی در جنگ قره باغ در زمان حیدرعلی اف و قبل تر در زمان ایلچی بیگ داشت و موضع دولت های ایلچی بیگ و حیدرعلی اف در برابر این نقش آفرینی چه بود؟

شرح مفصل می طلبد. اما روایت درست

جدی در برابر اسلام ستیزی و فساد هیئت حاکمه در میان اقشار مذهبی به چشم می خورد.

با توجه به اینکه شک و شبهه هایی در رابطه با انتخابات آزاد در جمهوری آذربایجان وجود دارد (احتمال تقلب در انتخابات جمهوری آذربایجان و زندانی کردن اشخاص شاخص احزاب رقیب) آیا می توان الهام علی اف را یک دیکتاتور خواند؟

الهام علی اف علاوه بر دیکتاتور بودن یک شخصیت مافیایی و فاسد و فاقد جنبه های ملی ست. کسی که بدون تکیه بر قدرت های خارجی نمی تواند حداقل های وظایف حاکمیتی خود را انجام دهد.

مثلا در همین جنگ قره باغ. یک نمایش ظفرمندی از طرف حکومت اجرا شد. اما همه می دانیم واقعیت مسئله با رفتن زیر علم ترکیه که به دنبال سلطه و نفت است و همین طور میدان دادن به اسرائیل عملی شده و اساسا مشکلی هم حل نشده و فقط بخشی از بازی پیش رفته تا علی اف خود را تثبیت کند.

با توجه به فساد اقتصادی کلان و محرز الهام علی اف و خفه کردن هر صدای مخالف توسط ماموران او، آیا ادعای محبوبیت او بین مردم آذربایجان به خاطر ثبات اقتصادی و رفاه نسبی که ایجاد کرده منطقی است یا نه؟

حاکمان و شخصیت های فاسد هم، بر طیف هایی تکیه می کنند. قطعاً علی اف در میان جماعتی از مردم باکو محبوبیت دارد. ایران ستیزان و اسلام هراسان و طبقه ی مترقی که از پول نفت به رفاه رسیده اند پشت سر علی اف هستند...

موضع الهام علی اف در برابر جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی چیست؟ و چه عواملی در به وجود آمدن چنین موضعی دخیل بوده؟

علی اف بازی دوگانه‌ای انجام می دهد. او می داند که واقعیت کشوری که ساخته است یک ناسیونالیسم جعل شده از یک واقعیت تاریخی ایرانی و شیعی ست. او اصلاً راضی به حضور ایران در کشورش نیست. همان طور که پدرش گفت من

ایران دارند و به کشور ما خدمت کرده اند و در جنگ های ما با دشمنان شهید داده اند.

برخی از فعالان سیاسی و اجتماعی رابطه‌ی دوستانه‌ی جمهوری اسلامی ایران با ارمنستان را در سال های اخیر بخصوص دیدار پاشینیان با رهبر انقلاب در سالگرد قتل عام خوجالی را با رابطه‌ی

جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی مقایسه کرده و آن را شاهد سیاست های دوگانه‌ی جمهوری اسلامی ایران می دانند. آیا اصلاً این قیاس درست است؟ و این تحلیل تا چه حدی واقع گرایانه است؟

مقایسه‌ی ارمنستان با رژیم صهیونیستی احماقانه است. اتفاقاً بلایی که عثمانی و ترکیه بر سر ارمنه در آناتولی شرقی یا ارمنستان غربی آورده اند و نسل کشی و اخراج گسترده آنان از سرزمین های

نقش آفرینی ترکیه و اسرائیل در جنگ اخیر قره باغ چه بود؟ و در نتیجه‌ی این جنگ چه منافعی برای آنها حاصل شد؟

نفت و مهار ایران. این دو مسئله، مشترکات اسرائیل و ترکیه در آن منطقه اند. اسرائیل دشمن ماست و ترکیه رقیب بدجنس ما، و هر دو به دنبال نفت و گاز هستند.

رابطه‌ی جمهوری اسلامی ایران با ارمنستان در رابطه با بحران قره باغ ۲۰ سال پیش و در سال های اخیر چگونه بوده؟

در کنار تقبیح اشغالگری ارمنستان، این حقیقت را هم باید دید که ارمنستان حقوقی دارد که در طول تاریخ توسط پانترکیسم تصبیع شده و بحران ارمنی - آذری، حاصل کشتار وحشیانه ارمنه آناتولی و نسل کشی آنان است. ارمنه قومی ایرانی اند که عموماً نگاه خوبی به

آخر قره باغ چه بود؟ و چه تفاوتی با موضع ۲۰ سال پیش داشت؟

در شرایط ناچاری و با دست های بسته موضع آبرومندی بود. در این باره باید بعدها صحبت کرد. ایران یک بحران بزرگ چند وجهی را که یک وجه آن را اسرائیل و پانترکیسم برای ایران طراحی کرده بودند، مدیریت کرد و آن را ناکام گذاشت. یک بخشی از پروژه بی ثبات سازی ایران در اهداف این جنگ بود که ناکام ماند.

از نظر شما بهترین نوع برخورد جمهوری اسلامی ایران با قضیه قره باغ چگونه می توانست باشد؟

بهترین نوع برخورد تبدیل کردن مسئله قفقاز به مسئله ملی و اسلامی ایران است. همانطور که گفتم قفقاز فقط مسئله تبریز و آذربایجان نباید باشد. اصلاً مسئله زبان و قومیت نباید محور شود. مسئله، مسئله‌ی ایران و تشیع است.

این است که ایران به یاری آذربایجان رفت. اما از پشت خنجر خورد. در زمان ایاز مطلباف همه چیز به خوبی پیش می رفت. پانترک های حزب خلق به رهبری ایلچی بیگ کودتا کردند تا نقشه درست ایران را بر آب کنند. بعد شعار دادند که امروز قره باغ را می گیریم بعد تبریز را. شکست های بزرگی خوردند.

حیدر علی اف با کمک ایران به قدرت رسید اما او هم حضور صاحب اصلی فرهنگی قفقاز یعنی ایران را به ضرر کار و کاسبی قدرت خود دید و ایران را طرد کرد. ما هم ندانم کاری داشتیم. نباید کوتاه می آمدیم. به نظرم ایران در آن دوره حتی می توانست از ظرفیت حرکت های چریکی و انقلابی استفاده کند. چیزی که در لبنان به تشکیل حزب الله و قدرت سخت و نرم ایران در منطقه انجامید.

موضع جمهوری اسلامی ایران در جنگ

تاریخی‌شان قابل مقایسه با رفتار اسرائیل با فلسطینیان است. جنایات دانشناک‌های ارمنی در قره باغ دلیل نمی‌شود که بلایی را که ترکیه بر سر این مردم آورده فراموش کنیم. هر دو جنایت است. اصلا این بحران ارمنی و آذری تا وقتی که دست ایران از قفقاز کوتاه باشد، ادامه خواهد داشت. چون این دو قوم ایرانی در غیبت صاحب اصلی آن منطقه یعنی ایران بازیچه‌ی ترکیه و اسرائیل و روسیه شده و به جان هم افتاده اند.

ضمنا روابط تجاری ترکیه با ارمنیان از روابط ایران و ارمنستان بیشتر است. ما حتما باید از نظر دیپلماتیک با ارمنستان و آذربایجان رابطه با دست بالا داشته باشیم تا این دو رژیم دست از پا خطا نکنند.

چه طرف‌هایی در شکل‌گیری توافق اخیر قره باغ دخیل بودند و چه منافع حاصلشان شد؟ آیا این قرار داد به نفع مردم آذربایجان بود؟

روسیه به نظرم برنده‌ی اصلی بود. غربگرایان ارمنستان را تنبیه کرد و جامعه ارمنستان را متوجه این نکته کرد که باید

روس درجه دوم باشند و هر گرایشی به سمت غرب نتایج تلخ خواهد داشت.

ترکیه برای خودش چرخ می‌زند و دوپینگ روحی کرده. اما به نظرم روسیه در یک جایی ترمز این کشور را خواهد کشید. بازی تمام نشده و با روی کار آمدن یک دولت روس‌گرا در ارمنستان، به نظرم تروریسم ارمنی در منطقه رو در روی تروریسم وهابی وابسته به ترکیه یک کشمکش نیابتی را آغاز خواهند کرد.

این قرارداد چه تاثیری بر منافع ملی جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت؟

ترکیه برای تهدید منافع ما آنجاست. سپاه و ارتش هم برای هشدار در مرز جمع شده‌اند. شرایط خطیری ست. اینجاست که قدرت حرف اول را می‌زند. قدرت و دیپلماسی متکی بر قدرت نرم و سخت.

آیا حضور و نقش آفرینی ترکیه و تروریست‌های تحت امر اردوغان در آذربایجان با توجه به شعرخوانی اخیر اردوغان تهدیدی برای منافع و امنیت ملی ایران محسوب می‌شود؟ اگر چنین تهدیدی وجود دارد در چه حدی است؟ و باید چه سیاست‌هایی را برای رفع این تهدید در پیش گرفت؟

برنامه پیچیده‌ای دارند. هم برای سنی سازی شیعیان آذربایجان، هم برای آشفته کردن شمالغرب کشور.

این برنامه‌ها را از صدها سال پیش داشته‌اند. اینها رویاهای عثمانی ست. ملی‌گرایی ترکیه بر خلاف ملیت ایرانی یک رویاست. ملیت ایرانی جنبه‌ی نژادی و قومی خاصی ندارد و برپایه‌ی تشیع است. اما ملیت ترکی بیشتر بر مبنای رویا و ایده است. حتی نام این کشور متناقض با بافت جمعیتی این کشور است. ترکیه یعنی کشور ترک‌ها. در حالی که چند ده میلیون گُرد در این کشور زندگی می‌کنند. این باعث می‌شود که همیشه ترکیه، هم داخل مرزهای خودش بحران داشته باشد و هم هر جا که می‌رود این بحران را با خودش ببرد. حالا هم شخصیت متوهم اردوغان یک خیالاتی برداشته که با تدبیر ما ان‌شاءالله خودش متوجه خواهد شد که باید بیدار شود.

مهم‌ترین تدبیر هم نزدیک شدن ملی ما و نه منطقه‌ای ما با مردم باکوست. خیلی ممنون که وقتتون رو در اختیار ما گذاشتید و به سوالات ما پاسخ دادید. ■



مصاحبه با دکتر رازقی، مدیر فرهنگی دانشگاه تبریز



اعتقاد خود من این است که این پولی که برای تحصیل من فراهم شده از پول همان حاشیه نشین و کپر نشینی است که شاید خودش هم از این امکانات بی‌بهره است و من به این کشور مدیون هستم. حالا اگر کسی پول بیشتری به من داد دلیل بر این نمی‌شود که همه‌ی اینها را نادیده بگیرم.

با اجازه شما به سراغ سوالات می‌رویم. به عنوان سوال اول بحثی که در میان دانشجویان و خانواده‌هایشان مطرح میشه معمولاً به این جمع بندی میرسه که غرب یا به صورت یک بهشت مطلق یا جهنم مطلق ترسیم می‌شود. حال پرسشی که ما از شما داریم این هست که شما که چندین سال در غرب زندگی کردید واقعیت‌های جامعه غرب رو برای ما به دور از این نگاه‌های صفر و صدی بیان کنید.

جوامع غربی مثل هر جامعه‌ی دیگر دارای یک سری نقاط مثبت و منفی است. نقاط مثبت جوامع غربی این است که توانسته ساختارهای لازم برای پیشرفت خود در زمینه‌های گوناگون علمی ایجاد بکند و یا بحث احترام به قانون و ...

اما از آن طرف هم دارای پاشنه آشیل و یک سری نقاط منفی هم است. یکی از مهم‌ترین مشکل‌هایی که خانواده‌های غربی اکنون با آن درگیر هستند، بحث خانواده است. مشکلاتی از جمله افسردگی و احساس تنهایی و آمار خودکشی بالا و ... برمی‌گردد به اینکه خانواده اون قداست و قوام و جایگاه ویژه خودش را از دست داده است. یعنی فرد تا زمانی که جوان هست و مسافرت می‌کند و ... خلا عاطفی نبود خانواده به اون شکل رو با این کارهای جنبی جبران می‌کند. منتها زمانی که پیر شد. این کمبودها خودش را نشان می‌دهد. لذاست که شما می‌بینید که آمار خودکشی در پیرمردها و پیرزن‌ها بسیار بالاست.

حالا اینکه چرا این قوام را از دست داده

فرستی برایمان به دست آمد تا بتوانیم به مدیر محترم فرهنگی دانشگاه، یعنی آقای دکتر رازقی برسیم و گپ و گفتی دانشجویی را با این استاد عزیز داشته باشیم.

آنچه که در متن زیر می‌خوانید حاصل تقریباً یک ساعت گفت و گوی گرم و صمیمی ما و آقای دکتر می‌باشد.

آقای دکتر از از بابت زمانی که در اختیار ما قرار داده‌اید صمیمانه سپاسگزاریم. امروز آمده ایم تا پیرامون تحصیلات شما در آلمان و تجربیات ارزشمندی که در این چند سال تحصیل در اروپا داشته‌اید، استفاده کنیم. اگر لطف بفرمایید دانشگاه محل تحصیل خودتان را معرفی بفرمایید.

من هم عرض سلام و ادب احترام خدمت شما و همه خوانندگان افق دارم، عرض به خدمت شما که دانشگاهی که من در آن تحصیل کردم دانشگاه LMU مونیخ بود که در رتبه بندی دانشگاه‌ها جزو ۳۰ دانشگاه برتر دنیاست و در خود آلمان هم جزو بهترین دانشگاه‌ها به شمار می‌آید. این دانشگاه به دانشگاه نخبه‌های آلمان هم معروفه چون بورس تحصیلی داره و بچه‌های درسخوان جذب این دانشگاه می‌شوند. از اعضای این دانشگاه در طول سالها، ۲۷ نفر جایزه نوبل گرفتند و ۵۷ نفر نامزد دریافت این جایزه بودند.

در ضمن افراد مشهوری هم از این دانشگاه فارغ التحصیل شدند که از جمله آنها می‌توان به ماکس پلانک و اقبال لاهوری و ... اشاره کرد.

خیلی ممنون از بابت معرفی خوبتون حالا

است. به دلیل پایبند نبودن به همان قید و بند‌هایی است که افراد باید برای ماندگاری یک خانواده به آنها پایبند باشند.

به عنوان مثال ببینید اینی را که اسلام گفته است که نگاهتان را کنترل کنید. بسیاری از دلایل پاشیده شدن خانواده‌ها، یا تشکیل ندادن خانواده‌ها به همان قدم اول برمی‌گردد. یعنی کنترل نکردن نگاه.

الان درصد بسیار زیادی از بچه‌های اروپا را داریم که تک‌والدی هستند یعنی یا فقط با مادر زندگی میکنند و یا فقط با پدر. عامل مهمی که در این مشکلات دخیل است همین است که جایگاه زن و مرد در این مسائل قاطی شده است. همان چیزی که ما در اسلام تاکید ویژه‌ای بر آن داریم. نقش زن در جامعه، نقش مادری و تربیت فرزند نباید در تقابل با نقش‌های دیگری که وی در جامعه می‌پذیرد آسیب ببیند. ما در اسلام داریم که وظیفه تامین معاش در خانواده‌ها برعهده‌ی مرد می‌باشد و این الزام است. اما در غرب زن و مرد هر دو موظفند که کار بکنند. و چون زن این اطمینان را ندارد که فردا مردش نیاید و بگوید که من با شخص دیگری می‌خواهم باشم. می‌گوید که باید کار کنم تا زنده بمانم. یادم هست زمانی در دانشگاه با بچه‌های هم دانشگاهی که از کشورهای مختلفی مثل ایتالیا و ژاپن و ... بودند، بحث بر سر همین قضیه داشتیم و من گفتم که در ایران زن می‌تواند کار نکند و مخارجش برعهده شوهرش می‌باشد و حتی می‌تواند بابت شیر دادن به بچه‌اش از شوهرش پول بگیرد و یا بحث مهریه را



توضیح دادم و... بعد از توضیحات اون روز من، زمانی که افراد حاضر تو اون جلسه می خواستند حال خانم من را بپرسند، می گفتند حال پرنسس چطور است؟ یکی از خانم ها در جمع اون روز ما با عصبانیت به من گفت که در جامعه من هم از من متوقع هستند که باید مثل یک مرد کار بکنی و هم باید نقش مادری داشته باشی و من نمی توانم هردوی این ها را انجام بدهم. این حرف کسانی است که موقعیت اجتماعی بالایی در غرب دارند) یعنی آدم معمولی نیستند (حرف ما نیست؛ ببینید. مثلاً در آلمان و در قسمتی که ما بودیم، قانونی تصویب کردند که به ازای هر بچه ای که بدنیا می آید چیزی در حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ یورو به هر خانواده پول بدهند. بعد از اجرای چند سال این قانون آمدند تحقیق کردند دیدند که این قانون تاثیری روی جمعیت آلمانی ها نداشته است! برعکس دیدند که جمعیت مسلمان های آلمانی که اکثراً از سایر کشورها به آلمان مهاجرت کرده اند بودند افزایش پیدا کرده. این بخاطر آن جایگاه ویژه ای است که اسلام به خانواده و تشکیل آن می دهد ببینید دقیقاً بحثم همین جاست که اصلاً آنجا خانواده ای تشکیل نشده که حال از آن حمایت هم نکنند و این بخاطر همین ولننگاری های جنسی است که فرد حاضر نیست یک سری محدودیت هایی از لحاظ جنسی قبول بکند.

آقای دکتر! میگویند در غرب کاری به دین افراد ندارند و همه آزادند آن طور که می اندیشند زندگی کنند. این قضیه چقدر

می خواند و با هیچ چیز هم کاری نداشته و عبادتش را می کند وقتی می خواهند طالبان و القاعده و داعش را تعریف بکنند، کنار این گروه ها حزب الله لبنان را نیز معرفی می کنند. چرا؟ چون می گویند همه ای این گروه ها، گروه هایی هستند که برای اعتقاد اتشون می جنگند.

ما مرکز اسلامی ای داشتیم که در آن فعالیت می کردیم. گزارشی از مرکز ما به سامانه اطلاعاتی آلمان رفته بود که در آن تک تک بچه های ما را که در آن مرکز فعالیت می کردند، به عنوان مسلمانان رادیکال نام برده بودند حتی کسی که در مراسم ماه محرم ایستاده بود و در پهن کردن سفره کمک کرده بود!

آنها در رسانه های خود، ایران را حامی اسلام رادیکالی معرفی می کنند. و مردم را به این نتیجه می رسانند که ایران نیز حامی تروریست هاست. (در حالی که آنها حزب الله را هدف می دانند، منتها چون حزب الله را در کنار داعش و القاعده و ... تعریف کرده اند، بالتبع ایران را نیز حامی القاعده و داعش و طالبان و ... به مردم معرفی می کنند.)

به همین صورت جامعه غرب را نیز آنگونه که می خواستند، تعریف کرده اند. به عنوان مثال بیابید به آزادی پردازیم

.....
مثلاً در حوزه تجمع دانشجویی، برای تجمع دو روز، سه روز مجوز می دهند اصلاً ده روز دانشجویان در خیابان ها بمانند. هیچ کاری هم ندارند. پلیس هم می آید و احاطه می کند که مردم به تجمع کنندگان و بالعکس توهین نکنند و ...

بچه های دانشجویی می گفتند اگر چنین تجمعی صورت بگیرد، آن دو، سه نفر خیلی شاخص که می ایستند و سخنرانی می کنند، ما نمی دانیم که این ها بعد از یکی دو ماه چه می شوند و کجا غیبشان می زند!

ما که مرکز اسلامی داشتیم، خودمان مطمئن بودیم که میانمان مامور هست، چون گزارش های ما سریع به بیرون انتقال پیدا می کرد. به محض آنکه کمی رفت و آمد در مرکزمان زیاد می شد پلیس می آمد



که آقا چه خبر است؟ و جالب است که در زمان اوجی که ما خیلی در محدودیت بودیم، سنی های وهابی با مجوزی که به راحتی از دولت می گرفتند، در مراکز اصلی شهر در روز شنبه که مردم برای خرید به بیرون می آیند و خیلی شلوغ می شود. با گذاشتن میز و پخش میلیون ها نسخه قرآن به صورت رایگان در آلمان و کل اروپا (در خود آلمان معروف است که نفس کشیدن هم پولی است. حالا اینکه هزینه این همه قرآن از کجا آمد... اعلم!)، تبلیغ اسلام می کردند. که اینها همان افرادی شدند که در سه الی چهار سال بعد به سوریه آمدند و عضو داعش شدند.

غرب در این زمینه به ما دروغ گفته و نکته ای که گفتنش خیلی مفید است اینکه غرب در زمینه آزادی هم دارای یک سری مشکلات هست و اون مطلبی که به ما می گفتند نیست. یادم می آید که بچه هایی که با ما در آن دانشگاه درس می خواندند به شوخی می گفتند اگر می خواهی بدانی تلفنت شنود میشود یا نه ؟؟؟!!!! در مکالمات با دوستان حرفی از بمب بزن ببین اگر همون لحظه یا دو سه روز بعد پلیس دم درت اومد بدان که شنود میشده و گرنه شنود نمی شده. برای مردم در آنجا جا انداخته اند که امنیت آنها گره خورده با شنود مکالماتشان که آگه یادتون باشه چند سال پیش بحث شنود تلفن صدر اعظم آلمان توسط سفارت آمریکا مطرح بود که اعتراض مردم به این بود که گیرم

این شنود تلفن برای امنیت ماست ولی آیا دیگه صدر اعظم هم می خواهد بمب گذاری بکند و امنیت ما را به خطر بیندازد حالا در جوامع غربی بحث هایی به این شکل هست

غرب از کجا به این پیشرفت ها رسیده است؟

نکته ای که ما باید توی ذهنمان داشته باشیم این است که جامعه غرب به هر پیشرفت علمی که

رسیده در سایه تلاشش بوده و مفتی به دست نیومده اینی که ساعت کار مفید شما در اداره جات ۲۰ دقیقه هست این رو مقایسه کن با کشور کره جنوبی که در

حدود ۶ الی ۷ ساعت است با این وضعیت همیشه به جایی رسید ما ایرانی ها به ضرب المثلی داریم که میگه با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمیشه باید تلاش کنیم سختی بکشیم خودمون رو به زحمت بندازیم تا وضعیت کشور رو بهتر بکنیم با حرف زدن مشکلی حل نمی شود باید به گفته های خودمون عمل کنیم.

دانشجو الان فکر میکنه همین که پایش به فرودگاه رسید دیگر تمام است! هیچ کاری نخواهد کرد و راحتی و ... نه این طور نیست هم درس خواندنش و هم کارکردنش سختی هایی دارد. فرضا کسی برود در استانبول کار پیدا کند. اصلاً مگر می شود کار پیدا کرد؟ ما یک مشکلی که داریم این است که جامعه غرب و جامعه اروپا به

درستی به جوانان معرفی نشده است. تا وقتی که معرفی را به درستی انجام ندهیم، هر چقدر هم کشور خوب باشد، باز چون فکر می کند که آن سوی مرزها وضعیت به مراتب بهتر است، باز ناراضی است و باز دچار یاس و ناامیدی می شود. بعضی الان فکر می کنند که اگر اروپا دانشجوی دکترا را با صرف هزینه، نگه داشته است، خیلی لطف بزرگی کرده است. نه این به صرفه ترین کار را برای خود انجام داده است.

کسی که در ایران در نظام آموزشی رایگان اومده و تحصیل کرده تا به دانشگاه می آید. عملاً اتفاقی که رخ می دهد این است که جامعه برایش هزینه کرده است. یعنی مانند کسی که برای درختی آب و شرایط زندگی و .. فراهم کرده، به امید اینکه روزی

برسد که این درخت میوه بدهد. حالا این درخت درست در موقع ثمر دهی همه اش را بچینند و دیگران ببرند.

البته در این نیز شکی نیست که باید نشست و برنامه ریزی کرد برای اینکه از این پتانسیل ها بیشترین استفاده را کرد.

اعتقاد خود من این است که این پولی که برای تحصیل من فراهم شده از پول همان حاشیه نشین و کپر نشینی است که شاید خودش هم از این امکانات بی بهره است و من به این کشور مدیون هستم. حالا اگر کسی پول بیشتری به من داد دلیل بر این نمی شود که همه ای اینها را نادیده بگیرم.

آقای دکتر خیلی ممنونم از وقتی که در اختیار ما قرار دادید اگر با مخاطبین فرمایش خاصی نمانده مصاحبه را تمام کنیم.

من هم از شما و همه خوانندگان محترم سپاسگذارم و امیدوارم تا همهمه عزیزان دانشجو بتوانند مسیر خودشان را آگاهانه انتخاب کنند و به آرزوهای خود و کشورشان جامه عمل بپوشانند. ■

شهریار کمیت انقلاب



77 نویسنده: سبحان باقری

تقدیم به خانم بی بی حضرت زینب (س)

مبارزات شیعی همواره پر بوده از نقوش حساسی که توسط علما و دانشمندان و فقهای شیعه پر شده است. اما در این جبهه‌ی وسیع، یک لشکر دیگر هم فعالیت می‌کنند که سهمگین‌ترین ضربات را بر پیکر حاکمان طاغوت وارد می‌آورند و خار در چشم جبهه‌ی مخالف شیعیان بوده‌اند؛ اما متأسفانه جز فرمانده میدان، قشر اندکی در جامعه از حضور و تاثیر آنان آگاه است.

شاعران، همان کسانی هستند که تاثیرگذاری به سزایی در پیشبرد جامعه‌ای که هدف دارد، ایفا می‌کنند. گاهی یک بیت شعر تاثیرش از چندین ساعت سخنوری یک خطیب توانا بسیار بیشتر است چراکه در ذهن‌ها می‌ماند و مردم آن را می‌فهمند و تکرار می‌کنند و در نتیجه ماندگار می‌شود.

اشعار محتشم نمونه‌ی خوبی برای اثبات این مدعاست:

گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست
خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا
باز این چه شورش است که در خلق عالم
است

باز این چه نوحه و عزا و چه ماتم است
محتشم آن چنان حادثه کربلا را برای
مخاطب تصویر می‌کند که این مفاهیم با
همه‌ی بار اعتقادی و عاطفی و انسانی و
سیاسی، در اعماق جان مستمع نفوذ
می‌کند.
نویسنده کتاب العباسیون الاوائل (دکتر
فاروق عمر) به درستی نقش شعر در قرن
اول و دوم هجری قمری را به تصویر
می‌کشد، او می‌نویسد:
«شاعران و سخنوران به منزله روزنامه‌های
آن عصر بودند که هریک جهت‌گیری
سیاسی خاصی را مطرح می‌ساختند. از
آن دفاع میکردند و دلایل رقبای خود را
مردود می‌ساختند.» اگر کسی اندک تتبعی
در کتب مربوط به دوران بنی‌عباس داشته
باشد به صدها نمونه از این محاورات و
مناظرات سیاسی، به زبان شعر برمی‌خورد.
به عنوان مثال:
شاعران مربوط به دربار عباسی با این
استدلال که چون در وارث بودن با حضور
عموها، نوبت به دختر زادگان نمی‌رسد،
نتیجه می‌گرفتند که میراث حکومت برای
عباس، عموی پیامبر و بعد برای فرزندان
عباس خواهد بود و در نتیجه موضوع حق
ائمه برای خلافت راردم می‌کردند.

فابناء عباس هم یرثونه کف العم
لا بن العم فی الارث قد جئت
از سوی دیگر، هواخواهان علویان، در
قصاید خود که غالباً سرشار از نوعی عاطفه
شورانگیز ناشی از مظلومیت است، این
استدلال‌ها را رد کرده و استدلال‌های
دیگری در حقانیت ائمه آورده‌اند.
دعبل خزاعی در بیتی راجع به وراثت از
پیامبر می‌نویسد:
اضربهم ارث النبی فاصبحوا
یساهم فیه میده و منون
(میراث پیامبر ایشان را زیان بخشید، زیرا از
هر سو طعمه وحشت و مرگ شدند)
جالب است که فرزندق و کمیت و دعبل و...
سلمان زمان خودشان نبودند. حتی در
مقایسه با اصحاب عالی قدر ائمه مثل زراره
و محمد بن مسلم و... خیلی متوسط
بودند.

نه معرفتشان به قدر زراره و... بود و نه رفت
و آمدشان در محیط اهل بیت زیاد بود.
منتها امام، از اینها تجلیلی می‌کنند که از
خیلی از اصحاب بزرگوار خودش نمی‌کند.
چرا؟
جواب را باید در تبیین جست. چون حرفی
زدند و نکته‌ای را روشن می‌کنند که مثل
خورشیدی بر دل‌های مردم می‌تابد و آنها را
روشن کرده است.
شاید اکنون بهتر بتوان فهمید، اینکه در
حدیثی گفته شده (من قال فینا شعرا و
بکی او ابکی و جب له الجنة) هرکس شعری
در باره ما بگوید و بگیرد یا چشمی را
بگریاند، بهشت بر او واجب می‌شود.
معنایش ارزان کردن بهشت نبوده و
معنایش این است که تسخیر دل و انتقال
مطلب به مردم، آن روز آن قدر اهمیت
داشته است.

یکی از این شعرا که داستان جالبی هم
دارد کمیت اسدی است.
استاندار کوفه (خالد بن عبدالله قسری) به
دلیل اینکه کمیت در مدح او شعری نگفته
بود، با کمیت بد شد و چون کمیت در کوفه
قوم و قبیله زیادی داشت، جرئت نکرد
خودش او را بکشد و به ناچار تدبیری
اندیشید.

تدبیرش این بود که چندی از این کنیزک
های خواننده را پیدا کرد و دستور داد تا

شهریار کمیت انقلاب

اشعار کمیت را حفظ کنند. و بعد این
کنیزکان را به عنوان هدیه به شام و نزد
خلیفه (هشام بن عبدالملک) فرستاد.
خلیفه از این کنیزکان بسیار خوشنود شد و
مجلسی ترتیب داد و از کنیزکان خواست تا
هنر خودشان را به نمایش بگذارند.
اولین نفر از کنیزکان، شروع به خواندن
کرد. هشام اندکی گوش داد و دید شعری
که این کنیز میخواند پر است از مدح اهل
بیت پیغمبر و دشنام به بنی‌امیه.
هشام اوقاتش تلخ شد و به کنیز با
عصبانیت گفت خفه شو...!

کنیز بیچاره‌ی از همه جا بی‌خبر، ساکت
شد و هشام نفر بعد را خواست تا بخواند.
هشام نگاه کرد و دید همه‌ی کنیزکان
شعرهایی را میخوانند که سراپا بدگویی از
بنی‌امیه و تعریف از بنی‌هاشم است.
هشام با دستوری همه شعر شناس‌ها را
جمع کرد و به آنها ابلاغ کرد تا شاعر این
شعر‌ها را تشخیص دهند.

شعرشناس‌ها هم بعد از تحقیق و تفحص
اعلام کردند که این شعر‌ها اولاً همه‌اش
برای یک نفر است و احتمال 99 درصد هم
برای کمیت بن زید اسدی هستند.
خلیفه هم قسم جلاله خورد که باید کمیت
را بگیرد و سخت‌ترین شکنجه‌ها را به او
بدهد.

کمیت بیچاره در خانه نشسته بود که دید
خانه‌اش را محاصره کردند و او را کت بسته
به زندان کوفه بردند.
در دستگاه خود خالد بن عبدالله (استاندار
کوفه) کسی بود که به کمیت علاقه مند بود
و برای او خبر آورد که حکم قتلت از طرف
هشام آمده و راهش فقط این است که از
زندانبگریزی!

کمیت هم بعد از شنیدن این خبر تنها
راهی که به نظرش رسید این بود که عیالش
را خواست و در ملاقات با او به همسرش
گفت: احتمال کشته شدن من زیاد است و
راه هم این است که تو لباس‌هایت را با من
عوض کنی، تو اینجا بمانی و من در بروم.
ولی بدان که تو را نخواهند کشت؛ چراکه تو
زن هستی و با تو دشمنی ندارند. آنها مرا
میخواهند. اگر می‌دانستم به تو صدمه‌ای
وارد خواهد شد، این پیشنهاد را به تو
نمی‌کردم.

زن کمیت قبول کرد و با این نقشه، کمیت
از زندان بیرون آمد و همسرش به جای او
در زندان ماند.
روسای بنی‌اسد هم که از ماجرا خبر
داشتند، منتظر بودند که اگر کمیت بیرون
آمد و مشکلی برایش پیش آمد فوراً از او
دفاع کنند...

کمیت از زندان بیرون آمد و از کوچه
می‌گذشت، همینطور که به سرعت کوچه
ها را پشت سر می‌گذاشت، از جایی عبور
کرد که یک مشت جوان (از آنهاپی که سر
راه می‌نشینند و به زنها نگاه می‌کنند)
سرکوچه‌ای که کمیت از آن عبور می‌کرد،
به او بر خوردند...

یکی از این جوانها به کمیت نگاهی کرد و
گفت والله این مرد است...! و شروع به
دنبال کردن او کرد. خلاصه آن اسدی‌ها
هم که هم قبیله‌های کمیت بودند شمشیر
هایشان را کشیدند و سر جوان فریاد زدند
که فلان فلان شده از اینجا دور شو و با این
قضیه کمیت موفق به فرار شد.

البته معروف است که کمیت خدمت امام
باقر(ع) رسید و قضیه را گفت و حضرت به
او اجازه دادند که از روی تقیه شعری در
مدح هشام بگوید.

او هم شعری در مدح هشام گفت و به شام
رفت که شرحش در این مقاله نمی‌گنجد و
هشام در ظاهر او را بخشید؛ اما در دل از او
کینه به دل داشت و هنگامی که استاندار
جدیدی برای کوفه انتخاب کرد دستور داده
شد کمیت را آورند و آن کسانی که دور و
برش بودند این شاعر خاندان اهل بیت را
قطعه قطعه کردند...

پسر کمیت می‌گوید من در آخرین لحظات
دیدم پدرم زمزمه می‌کند، اللهم آل محمد
اللهم آل محمد

یعنی پروردگارا من برای خاطر آل محمد به
این مراحل دچار شدم.
غرض از نوشتن داستان کمیت، این بود
که خوانندگان محترم بدانند که شعر
مقاومت پیشینه‌ای طولانی در ادبیات
شیعی داشته است و دیگر آن که بدانیم این
ادبیات فقط محدود به گذشته‌ها نبوده و
انقلاب اسلامی یکی از مهم‌ترین بسترها
برای نمود دوباره‌ی شعرای مقاومت و
دوستداران ولایت بوده است. امید است با

معرفی این اسطوره‌های شعر و ادب اندکی
با رنج‌ها، غربت‌ها و مسائل روشنفکران
اسلامی آشنا شویم.
شهریار نمونه‌ای از همین شعراست که زخم
زبان و قلم‌هایی را به جان خرید اما هیچ
گاه از مواضع خود در دفاع از انقلاب و
آرمان‌های آن کوتاه نیامد.

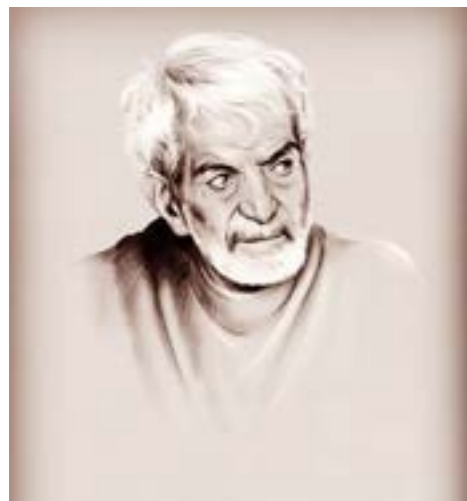
رهبر انقلاب در خاطره‌ای از استاد شهریار
می‌فرماید:

من خبر داشتم در همان اوقاتی که شهریار
برای انقلاب می‌سرود، یک عده از
روشنفکران وابسته به رژیم گذشته که با او
سابقه‌ی دوستی داشتند، مرتب فشار
می‌آوردند، نامه برایش می‌نوشتند و شعر در
هجوم می‌گفتند. حتی اطلاع داشتم که
رفته بودند و او را ملامت کرده بودند که «تو
چرا برای انقلاب اسلامی، این طور دل
می‌سوزانی؟!» و او مثل کوه ایستاده بود.

من حقیقتاً تعجب می‌کردم. من بعضی از
کسانی را که به ایشان فشار می‌آوردند، از
نزدیک می‌شناختم و شعر و سابقه‌ی
ذهنی‌شان را می‌دانستم. بعضی از آنها
وابسته به رژیم سابق بودند. مستقیماً
مربوط به آن جناح بودند، و جزو دربار
پهلوی و آن دستگاه محسوب می‌شدند.

بعضی دیگر هم توده‌ای و کسانی بودند که
جیره‌خور شوروی سابق به حساب
می‌آمدند. همه‌ی اینها، با این که به لحاظ
مینا و منطق، به ظاهر بینشان فاصله‌ای
وجود داشت، در وارد آوردن فشار روی
شهریار شریک بودند، و شهریار، محکم و
قرص ایستاده بود.

ارادت شهریار به انقلاب در شعرهای او به
خوبی نمایان است اما نکته‌ای بسیار مهم
وجود دارد و آن این است که رمز شکفته



شدن شعر شهریار در بحبوحه انقلاب این بود که او برای مطرح شدن خودش این شعرها را نگفت و به بیان راحت تر دنبال نام و نشان نبود و برای خدا و وظیفه کار می کرد.

رهبر انقلاب در خاطره‌ی دیگری از شهریار اینگونه بیان می کنند که:

شهریار در دوران مهمی از زندگی اش - در حدود شاید سی سال آخر زندگی اش - دوران عرفانی و معنوی بسیار زیبایی را گذراند و به انس با قرآن و انس با معنویات و خودسازی پرداخت. یعنی به خودش رسید و سعی کرد باطن و معنویت خودش را صفایی ببخشد.

خود او در اشعار بیست، سی سال اخیر، این معنا را به روشنی بیان کرده است. حتی آن طور که شنیدم - شاید از خودش شنیدم؛ الان درست یادم نیست - ایشان یک قرآن هم به خط خودش نوشت. شاید هم تمام نکرده ... به هر حال، این در ذهنم هست که مشغول نوشتن قرآنی بوده است. وقتی انقلاب پیروز شد، او با همان روحیه‌ی دینی و ذهنیت صاف و روشن خودش، از انقلاب استقبال بسیار خوبی کرد. شاید در آن یکی دو سال اول انقلاب، کسی از ما به یاد شهریار نبود. یعنی گرفتاریها آن قدر زیاد بود که مجال برای این یادها پیش نمی آمد. یک وقت دیدیم صدای شهریار، در ستایش انقلاب، از تبریز بلند شد. دیدیم همه‌ی جزئیات انقلاب را او تعقیب می کند. ۷۱/۰۹/۱۱

در همه‌ی مواقع حساس انقلاب، او نقش مؤثری ایفا کرد. یک جنگ هشت ساله بر ما تحمیل شد که یکی از سخت ترین تجربه‌های ما بعد از انقلاب بود. تعداد شعرهایی که شهریار برای جنگ گفته؛ حضوری که او در مراکز مربوط به جنگ، مثل کنگره‌های مربوط به جنگ و شعر جنگ پیدا کرده و مدحی که او از بسیج عمومی مردم یا از سپاه یا ارتش کرده، به قدری زیاد است که اگر انسان نمی دید و نمی شنید و خودش لمس نمی کرد، به دشواری می توانست آن را باور کند. مردی در حدود هشتاد سال سن - بلکه بیش از هشتاد سال - در مجامع شعری حضور پیدا کند و برای هر مراسمی، شعر یا شعرهایی



بگوید! این در حالی بود که از مثل او، چنین توقعی هم نبود. این، نشان دهنده‌ی نهایت اخلاص و صفا و بزرگواری آن مرد بود.

امید است تا با معرفی شعرا و نویسندگان انقلاب، این بزرگان را آن طور که شایسته هستند بشناسیم و بشناسانیم...

در ادامه خاطراتی را از حکیم استاد شهریار آورده شده که دعوت می کنم حتما مطالعه بفرمایید.

خاطرات زیر از آقای علی اصغر فردی، شاگرد این غزل سرای بزرگ است که باهم می خوانیم.

حکیم شهریار از همان ایام نخست وقوع انقلاب اسلامی، نظر به پیشینه‌ی دینی و ولایی افکار و عقایدشان، با انقلاب اسلامی و قیام امام همراهی جانانه کردند. به قول آقا «مرد کهنی» که از معاشرت با همه اعتراض می کرد، در منتهای تواضع و چابکی به هر مراسمی که مربوط به یکی از موضوعات انقلاب بود، می رفتند و با گشاده رویی دعوات را می پذیرفتند و اثری می سرودند و می خواندند. بارها به این جانب اصرار می کردند که ایشان را به جبهه‌های جنگ و دفاع مقدس مشایعت و ملازمت رکاب کنم تا در جمع رزمندگان حاضر شود و آنها را حضوراً بستاید. ایشان برای همه‌ی منویات و شعائر انقلاب، حتی کمیته‌ی انقلاب و امداد و بنیاد شهید و

به پیکره‌ی جنبش جهانی اسلام فراخواندند. این جانب شعر را با صدای ایشان آماده‌ی پخش از رادیو برون مرزی مرکز تبریز کردم که به زبان‌های ترکی استانبولی و قفقازی پخش می شد. مدیر واحد و مدیر مرکز از پخش آن اجتناب کردند که نباید شوروی را در این بحران جنگ آزرده کنیم. من مراتب را به معاونت برون مرزی در تهران منعکس کردم و تلکسی از آن معاونت آمد که با پخش آن شعر مخالفت کرده بودند. تصویر نسخه‌ی مخطوط شعر را به انضمام همان تلکس و یک نامه‌ای در ایضاح مراتب را خدمت حضرت آیت الله خامنه‌ای بردم. ایشان با هوشمندی سیاسی و فرهنگی که دارند، به معاونت برون مرزی صداوسیما دستور فرمودند که شعر مکرراً پخش شود و یک نسخه‌ی صوتی ضبط شده از آنتن را هم به ایشان تقدیم کنند. آن شعر موج عظیمی در قفقاز و ترکیه ایجاد کرد که موجب ایجاد اصطکاکات فکری گسترده‌ای در آن جوامع گردید.

سخنرانی حراره و سازمان ملل

شب‌ی استاد به بنده زنگ زدند و فرمودند: تلویزیون را می بینی؟ اگر نمی بینی، برو ببین، بعد صحبت کنیم. من برای دیدن تلویزیون رفتم و دیدم آقا در کنفرانس حراره ایراد خطابه می کنند. شاید تمامی مدت صحبت را بی اراده حتی مجال به خود آمدن برای نشستنم نیافتم و ایستاده گوش کردم. چنان هیجان زده بودم که بعد از

اتمام نطق آقا، باشتاب به منزل استاد رفتم. شب دیروقت بود، اما استاد در کمال إعجاب و هیجان گریه می کردند و جملات برجسته‌ی آقا را تکرار می کردند که دانه‌دانه دردهای مسلمانان را برمی شمرد و منشوری برای جهان اسلام می پرداخت. استاد می گفتند: من فقط می گریستم و دستم بر دعا بود که خدایا این سید را از تمام بلیات من لایحتساب محافظت فرما. استاد سراسر این خطبه را گریان و داعی و دادخواه از خدا و دو دست به سوی عرش گوش داد و پس از پایان نطق، ساعتی بحث در پیرامون زوایای ظرائف و طرائف این خطابه‌ی تاریخی بود. همین سخنان را علی الصبح به ابیاتی ریختند:

جهاد بود که شخص رئیس جمهوری صلا‌ی عشق به گوش جهانیان درداد خطابه بود ولی دیکته کرده‌ی جبریل که دل صدای خدا می شنفت از آن فریاد غریوزین کبری به خطبه چون طوفان.... خراب ساخته قصر یزید و ابن زیاد فکنده زلزله در کاخ ارتجاع عرب... به لرزه اردن و مصر است و بصره و بغداد و این ابیات بعداً شعری کامل شد با عنوان «هفته‌ی جنگ».

ابوالفضل مایی

یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۶۵ بود که از روابط عمومی ریاست جمهوری زنگ زدند و گفتند که آقای رئیس جمهور عزم تبریز دارند و مایل هستند ملاقاتی با استاد تدارک شود که بهتر است چند تن از



شعرای مُعنون تبریز هم در آن دیدار ملتزم و مشایع باشند. روز بعدش معظم له به تبریز آمدند و چون حضور ایشان در منزل استاد یا منزل محل ورود آقا که منزل امام جمعه‌ی وقت بود، مناسب نمی بود، سالن استانداری را در نظر گرفتیم و حدود ۲۰ تا ۳۰ تن از شعرای تبریز را هم دعوت کردیم. بعد از نماز مغرب بنده استاد را از منزلشان به میعاد ملازمت کردم.

دیدار آقا و استاد حکایتی است که با کلام توصیف نمی شود. بسیار صحنه‌ی دلآویزی بود. از این جهت که من با تمامی رفتارها و سکنات استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت‌انگیز بود. این دو همدیگر را به آغوش کشیدند و استاد تا دست آقا را در دست گرفت، گریه‌ی عجیبی سرکرد. دست آقا را به سینه فشرد و گفت «ابوالفضل مائی». آخر این چه شقاوتی است که با این دست چنین بکنند؟ گریان و دادخواه زمزمه می کرد و من گوش به این نجواها خوابانده. منظره تاریخی بود. گریه امانش نمی داد و تا دقایقی بعد از این که هر دو جلوس فرمودند، استاد همچنان می گریست و هنگام نشستن هم چندی دستشان را روی دست آقا گذاشته بودند.

این واقعه، عینی تر هر باری بود که آقا در نماز دست به قنوت می گشودند. استاد هر بار در این ملاحظه، منقلب می شدند و اینک دیگر همان دست در آغوشش بود. آن شب استاد بارها اشاره به دست مجروح آقا داشتند و روز بعد که مشرف شدم، شعری را پیش رویم نهادند که در آن این بیت‌ها بود:

شهید زنده‌ی ما خود رئیس جمهوری ست که چون وصی رسولش بود جمال غدیر نگاه داشت به یک دست پر چم اسلام که خونبهای ابوالفضل می زند شمشیر به قد اوست قبای ریاست جمهور که خلعتی است الهی و نیستش تغییر ■

خرمشهر شقایقی خون رنگ است

77

متن پیاده شده‌ی صوت
شهید آوینی

چرا شهدا می‌خواستند و می‌شد و ما می‌خواهیم و نمی‌شود!

خرمشهر شقایقی خون رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد. داغ شهادت. ویرانه های شهر را قفسی در هم شکسته بدان که راه به آزادی پرندگان روح گشوده ایست، تا بال به فضای آسمانی شهر خرمشهر بازکنند. زندگی زیباست، اما شهادت از آن زیبا تر، سلامت تن زیباست اما پرنده عشق، تن را قفسی می بیند که در باغ نهاده باشند. و مگر نه آنکه گردن ها را باریک آفریده اند تا در مقتل کربلای عشق آسان تر بریده شود. و مگر نه آنکه از پسر آدم عهدی ازلی ستانده اند که حسین را از سر خویش بیشتر دوست داشته باشد و مگر نه آنکه خانه تن راه فرسودگی می پیماید تا خانه روح آباد شود؟

و مگر این عاشق بیقرار را بر این سفینه سرگردان آسمانی، که کره‌ی زمین باشد، برای ماندن در اصطبل خواب و خور آفریده اند.

مگر از درون این خاک، اگر نردبانی به آسمان نباشد، جز کرمهایی فربه و تن پرور بر می آید. پس اگر نفست را نه اینجا، در زیر این سقفهای دلتنگ و در پس این پنجره های کوچک که به کوچه های بن بست باز می شود نمی توان جست، بهتر آنکه پرنده روح دل بر قفس نبندد. پس اگر مقصد پرواز است قفس ویران بهتر، پرستویی که مقصد را در کوچ می بیند، از ویرانی لانه اش نمی هراسد.

اگر قبرستان جایی است که مردگان را در آن به خاک سپرده اند، پس ما قبرستان

نشینان عادات و روزمره گی ها را کی راهی به معنای زندگی هست؟ تو میدانی که هر تعلقی هر چند بزرگ در برابر آن تعلق ذاتی که جان را به صاحب جان پیوند می دهد کوچک است. اینجا زمزمی از نور پدید آمده است و در اطراف آن قبیله‌ای مسکن گزیده اند که نور می خورند و نور می آشامند، زمزم نور در عمق خویش به اقیانوسی از نور می رسد که از ازل تا ابد را فرا گرفته است و بر جزایر همیشه سبز آن جاودانان حکومت دارند. ما جز با صورتی موهوم از عوالم راز آمیز مجردات سروکار نداریم و از درون همین اوهام سراب مانند نیز تلاش میکنیم تا روزنه‌ای به غیب جهان بگشاییم و توفیق این تلاش جز اندکی نیست. پروانه های عاشق بال در قفس گل هایی می گشایند که بر کرانه سبز این چشمه ها رسته اند و نور در این عالم هر چه هست، از آن نور الانوار تابیده است، که ظاهرتر و پنهان تر از او نیست. و مگر جز پروانگان که پروای سوختن ندارند، دیگران را نیز این شایستگی هست که معرفت نور را به جان بیازمایند؟ و مگر برای آنانکه لذت این سوختن را چشیده اند در این ماندن و بودن، جز ملالت و افسردگی چیزی هست؟

و... این است زمزم نور. و اینانند قبیله‌ی نور خواران و نور آشامان و قوام این عالم اگر هست در اینان است و اگر نه باور کنید که خاک ساکنان خویش را به یکباره فرو می بلعید.

کربلا مستقر عشاق است و شهید سید محمد علی جهان آرا چنین کرد تا جز شایستگان کسی در آن استقرار نیابد. آنجا انباشته است که ترس از مرگ جایی برای ماندن ندارد. شایستگان جاودانانند. حکمرانان جزایر سرسبز اقیانوس بی انتهای نور نور. که پرتویی از آن همه کهکشان های آسمان دوم را روشنی بخشیده است

ای شهید، ای آنکه بر کرانه‌ی ازلی و ابدی وجود بر نشسته‌ای، دستی برار و ما قبرستان نشینان عادات سخیف را نیز، از این منجلاب بیرون کش.

زمان بادی است که می وزد هم هست و هم نیست. آنان را که ریشه در خاک استوار دارند، از طوفان هراسی نیست. جنگ می آمد تا مردان مرد را بیازماید، با خود می گفتم: جنگ برپا شده بود تا از خرمشهر دروازه‌ای به کربلا باز شود و محمد جهان آرا به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی عاشورا می رفت. پندار ما این است که ما مانده ایم و شهدا رفته اند، اما حقیقت این است که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده اند. مسجد جامع خرمشهر رازدار حقیقت است. و لب از لب نمی گشاید.

از خود می پرسیم کدام ماندگار تر است؟ این کوچه های ویران که هنوز داغ جنگ به پیشانی دارند و یا آنچه در تنگنای این کوچه ها و در دل این خانه ها گذشته است؟

مسجد جامع خرمشهر، قلب شهر بود که می تپید. و تا بود مظهر ماندن و استقامت بود. مسجد جامع خرمشهر، مادری بود که فرزندان خویش را زیر بال و پر گرفته بود. و در بی پناهی پناه داده بود. و تا بود مظهر ماندن و استقامت بود و آنگاه نیز که خرمشهر به اشغال متجاوزان درآمد و مدافعان ناگزیر شدند به آن سوی شط خرمشهر کوچ کنند، بازهم مسجد جامع مظهر همه‌ی آن آرزویی بود که جز در بازپس گیری شهر برآورده نمی شد. مسجد جامع همه خرمشهر بود. خرمشهر از همان آغاز خونین شهر شده بود. خرمشهر خونین شهر شده بود تا طلعت حقیقت از افق غربت رزم آوران و بسیجیان غرق در خون ظاهر شود و مگر آن طلعت را جز از منظر این آفاق، می توان نگریست؟ آنان در غربت جنگیدند و با مظلومیت به شهادت رسیدند و پیکرهاشان زیر شنی تانکها تکه تکه شد و به باد و آب و خاک و آتش پیوست. اما راز خون آشکار شد، راز خون را جز شهدا در نمی یابند. گردش خون در رگ های زندگی شیرین است اما ریختن آن در پای محبوب شیرین تر و نگو شیرین تر، بگو بسیار بسیار شیرین تر است. راز خون در آنجاست که همه حیات به خون وابسته است. اگر خون یعنی همه حیات و از ترک این وابستگی دشوارتر، هیچ نیست، پس بیشترین از آن کسی است که دست به دشوارترین عمل بزند. راز خون در آنجاست که محبوب خود را به کسی می بخشد که این راز را دریابد.

است. هر یک از مواردی که گفته شد (کاهش تورم، کاهش بیکاری، افزایش موجودی کالا و به طور کلی افزایش رفاه عمومی) عبارت است از خنثی کردن توطئه های اقتصادی که قرار بود در جهت خلاف این موارد نتیجه دهد. ■

کننده ایرانی برای خرید کالاهای خارجی کم تر خواهد شد و این کاهش وابستگی به کالاهای خارجی و کاهش وابستگی به خارجی، یعنی کاهش نیاز به ارز که در واقع اثر چهارم تقویت تولید ملی است. اثر چهارم کاهش نیاز به ارز است که اگر بتوان نهاده هایی که برای تولید نیاز است در داخل کشور تولید کرد ارز در داخل کشور باقی میماند و... اثر پنجم افزایش اشتغال و درآمد خواهد بود و اثر ششم و آخر که بسیار حایز اهمیت است، افزایش درآمد های دولت است و کاهش وابستگی به درآمد های نفتی

مقاومتی جویا شد، رکن اول تقویت تولید ملی و رکن دوم فرهنگ جهاد اقتصادی است، در واقع می توان گفت که به جز این دو مورد در اقتصاد مقاومتی مطلب دیگری مطرح نیست، از این رو تولید ملی اهمیت خیلی زیادی دارد، برای روشن شدن اهمیت این مسئله لازم است بپردازیم به بررسی اثرات تقویت تولید ملی و آن تاثیری که تقویت تولید ملی در خنثی سازی توطئه ها و خصومت های اقتصادی می تواند داشته باشد، می توان برای تولید ملی شش اثر مهم نام برد که هر کدام به نوعی خنثی کننده بخشی از برنامه های اقتصادی دشمنان علیه کشور است:

اولین اثر افزایش موجوی کالا در اقتصاد است و تامین نیازمندی های جامعه در داخل کشور و جلوگیری از کمبود و قحطی کالا است. دومین اثر کاهش تورم است این اثر با قواعد اولیه اقتصاد کاملاً عقلانی و منطقی است که با افزایش مقدار تولید و با افزایش موجودی کالا در اقتصاد، اگر شرایط دیگر ثابت باشند، قیمت کالا کاهش پیدا کند و... سومین اثر، کاهش وابستگی به کالاهای خارجی است، طبیعتاً اگر ایران تولید ملی را تقویت کند به نحوی که کمیت و کیفیت کالاهای داخلی بهبود پیدا کند، خود به خود تمایل مصرف

اقتصاد مقاومتی خنثی ساز تحریم ها

۶۶

نویسنده: محمدعلی ارفعی



مقاومتی را در بخشی شکل می دهند و یک عنصر کلیدی که به عنوان عامل نازل شدن برکات الهی در قرآن کریم مطرح شده، از یک بعد به موضوع تدبیر میرسد. در تدبیر گفته می شود که به عنوان یک عنصر محوری روش شناختی، لازم است در طراحی، از تجربیات جهانی استفاده شود. طراحی و اجرای الگوهای نوآوری و حل مسله (هم خوداتکایی و هم دور زدن تحریمها) انجام می شود، از فرصتهای جهانی باید استفاده شود... عمل به مفاد اقتصاد مقاومتی تنها مسیر خنثی سازی تحریمها است که سالهاست برای مسئولان کشوری مسیرهای نافر جام دیگر در اولویت قرار داشته است، دو ضرورت اصلی که بر حرکت به سمت اقتصاد مقاومتی می افزاید اول موارد شگفت انگیزی است که در اقتصاد ایران وجود دارد و دوم موضوع خصومت های اقتصادی است که دشمنان اعمال می کنند در واقع این طور می توان گفت که تحقق ظرفیت های جدی و شگفت انگیزی که در اقتصاد ایران وجود دارد، محقق و میسر نخواهد شد، مگر اینکه یک نظام اقتصادی طراحی و اجرا شود و همچنین مهم ترین راه مقابله با خصومت های دشمنان، طراحی و اجرای اقتصاد مقاومتی است. چرا اقتصاد مقامتی خنثی کننده این خصومت هاست و مورد توجه قرار میگیرد علت را باید در دورکن اصلی اقتصاد

و سخت افزاری است که منجر به فعال شدن دو کلید اصلی می شوند، یکی کلید تقویت تولید ملی و دومی فرهنگ جهاد اقتصادی در واقع اینها دو بال اقتصاد مقاومتی هستند که فعال سازی آنها نیازمند به دسته ای از ابداعات نرم افزاری و سخت افزاری است که لازم است برای راه انداختن آن از همه ظرفیت های موجود استفاده شود، برای بهره برداری از همه ظرفیت های موجود، به دو عنصر کلیدی در طراحی نظام اقتصادی نیاز داریم: عنصر اول، تقوا و توکل و عنصر دوم، تدبیر است، در موضوع تقوا و توکل به دو آیه خیلی مهم اشاره می شود که پاسخی است به کسانی که معتقدند اقتصاد مقاومتی نمیتواند به اهداف خودش برسد: خداوند متعال در آیه ۲۱ سوره حجر می فرماید: و ان من شی الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم یعنی این آیه خط بطلانی بر همه نظریه های مربوط به محدودیت منابع مادی است. خداوند می فرماید که خزانه همه چیز نزد اوست و به قدر معلوم اینها را نازل می کند. آیه دیگر وجود دارد که در واقع شیر فلکه آن منابع را معرفی می کند، یعنی چه کارهایی باید کرد تا آن منابع به مقدار بیشتری نازل شود. در سوره اعراف آیه مبارکه ۹۶ می فرماید (ولو... یکسبون) اگر ایمان و تقوا داشته باشد، برکات زمین و آسمان بر شما نازل خواهد شد. اینها مبانی ایدئولوژیک نظام اقتصاد

با گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تغییر حکومت در کشور ایران امروز مهمترین عرصه نبرد جبهه حق در بستر سازی برای سیطره نام توحید در جهان، اداره الگوی عملی اداره جامعه بر اساس مبانی اندیشه ای و ارزش های انقلاب اسلامی در حوزه های گوناگون اجتماعی است. در این میان حوزه اقتصاد و مسایل پیرامونی آن، با توجه به پیوند وثیق و ملموس با زندگی اجتماعی مردم و شرایط خاص کشور بیش از سایر حوزه های اجتماعی ضروری و آسیب پذیر می نماید، با عنایت به این که انقلاب اسلامی تا این مرحله نیز با تکیه بر پشتوانه مستحکم نظام اندیشه ای اسلام ناب و عمل به هنگام با توجه به مقتضیات زمان، توانسته تجربیات موفق را در حوزه های مختلف اجتماعی کسب کند راهکار غلبه بر مشکلات اقتصادی کشور در دوره کنونی نیز بازگشت به مبانی اسلامی با عنایت به شرایط روز است و این دو مهم در (نظریه اقتصاد مقاومتی) که خطوط کلی آن را رهبر معظم انقلاب تبیین فرمودند به خوبی قابل تحقق است. اقتصاد مقاومتی یک نظام اقتصادی است و مجموعه ای است از سخت افزارها و نرم افزارهایی که باید طراحی و در مرحله بعد اجرا شوند. می توان این را ابتدا تحت عنوان (فرآیندها در برنامه ریزی اقتصاد مقاومتی) مطرح کرد. این فرآیندها مشتمل بر ابداعات نرم افزاری



اعتقاد ندارد که این جنبش به طور کلی کاربرد خود را از دست داده و باید منحل شود؛ اما معتقد است که باید طی ساز و کاری اعضای جنبش را به غیر متعهد بودن متعهد کرد!

می‌پرسید یعنی چه؟ می‌گوییم بسیار خوب است که جنبش از سازمان آزادی‌بخش فلسطین، مبارزه مردم آفریقای جنوبی علیه رژیم آپارتاید و انقلاب‌های مردمی گسترده در قاره آفریقا حمایت می‌کند، اما این پایبندی به اصول عدم تعهد چرا در تجاوز عراق به ایران لحاظ نشد؟ مگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس به پایگاه‌های آمریکا برای توطئه در کشورهای دیگر تبدیل نشده‌اند؟ مگر نه این که هیچ کشور عضوی نباید وابسته به آمریکا و شوروی باشد؟

ارزش‌های عوضی یا عوضی‌های دیگر بی ارزش؟

در نگاه کلی می‌توانیم بگوییم کشورهای عضو این جنبش تا زمانی که

نیز می‌آوریم.

ارزش‌های جهان سومی

اصول رفتاری جنبش عدم تعهد: «اصل مساوات میان کشورها، عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر، احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت کشورها، عدم تجاوز به خاک یکدیگر و همزیستی مسالمت آمیز» هستند. شرایط عضویت در جنبش عدم تعهد نیز به شرح زیر است:

- ۱- کمک به جنبش‌های آزادی‌بخش
 - ۲- عدم تعلق به هیچ یک از نهادهای نظامی
 - ۳- دنبال کردن سیاست مبتنی بر اصل همزیستی مسالمت آمیز
 - ۴- منع امضای قراردادهای دو یا سه جانبه در کمک‌های نظامی
 - ۵- عدم واگذاری پایگاه‌های نظامی نگاه به نقشه کشورهای هم پیمان
- بیندازید؛ واقعا اگر این کشورها به اصول این جنبش پایبند بودند جهان امروز به شکل فعلی بود؟ البته نویسنده این نوشته

برای شما خواننده‌ی گرامی ترسیم شود گفتن این خبر کافی است که جمال عبدالناصر پس از شکست مصر از اسرائیل در جنگ شش روزه همچنان مورد استقبال گسترده مردم خودش قرار گرفت. این استقبال حتی روز اول پس از شکست در جنگ نیز برقرار بود!

با گذشت زمان حضور در جنبش عدم تعهد برای کشورهایی که می‌خواستند خود را مستقل و آزاد معرفی کنند پرستیژ سیاسی محسوب شد، تا حدی که ۱۲۰ کشور جهان عضو این سازمان شدند. یعنی حدود دو سوم اعضای سازمان ملل با ورود به این سازمان متعهد شدند اصولی را رعایت کنند و -به صورت اسمی- بزرگترین فراکسیون داخل سازمان ملل را به خود اختصاص دادند. اما اصول رفتاری جهان سومی‌ها چه بود و چه کشورهایی می‌توانستند در این سازمان عضو شوند؟ برای این که بفهمیم این سازمان تا چه حد تاثیر گذار و در تصمیم‌های خود مستقل بود چند مثال



نویسنده: علیرضا دباغ ۷۷

کلوپ جهان سومی‌ها

جهان سومی کیست؟

«آخه یه کشور جهان سومی چطور میخواد جلوی جهان اول و دوم دوام بیاره؟ کشورهای جهان اول و دوم آخر تکنولوژی و دموکراسی هستند و ما اصلاً حرفی برای گفتن جلوی اونها نداریم...!» شاید این تقسیم بندی را در خیلی از موقعیت‌ها و بحث‌ها شنیده باشید. افرادی که برای تحقیر کشوری و یا اعتراض به یک عمل اشتباه از عبارت جهان سومی استفاده می‌کنند. اما باید بگوییم که این افراد هنوز معنی جهان سوم را به خوبی متوجه نشده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم و پیروزی متفقین علیه متحدین، اختلاف‌های قدیمی بین فاتحان جنگ دوباره ظاهر شد. ایالات متحده‌ی کاپیتالیست و اتحاد جماهیر شوروی کمونیست دو قدرت بزرگ نظامی و اقتصادی کره‌ی زمین شدند و هرکدام تلاش داشت تا با اعمال نفوذ در کشورهای دیگر، دایره قدرت خود را افزایش دهد.

همان طور که می‌دانید سلاح اتمی در جنگ جهانی دوم کاربرد عملی پیدا کرده

و اثرات ترسناک آن روی مردم عادی امتحان شده بود. ابرقدرت‌ها نیز برای این که این سلاح قدرتمند را در دست داشته باشند و توان نظامی آن‌ها بیشتر از همیشه بازدارنده باشد به سمت ساختن این سلاح مرگبار می‌رفتند. انیشتین جمله جالبی در این مورد دارد. او می‌گوید: «من نمی‌دانم در جنگ جهانی سوم چه سلاح‌هایی استفاده خواهد شد؛ اما می‌دانم سلاح‌های جنگ جهانی چهارم چوب و سنگ خواهد بود!» نتیجه افزایش این قدرت بازدارندگی در حوزه نظامی تبدیل به جنگی غیرنظامی معروف به جنگ سرد شد که حدود ۴۵ سال بین آمریکا و شوروی تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه داشت. در این جنگ به اصطلاح سرد به کشورهای طرفدار آمریکا و شوروی جهان اول و دوم -یا طرفدار بلوک شرق و بلوک غرب- می‌گفتند. اما کشورهایی بودند که علاقه‌ای به اتحاد با هیچ کدام از این دو ابرقدرت نداشتند که به این کشورها جهان سوم گفته می‌شد. به این ترتیب جهان

سومی‌ها کسانی هستند که خود را تحت سلطه و قدرت زورگوهایی که استقلال آن‌ها را نشانه رفتند نمی‌بینند و معتقدند که خودشان و مردمشان باید تعیین کننده‌ی جهت گیری‌های ملی و سرنوشت خودشان باشند. تا این جای کار جهان سومی نه تنها ناسزا، که حتی تعریف نیز محسوب می‌شود!

اولین جهان سومی‌ها

این اسامی حتماً برای کسانی که آشنایی کلی با سیاست دنیا دارند آشناست: مارشال تیتو از یوگسلاوی، جمال عبدالناصر از مصر، جواهر لعل نهرو از هند و احمد سوکارنو از اندونزی. این چهار نفر برای اولین بار اجلاس جهان سومی‌ها با نام جنبش یا سازمان عدم تعهد را تشکیل دادند. در مورد هر کدام از رهبران این چهار کشور حرف‌های بسیار گفته می‌شود و از لحاظ رسانه‌ای در غرب بسیار مورد توجه -از جهات منفی- بودند و در میان مردم خودشان بسیار محبوب. برای این که این میزان محبوبیت



مقاومت یا سازش؟

۶۶

نویسنده: علی حسین اوغلی



فروپاشی و جنگ رسید

از جمله کشورهایی که تصور می‌کرد مشکلات داخلی و اقتصادی خود را از طریق مذاکره با آمریکا می‌تواند برطرف کند، لیبی بود.

«معمّر قذافی» مانند بسیاری از رهبران دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، به مخالفت با سیاست‌های آمریکا و اسرائیل پرداخت و از جنبش‌های آزادی‌بخش در جهان اسلام، فلسطین و حتی ایرلند حمایت کرد.

مجموعه اقدامات لیبی موجب شده بود تا آمریکا در سال ۱۹۸۱ گذرنامه‌های لیبیایی‌هایی که عازم ایالات متحده بودند را باطل کند و یک سال بعد (۱۹۸۲) تحریم‌های نفتی آمریکا آغاز شد.

در ۹ ژانویه ۱۹۸۶، دولت ریگان نیز این کشور را مورد تحریم کامل قرار داد و هرگونه مبادله با لیبی تحریم و اموال لیبی در آمریکا نیز مصادره شد.

همچنین متهم کردن لیبی در ماجرای ساقط شدن هواپیمای خطوط هوایی «پان آمریکن» بر فراز «لاکربی» اسکاتلند و همچنین هواپیمای خطوط هوایی «یو تی‌ای» با شماره پرواز ۷۷۲ به مقصد پاریس در سال ۱۹۸۹، بهانه خوبی بود تا سه قطعه‌نامه تحریمی ۷۳۱، ۷۴۸ و ۸۸۳ بر ضد این کشور در شورای امنیت

منطقه‌ای مطرح می‌کنند. که همگی جزو مؤلفه‌های قدرت و توان بازدارندگی محسوب می‌شود. هرگونه مذاکره و چانه‌زنی بر سر این مؤلفه‌ها، موجب از دست دادن بخشی از توان بازدارندگی کشور می‌شود و قاعدتاً دشمن هم برای گرفتن امتیازات بیشتر و خلع سلاح کردن ایران به فشار برای مذاکره ادامه می‌دهد تا جایی که بتواند ما را کاملاً از پای دریاورد. در واقع این مذاکره، ظاهراً نوعی سازش و امتیازدادن برای جلوگیری از هرگونه ستیز احتمالی است، اما در حقیقت، مهمترین کارکردش آن است که ایران را از ابزارهای بازدارندگی در مقابل تهاجم نظامی تهی کند و او را بسیار بیشتر در معرض حمله نظامی قرار می‌دهد و این مسئله یک حکم بدیهی عقلی است.

اما غیر از حکم عقلی، این منطق که مذاکرات اینچنینی در واقع راه را برای حمله نظامی تسهیل می‌کند و نه اینکه تهدید سخت را دور کند، به تجربه نیز اثبات شده است و با نگاهی به تجربه سایر کشورها می‌توان به این سوال پاسخ داد که مقاومت به جنگ می‌انجامد یا مذاکره؟ و پیش گرفتن کدام سیاست می‌تواند کشور را بیشتر مصون نگه دارد؟

لیبی؛ کشوری که با مذاکره به

مقاومت یا سازش؟ کدام یک را تاریخ پیشنهاد می‌دهد؟ کدام یک منتهی به جنگ می‌شود؟ سازش یا مقاومت، کدامیک پرهزینه‌تر است؟ عزت و ذلت ملی سردمداران مقاومت و سازش چه کسانی هستند؟ آیا راه دیگری وجود ندارد؟ این روزها دوگانه مقاومت یا سازش و مذاکره در رسانه‌ها زیاد به چشم می‌خورد و باید به این پرسش پاسخ داد که نتیجه کدامیک از این دو رویکرد، ممکن است به جنگ بیانجامد؟

سیاست و راهبرد جمهوری اسلامی در این روزها، مقاومت در برابر ظاهرسازی آمریکایی‌ها درباره‌ی مذاکره است و دوگانه «مقاومت یا مذاکره» در تحلیل‌ها زیاد به چشم می‌خورد و شنیده می‌شود. در واقع برخی، با القای دوگانه مذاکره یا جنگ، چنین وانمود می‌کنند که اگر به مذاکره روی نیاوریم و از طریق مذاکره امتیازات مهمی به طرف مقابل واگذار نشود، ممکن است کشور در معرض حمله نظامی قرار بگیرد. مسئله‌ای که هر چند وقوع آن بسیار دور از ذهن است اما موضوعی است که برخی برای مذاکره بر سر مسائلی مانند توان موشکی یا قدرت

مقاومت یا سازش؟ کدام یک را تاریخ پیشنهاد می‌دهد؟ کدام یک منتهی به جنگ می‌شود؟ سازش یا مقاومت، کدامیک پرهزینه‌تر است؟ عزت و ذلت ملی سردمداران مقاومت و سازش چه کسانی هستند؟ آیا راه دیگری وجود ندارد؟ این روزها دوگانه مقاومت یا سازش و مذاکره در رسانه‌ها زیاد به چشم می‌خورد و باید به این پرسش پاسخ داد که نتیجه کدامیک از این دو رویکرد، ممکن است به جنگ بیانجامد؟



غیر مستقیم از دست‌اندازی چند کشور زورگو و سلطه طلب زیان دیده‌اند و می‌بینند.

امروز آرمان‌های اصلی جنبش عدم تعهد، با گذشت شش دهه، همچنان زنده و پابرجاست. آرمان‌هایی مانند استعمارزدایی، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، عدم تعهد به قطب‌های قدرت و ارتقاء همبستگی و همکاری میان کشورهای عضو. واقعیت‌های امروز جهان با آن آرمان‌ها دارای فاصله است ولی اراده جمعی و تلاش همه جانبه برای عبور از واقعیت‌ها و دست یافتن به آرمان‌ها، هر چند پرچالش، لیک امیدآفرین و ثمربخش است. ■

استقلال روابط منطقی و عادلانه بین کشورهای توسعه یافته و جهان سوم، جنبش باید وظیفه اصولی خود را با تسهیل همیاری بین اعضا ایفا نماید. پیشنهاد می‌شود برای این که از تاریخ، ماهیت روابط بین غیرمتعهدها و اهمیت این جنبش اطلاعات کسب کنید کتاب از «هراره تا تهران» را که خاطره‌ای از حضور قدرتمند و عزتمندانه ایران در این جنبش است را مطالعه کنید.

کشور ما پس از انقلاب سال ۵۷ به عضویت این جنبش در آمده است و به معنای واقعی کلمه غیر متعهد بوده است. می‌توان گفت نشانه اقتدار کشور ما در بین غیرمتعهدها این نکته بود که در سال ۱۳۹۱ و با وجود شدیدترین تحریم‌ها و فشارهای سیاسی آمریکا بر سران غیر متعهد جهت شرکت نکردن در اجلاس‌های تهران، یکی از پرشکوهترین اجلاس‌های سران غیر متعهد با بالاترین سطوح حضور دیپلماتیک در بین اجلاس‌های متعدد در طول عمر این جنبش برگزار شد.

شرط برگشت جنبش به مسیر اصلی خود شرایط کنونی جهان فرصتی شاید تکرارنشدنی برای جنبش عدم تعهد است. سخن ما آن است که اتاق فرمان جهان نباید با دیکتاتوری چند کشور غربی اداره شود. باید بتوان یک مشارکت دموکراتیک جهانی را در عرصه مدیریت بین‌المللی شکل داد و تضمین کرد. این است نیاز همه کشورهایی که مستقیم یا

در منافعشان خللی ایجاد نشود پایبند به تعهدات خود هستند، اما به محض این که تصمیمی در این جنبش خطری هر چند کوچک از سمت جهان اول و دوم را متوجه آن‌ها کند عمل به تعهدات جنبه‌ی نمایشی و شعارگونه می‌گیرد.

می‌توان گفت جنبش از اهداف خود به طور کامل منحرف نشده است اما آن طور هم به اهداف خود پایبند نیست. به نقشه و حوزه‌ی کشورهای تحت پوشش عدم تعهد نگاه کنید. واقعاً اگر این حوزه جغرافیایی و سیاسی تحت قوانین جنبش عمل می‌کرد، دنیا به شکل فعلی بود یا فضای کاملاً متفاوتی را شاهد بودیم؟ اقتصاد جهان سوم - زیر نظام سلطه - به وضعیت طفیلی کنونی افتاده و از این طریق دولت‌های جهان سوم، یکی پس از دیگری مجبور شدند به سلطه سیاسی در قبال تسهیلات موقت اقتصادی تن بدهند. این در حالی است که جهان سوم از ثروت‌های خدادادی فراوانی برخوردار است و مواد اولیه، منابع انرژی و ذخایر طبیعی به رایگان در اختیار قدرت‌های اقتصادی جهان گذاشته می‌شود؛ چرا؟

عقب ماندگی علمی و فرهنگی و صنعتی ظاهر قضیه است و روح آن متأثر از نظام اختاپوسی سلطه است. غیرمتعهدها می‌توانند و باید با تصویب و اجرای دسته جمعی برنامه‌های ویژه به مقابله جدی با خطر تسلیم جهان سوم در قبال قدرت‌های اقتصادی برخیزند. برای

در منافعشان خللی ایجاد نشود پایبند به تعهدات خود هستند، اما به محض این که تصمیمی در این جنبش خطری هر چند کوچک از سمت جهان اول و دوم را متوجه آن‌ها کند عمل به تعهدات جنبه‌ی نمایشی و شعارگونه می‌گیرد.

می‌توان گفت جنبش از اهداف خود به طور کامل منحرف نشده است اما آن طور هم به اهداف خود پایبند نیست. به نقشه و حوزه‌ی کشورهای تحت پوشش عدم تعهد نگاه کنید. واقعاً اگر این حوزه جغرافیایی و سیاسی تحت قوانین جنبش عمل می‌کرد، دنیا به شکل فعلی بود یا فضای کاملاً متفاوتی را شاهد بودیم؟ اقتصاد جهان سوم - زیر نظام سلطه - به وضعیت طفیلی کنونی افتاده و از این طریق دولت‌های جهان سوم، یکی پس از دیگری مجبور شدند به سلطه سیاسی در قبال تسهیلات موقت اقتصادی تن بدهند. این در حالی است که جهان سوم از ثروت‌های خدادادی فراوانی برخوردار است و مواد اولیه، منابع انرژی و ذخایر طبیعی به رایگان در اختیار قدرت‌های اقتصادی جهان گذاشته می‌شود؛ چرا؟

سازمان ملل متحد صادر شود. این قطعنامه‌ها علاوه بر اینکه از لیبی می‌خواست تا عاملان این دو انفجار را به دادگاه بین‌المللی تحویل دهند، تحریم‌های اقتصادی را نیز بر علیه لیبی به اجرا می‌گذاشت.

تنش‌های صورت گرفته میان لیبی و غرب و تحریم‌ها و درگیری‌های نظامی آمریکا علیه این کشور، موجب شد تا قذافی به بهانه «اقتصاد مرفه»، پای میز مذاکره بر سر توان هسته‌ای و موشکی خود بنشیند؛ چراکه در دوران وی، لیبی با قدرت، مسیر هسته‌ای شدن و بالابردن توان بازدارندگی و موشکی را در پیش گرفته بود.

فشارهای اقتصادی و بین‌المللی علیه لیبی موجب شد تا رفته رفته، این کشور مذاکرات پشت پرده‌ای را با آمریکا برای رفع تحریم‌ها شروع کند. مذاکراتی که بعد از مدتی علنی شد و پای وزیر خارجه آمریکا را به طرابلس باز کرد و آمریکایی‌ها و غربی‌ها نوید «اقتصاد مرفه» را به قذافی می‌دادند.

در سال ۲۰۰۳، وزیر خارجه ی لیبی از آمادگی کشورش برای توقف کامل برنامه‌های اتمی خود و همچنین امضای پروتکل‌های مربوطه خبر می‌دهد و از ۲۷ دسامبر سال ۲۰۰۳، جمع کردن برنامه هسته‌ای لیبی با حضور البرداعی و کارشناسان آژانس آغاز شد. سال ۲۰۰۴، حذف و از بین بردن سلاح‌های لیبی هم انجام گرفت و برد موشک‌های این کشور به ۲۰۰ کیلومتر محدود شد.

از بین رفتن صنعت هسته‌ای لیبی نه تنها اقتصاد مرفه برای آن‌ها را به ارمغان نیاورد، بلکه شخصیت انقلابی قذافی را نیز از بین برد. او در مصاحبه‌ای در ماه‌های پایانی قدرت‌ش به ایران و کره شمالی پیشنهاد کرد که برنامه هسته‌ای خود را کنار نگذارند و از آمریکا به خاطر ندادن پاداش مناسب به لیبی بخاطر برچیدن فعالیت هسته‌ای انتقاد کرد. با آغاز انقلاب‌ها در کشورهای عربی، لیبی دستخوش تحولات شد و قذافی که از مدت‌ها قبل، روحیه خود را باخته و توان مقابله نداشت، مورد حمله

کشورهای غربی به سرکردگی آمریکا شد. با آغاز درگیری‌ها در ژانویه سال ۲۰۱۱، آمریکا سفارت خود را در طرابلس بست و خواستار مقابله سخت با دولت لیبی شد. در نهایت با صدور قطعنامه ۱۹۷۳، عملیات «طلوع اودیسه» برای اسقاط معمر قذافی آغاز و نهایتاً در مارس ۲۰۱۱، دولت قذافی ساقط و خودش در شهر مصراته به دست مخالفان بطرز فجیعی کشته شد.

هم‌اکنون، لیبی کشوری چند پاره است که یک بخش آن در دست دولت مستقر، بخشی در اختیار داعش و قسمت‌هایی نیز تحت سلطه قبائل حامی قذافی است و جنگ داخلی و ناامنی در لیبی همچنان ادامه دارد.

عراق

یکی دیگر از کشورهایی که پس از سالها همکاری با آمریکا، نهایتاً کارش به حمله نظامی انجامید، عراق بود. بعد از جنگ خلیج فارس و صدور قطعنامه ۹۸۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۹۵ و به دنبال تحریم‌های سازمان ملل ضد عراق، برنامه «نفث در برابر غذا» در این کشور به اجرا درآمد. صدام در سال ۱۹۹۸ به همکاری با آمریکا پرداخت و اجازه داد در برخی از مراکز حساس این کشور دوربین نظارتی گذاشته شود و اجازه بازدید از ۸ سایت نظامی متعلق به ریاست‌جمهوری را صادر کرد. با وجود تمام این اقدامات، بازرسان سازمان ملل اعلام کردند عراق با آنها همکاری لازم را ندارد!

در سال ۲۰۰۲، باز هم صدام به بازرسان اجازه داد به عراق بازگردند اما نهایتاً، علی‌رغم همکاری‌های حکومت عراق، جورج بوش در سال ۲۰۰۳ به بهانه از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی به این کشور حمله کرد.

نتیجه از دست دادن مقاومت و تسلیم در برابر خواسته‌های کشورهای غربی موجب شد تا دو کشور منطقه، دستخوش تحولات گسترده و طولانی شود. هم‌اکنون عراق نیز به‌رغم روی کار آمدن یک حکومت مردمی، شاهد بحران‌های متعدد از جمله حضور گروهک‌های تکفیری و تروریستی

در این کشور در سال‌های اخیر بود و وعده آمریکا برای ایجاد امنیت در این کشور، نه تنها محقق نشد بلکه مشکلات عدیده‌ای را پیش آورد. مقاومت یا سازش، کدامیک پرهزینه‌تر است؟

کوبا و کلمبیا دو کشور در قاره آمریکا (اولی کوچک و دومی بزرگ) که یکی در ۶ دهه گذشته با آمریکا درگیر بوده و دیگری خود را به آمریکا سپرده است، سرنوشت‌های کاملاً متفاوتی پیدا کرده‌اند. کوبا کشوری با ۱۰۹ هزار کیلومتر مربع مساحت و ۱۱ میلیون نفر جمعیت در نزدیکی مرزهای آمریکا و کلمبیا، کشوری با بیش از ۱ میلیون و ۱۰۰ هزار کیلومتر مربع مساحت و ۵۰ میلیون نفر جمعیت که کشوری نسبتاً بزرگ محسوب می‌شود، با فاصله‌ای اندک در یک حوزه جغرافیایی واقع شده‌اند.

انقلاب مردمی کوبایی‌ها علیه دیکتاتوری باتیستا به رهبری فیدل کاسترو، سرنوشتی دولت طرفدار واشنگتن، و حرکت تدریجی کاسترو در واگرایی از آمریکا و حرکت به سمت شوروی، تلاش فراوان آمریکا

برای سرنوشتی دولت کمونیستی این کشور را به دنبال داشت که پس از حمله ناکام معروف به خلیج خوک‌ها، به تثبیت دولت ضدغربی انجامید که توانسته است در بیش از ۶ دهه، راهی متفاوت از الگوهای آمریکایی رایج در آمریکای لاتین را بی‌پیماید. این الگوی کوبایی به‌خصوص، با الگوی دولت‌های طرفدار آمریکا در منطقه که عمدتاً با نزدیک به ۵۰۰ کودتا بر ملت‌های منطقه تحمیل شده‌اند، مانند کلمبیا، متفاوت است. بدون شک، یکی از آمریکایی‌ترین کشورهای آمریکای لاتین که هرگز از زیر یوغ ایالات متحده خارج نشده، کلمبیا است که مقایسه آن با کوبا نشانه‌های روشنی از هزینه‌های ملی سازش و همراهی با آمریکا و یا تقابل با این کشور را نشان می‌دهد.

سرانه تولید ناخالص داخلی به برابری

قدرت خرید (PPP) در کلمبیا ۱۴۴۰۰ دلار و در کوبا ۱۲۳۰۰ دلار است. یعنی کلمبیایی‌ها اندکی ثروتمندتر هستند، اما آیا واقعا اینطور است؟ توزیع درآمد نشان می‌دهد که اینطور نیست. ضریب جینی در کلمبیا با رقم حیرت‌آور ۶۰ صدم درصد، یکی از بدترین آمارها در بین همه کشورهای دنیا است. این عدد برای کشور کوبا ۴۴ صدم درصد است. یعنی نابرابری در کلمبیا نسبت به کوبا ۷۳ درصد بدتر است و آن رقم ۱۴۴۰۰ دلاری به مردم عادی نمی‌رسد و تنها یک عدد است.

ضمن اینکه نظام درمانی رایگان و پیشرفته کوبا برای مردم کلمبیا مانند قصه شاه پریان باورنکردنی و غیرقابل دسترس است. امید به زندگی در کوبا ۸۰ سال و در کلمبیا ۷۴ سال است.

تولید ناخالص داخلی (GDP) کوبا، ۱۳۷ میلیارد دلار و برای کلمبیا، ۷۱۱ میلیارد

دلار است که هر دو کشور رشدی تقریباً ۱۰۷ درصدی دارند. توجه به اینکه کلمبیا ۱۰ برابر مساحت بیشتری نسبت به کوبا دارد و جمعیت آن هم ۴۰۵ برابر این کشور است و مشکلات تحریم و آزارهای نظامی آمریکا را ندارد، بهتر ارقام فوق را توضیح می‌دهد. در شاخص توسعه انسانی سازمان ملل متحد، کوبا با امتیاز ۰.۷۷۷ در رده ۷۳ و کلمبیا با ۰.۷۴۷ در رده ۹۰ جهانی قرار دارد. یعنی مردم کوبا در دسترسی به بهداشت، آموزش و سایر شاخص‌های انسانی وضع بهتری دارند و از کلمبیایی‌ها خوشبخت‌تر هستند. نرخ بیکاری در کوبا رقم حیرت‌آور ۲۰۶ درصد و در کلمبیا رقم فاجعه‌بار ۹۰۳ درصد است.

کلمبیا مانند کوبا تحریم نیست و سرمایه‌گذاران آمریکایی و اروپایی

UN Human Development Index

1



مشکلی برای حضور در این کشور ندارند. اما در همه شاخص‌های اقتصادی و توسعه انسانی، عقب‌تر از کشور کوچکی در ساحل اقیانوس اطلس است که در ۶۰ سال گذشته در معرض همه‌گونه فشار از طرف آمریکایی‌ها بوده است. مردم کوبا هم استقلال بهتری دارند و هم بهتر زندگی می‌کنند. در کلمبیا هر روز یک بی‌خانمان کشته می‌شود. ۳۴ درصد از مردم این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند و درآمد بسیاری از مردم از محل قاچاق مواد مخدر و کار برای قاچاقچیان آمریکایی می‌گذرد.

عزت و ذلت ملی

امروزه، تعبیر مقاومت در ذهن بسیاری از افراد تعبیری است که دچار انحراف شده است. تعداد قابل توجهی از جامعه امروز، مقاومت را با دفاع همسو و هم معنی دانسته و آن را نوعی واکنش دفاعی در لحظه‌های تهاجم می‌دانند که در گنه خود معنای ضعف را به همراه دارد. اما در واقع مقاومت در درون خود واژه‌هایی مثل توان یا قدرت را مستتر دارد؛ مقاومت یکی از کلید واژه‌های رهبر انقلاب در همه این سال‌ها بوده است.

مقام معظم رهبری در بیاناتشان در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، به مقوله مهم هزینه‌های مقاومت و ایستادگی پرداختند. تحلیل ایشان از این جهت حائز اهمیت است که برخی سیاسیون بدون در نظر گرفتن هزینه‌های تسلیم، ایستادگی در برابر قدرت‌های جهانی را سیاستی پرهزینه و نادرست جلوه می‌دهند. این خطای محاسباتی باعث شده که گاه افکار عمومی نیز برداشت درستی از هزینه‌های تسلیم، بخصوص در حوزه امور اقتصادی نداشته باشند. تحلیل هزینه و فایده تسلیم و ایستادگی، می‌تواند هم کمک کار سیاستمداران باشد تا مرعوب ظاهرسازی سردمداران استعمار جهانی نشوند و هم می‌تواند نقشی روشنگر در افکار عمومی داشته باشد. برای این منظور، باید فهم روشنی از هزینه‌ها و منافع سیاست تسلیم و ایستادگی داشت. ایران امروز دو الگوی توسعه در پیش رو دارد: الگوی توسعه‌ی

وابسته و الگوی توسعه با رویکرد مقاومتی. رهبر انقلاب اسلامی در سخنانشان به خوبی به هزینه‌های تسلیم در برابر قدرت‌های جهانی اشاره کرده و عنوان داشته‌اند که باید هنگام انتخاب سیاست، هزینه فایده کرد؛ آن هم نه از نوع هزینه فایده‌ی ساده اقتصادی، بلکه هزینه فایده‌ی فراگیری که در آن به تمام هزینه‌های مادی و معنوی و سیاسی، همچون تسلیم توجه شود. مقاومت هزینه دارد، اما هزینه تسلیم در مقابل دشمن، بیشتر از هزینه‌ی مقاومت است. وقتی شما در برابر دشمن تسلیم می‌شوید، باید هزینه بدهید. رژیم پهلوی در مقابل آمریکا تسلیم بود؛ می‌ترسید. هم نفت، هم پول، هم باج می‌داد و هم توسری می‌خورد. امروز دولت سعودی هم همینطور است. هم پول و دلار می‌دهد، هم طبق خواست آمریکا موضع‌گیری می‌کند و هم توهین می‌شنود، و به او می‌گویند گاو شیر ده. هزینه‌ی سازش و تسلیم به مراتب از هزینه‌ی مقاومت بیشتر است، هم هزینه‌ی مادی و هم هزینه‌ی معنوی دارد. به عنوان یکی از هزینه‌های عدم مقاومت، در برجام و مذاکرات هسته‌ای هر چه ما کوتاه آمدیم و درخواست‌های طرف مقابل را اجرا کردیم، در مقابل آن‌ها هیچ گامی برنداشتند. چه چیزی از برجام عاید ما شد؟ با پذیرش برجام، خودمان بر خودمان هزینه تحمیل کردیم. برجام، مصداق کنار آمدن و سازش است. این

همه تعهدات را اجرا کردیم و کوتاه آمدیم و در مقابلش چیزی نگرفتیم. الآن همین دولتی که برجام را امضا کرد، چون مواجه با عدم اجرای تعهدات طرف‌های مقابل شد، طی چند گام عقبگرد از برجام، امروز مجدداً به نقطه صفر قبل از برجام بازگشت. این هزینه، نتیجه سازش است که در بهترین حالت، کشور را به شش سال قبل برمی‌گرداند. کاهش سه برابری ارزش پول ملی در نتیجه معطل ماندن چند ساله اقتصاد کشور در قبل و بعد از برجام و تحمیل فشارهای اقتصادی بی‌سابقه بر ملت، همگی هزینه‌های عدم مقاومت است.

اما اگر بخواهیم نتایج مقاومت را بیان کنیم، نمونه‌اش همین نخست وزیر ژاپن (شینزوآبه) که به ایران آمد و پیام ترامپ را برای رهبر انقلاب آورده بود. بعضی‌ها اشکال گرفتند که چرا رهبر انقلاب پیام ترامپ را نپذیرفتند؟ برای پی بردن به واکنش مقتدرانه رهبر انقلاب در پاسخ به نامه ترامپ لازم است که دوره‌های تاریخی کشور را مرور کنیم. در دوره اصلاحات که به اصطلاح خودشان تنش زدایی و با غرب ارتباط برقرار کردند، بیش از هر وقتی در معرض تهدید و هجمه بودیم و بوش می‌گفت که ایران محور شرارت است و...، ولی بعد از او، اوباما گفت که ما گزینه نظامی را از روی میز برداشتیم. این نشان می‌دهد که هر چه با اقتدار بیشتری جلو بریم، آن‌ها بیشتر کوتاه می‌آیند. کره شمالی نماد کشوری است که



دولت‌دار ترامپ، هر بستنی برای ما گوی شیرده است که هر وقت بخواهیم از آن طلا و دلار می‌روسیم و هر وقت شیرش تمام شود آن را سر می‌بریم.

مقاومت کرده و دستاوردهای خوبی هم داشته است. داستان سوریه، حد اعلا‌ی کار است. در جریان مقاومت سوریه، نیروهای مقاومت افغانستان و پاکستان و عراق و ایران پای کار آمدند و کسی آن زمان فکر نمی‌کرد غائله این گونه و به نفع جبهه مقاومت ختم شود. مقاومت قطعاً هزینه دارد، ولی این هزینه برکاتش کاملاً روشن است.

مروّجان الگوی توسعه‌ی وابسته، ژاپن و کره جنوبی را نمونه موفق کشورهایی می‌دانند که ضمن پذیرش سلطه آمریکا، توانستند به رشد و توسعه دست یابند. برای ارزیابی تجربه کشورهایی چون ژاپن و کره جنوبی، باید نگاه جامع‌تری به منافع و هزینه‌های این کشورها در فرآیند توسعه داشته باشیم. دولت ژاپن پس از شکست در جنگ جهانی دوم، خود را از برخی امتیازها از جمله داشتن ارتش مستقل محروم کرد و برای ایجاد پایگاه نظامی و استقرار نیروهای آمریکایی در خاک کشورش، زیر بار درخواست‌های آمریکا رفت. این موارد، همان هزینه‌های معنوی است که ژاپن در مسیر توسعه خود پرداخت کرده است. هزینه‌های تبعیت ژاپن و کره جنوبی از مدل توسعه وابسته منحصر به هزینه‌های معنوی مورد اشاره نیست. این کشورها هزینه‌های مادی زیادی را نیز متحمل شده‌اند. برای نمونه، دو کشور بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلار

ذخیره ارزی دارند. این کشورها در مقابل دادن کالاهای تولیدی‌شان، از دلارهای بدون پشتوانه آمریکا نگره داری می‌کنند. کشور ژاپن پس از جنگ جهانی، عملاً قیومیت آمریکا را پذیرفت و امتیازات زیادی به این کشور داد. ژاپنی‌ها هنوز نتوانسته‌اند از آمریکا به خاطر حمله هسته‌ای به این کشور غرامت بگیرند و حتی آمریکا هنوز از کشور و ملت ژاپن در این موضوع عذرخواهی هم نکرده است و گذشته از آن که مشکلات اجتماعی و اخلاقی ناشی از حضور نظامیان آمریکایی در ژاپن، چالشی دائمی برای ژاپنی‌ها بوده است، هنوز که هنوز است موضوع حمله اتمی آمریکا در کشور ژاپن، همچون موضوع هولوکاست، یک خط



قرمز محسوب می‌شود و اساتید و شخصیت‌های علمی و فرهنگی و حکومتی ژاپن جرئت اعلام نظر در این زمینه را ندارند. این‌ها جملگی هزینه‌های سازش و تسلیم در برابر آمریکای مغرور است. اما ایران با انتخاب راهبرد مقاومت فعال، مقاوم شدن جمهوری اسلامی را بهترین روش مبارزه و ایستادگی در برابر زیاده‌خواهی‌ها و گستاخی‌های آمریکا دانست. تا آنجا که بعد از حمله تروریستی ارتش آمریکا علیه فرمانده شجاع جبهه‌ی مقاومت و جمعی از نیروهای همراه وی، سپاه پاسداران بدون هیچ ترس و واهمه‌ای آماده انتقام سخت، محکم، قاطع و پشیمان‌کننده بر می‌آید و یکی از مهمترین پایگاه‌های

نظامی آمریکا را با یک سری از موشک‌های سریع و نقطه زن خود مورد هدف قرار می‌دهد. این دومین حمله مستقیم خارجی به آمریکایی‌ها بعد از حمله ژاپن به بندر «پرل هاربر» در سال ۱۹۴۱ محسوب می‌شود که نتیجه‌ی راهبرد مقاومت فعال و تنظیم وضعیت جدیدی از موازنه قدرت در منطقه غرب آسیا می‌باشد. در جهانی که تحت ستم استکبار جهانی قرار گرفته، هیچ گزینه‌ای جز مقاومت و یا سازش در نظم نوین جهانی وجود ندارد و برای خاتمه دادن به چنین وضعیتی و نابود کردن هیمنه پوشالی استکبار، باید به سمت تمدن نوین اسلامی رفت. ■

پیام یک محموله راهبردی

۷۷

یادداشت مهمان

نویسنده: ارسلان حق ظاهری

ملت ما هم در گذشته، هر جا، رویکرد فعال را در پیش گرفته است، توانسته است از دل بحران‌ها، فرصت‌آفرینی کند.



یک پژوهش راهبردی^۱ نشان می‌دهد آدم‌ها از «لحاظ رویکرد» دو دسته‌اند. ملت‌ها هم همینطور. دسته‌ی اول رویکردشان «انفعالی» هست؛ یعنی در سختی‌ها و بحران‌ها، مرتب به نقاط ضعف تکیه می‌کنند. دائماً زخم‌ها را نشان می‌دهند، مُدام از کمبودها می‌نالند و خودباوری پایینی دارند. نتیجه این رویکرد احتمالاً چیزی جز «ناامیدی» و «تسلیم شدن» در برابر مشکلات نیست. اما دسته‌ی دوم آدم‌ها و ملت‌هایی هستند که رویکردی «فَعَال»^۲ دارند. یعنی ضعف‌ها و کمبودها را می‌شناسند، اما بر روی راه حل‌ها تاکید می‌کنند. هم زخم‌ها را می‌بینند، هم به دنبال درمان می‌گردند. نه تنها تهدید را دفع می‌کنند، بلکه آن را به فرصت هم تبدیل می‌کنند.

تاریخ اقتصادی یک قرن اخیر نشان می‌دهد اتفاقاً کشورهای مثل آلمان، ژاپن و کره‌ی جنوبی، «جهش‌های اقتصادی» شان زمانی آغاز شده که با یک بحران اقتصادی مواجه شدند. ولی چون رویکرد فعال را در پیش گرفتند، نهایتاً توانستند آن بحران را به یک فرصت تاریخی تبدیل کرده و خودشان را به جمع کشورهای صنعتی دنیا برسانند. نگارنده اسمش را می‌گذارد: «رویکرد فرصت‌آفرین از دل بحران».

ملت ما هم در گذشته، هر جا، رویکرد

۱ THE SEVEN HABITS OF HIGHLY EFFECTIVE PEOPLE - Stephen R. Covey

هفت عادت مردمان موثر (دکتر استفان کاوی)

۲ Proactive people

همان رویکرد راهبردی و فعالی است که نه تنها استراتژی حداکثر فشار آقای ترامپ را به چالش کشید، بلکه یک ضربه‌ی راهبردی به هژمونی و آقای دلاز بود. چراکه ایران و ونزوئلا تصمیم گرفتند به جای دلار، از طلا در مبادلات خود استفاده کنند. رویکرد فعال، بازهم امکان خلق فرصت‌های راهبردی ناشناخته و جدید را دارد. ■

فعال را در پیش گرفته است، توانسته است از دل بحران‌ها، فرصت‌آفرینی کند. نمونه‌اش، دستاوردهای جنگ ۸ ساله؛ نمونه‌اش تحریم بنزین در سال ۸۹ و نتیجه‌اش ساخت بزرگترین پالایشگاه تولید میعانات گازی و تولید بنزین یورو ۵ جهان؛ یعنی همین پالایشگاه ستاره خلیج فارس.

تلاش آمریکایی‌ها برای صفرکردن صادرات نفت ایران، و نحوه مواجهه ما با این رویکرد خصمانه، باعث شد تا ما از دل این تهدید یکفرصت تاریخی بسازیم. یک نمونه این فرصت‌آفرینی، ارسال محموله بنزین ایران به ونزوئلا در نتیجه‌ی اتخاذ



یک جهان منتقم خواهد بود

سوف ینتقم لك عالم بأكمله | AN ENTIRE WORLD WILL AVENGE YOU

شهید سلیمانی چهره بین‌المللی مقاومت است و همه دل‌بستگان مقاومت، خونخواه او هستند. مقام معظم رهبری

#انتقام_سخت

پوستر شهید حاج قاسم سلیمانی

اکنون به حقیقت جمله "This is America..." بیشتر می‌توان پی برد.

است؟! دولت هایی که ادعای مدرنیسم، شهروند قرن بیست و یکم و دهکده جهانی و... می‌کنند، چرا در مواجهه با یک اپیدمی، به جان یکدیگر افتاده و از یکدیگر دزدی میکنند؟!؟

تعهدی را رعایت نمی‌کند، به تعهدات جامعه جهانی عمل می‌کند؟! دولتی که به جان مردم خود رحم نمی‌کند، از دولت‌های کودک‌کش نه تنها حمایت می‌کند، بلکه پشتیبانی اسلحه و مهمات می‌کند، به اصول انسانی پایبند

همانگونه که مشاهده می‌کنید، این معضلات دیده نمی‌شوند، گفته نمی‌شوند و اگر هم بیان شوند، به سادگی از کنارشان عبور خواهیم کرد و از خودمان نخواهیم پرسید: به واقع، چرا چنین کشوری با اینچنین بحران‌هایی روبرو است؟

که در سال ۱۹۹۳ چاپ شد، بیست معضل و بحران اساسی موجود در جامعه آمریکا را بیان می‌دارد. این بحرانها عبارتند از:

بدهی: به گزارش سایت رسمی اعلام بدهی آمریکا، میزان بدهی‌های این کشور تا پایان ماه آوریل ۲۰۲۰ به ۲۴ تریلیون و ۹۴۰ میلیارد و ۲۹۱ میلیون ۱۸ هزار دلار رسیده است.

کسری موازنه تجاری، کاهش سطح پس انداز و سرمایه گذاری: این معضل کما بیش تحت تأثیر نظام مالیاتی کشور است که تا حدی از بهره‌های خاصی طرفداری می‌کند و به جای سرمایه‌گذاری، مصرف را تشویق می‌کند.

وضع نامناسب بیمه های درمانی: با وجود مبالغ هنگفتی که صرف هزینه‌های درمانی شده است، هنوز ده‌ها میلیون آمریکایی بدون درمان مناسب باقی مانده‌اند.

زوال شالوده های اجتماعی و انحطاط ارزش های مدنی: این معضل، شهرهای بزرگ آمریکا را فرا گرفته است و محله‌های فقیرنشین شهری، در وضعی شبیه به کشورهای جهان سوم قرار دارند.

حرص و طمع طبقه ثروتمند: این معضل با نظام مالیاتی تصاعدی آمریکا، تضادی اساسی دارد. در سال ۱۹۹۱، ۴۶/۵ درصد از مجموع درآمد مرفه‌ترین طبقه و ۳/۸ درصد از مجموع درآمد فقیرترین طبقه مردم آمریکا به مالیات اختصاص داشت.

ریشه دواندن مشکل فقر و تبعیض نژادی: شرم آور است که ۳۲/۷ درصد از سیاه پوستان آمریکا (یعنی یک نفر از هر سه سیاه پوست) برابر آمار سال ۱۹۹۲ زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

نارضایتی ناشی از نظام قضایی گسترش جنایت و خشونت ظهور بن بست در نظام سیاسی گسترش فزاینده احساس پوچی معنوی

مهد تمدن

77

نویسنده: محمد مهدی اکبری

مهد تمدن، قدرت اول اقتصاد، نظم نوین جهانی، مهد حقوق بشر و... این کلمات یادآور چه چیزی در ذهن شما می‌باشد؟

کشوری که دارای دارای فتاوری‌های پیشرفته، شرکت‌ها و کارخانجات قدرتمند، تجهیزات نظامی مدرن و... یا اصلا اینگونه پرسیم: کشوری که مدعی پیشتازی در حقوق بشر باشد، آیا تصور درگیر شدن چنین کشوری با چالش‌های درونی در ذهن شما خطور می‌کند؟ سپتامبر ۲۰۱۱، دنیا شاهد تولد یک جنبش علیه سیاست‌های ایالات متحده آمریکا بود؛ «جنبش وال استریت»، که خود مردم آمریکا راه‌اندازش بودند. این جنبش به قدری با قوت شکل گرفته و دولت آمریکا را با بحران روبرو کرده بود، که انتظار پیروزی معترضین می‌رفت. عمده خواسته معترضین، رفع نابرابری‌های اقتصادی، مبارزه با فرهنگ اقتصادی سرمایه‌داری و از بین بردن دسترسی و نفوذ دلانان شرکتی و غول‌های پولی در دولت آمریکا بود. اما به حسب دلائلی، این جنبش فرو خوابید و مجال پرداختن به آن در این مقاله میسر نمی‌باشد.

بسیار خب، حال این سوال پیش می‌آید: چرا این دولت با این همه ادعا و دبدبه و کبکبه، با چنین مشکلاتی روبرو است؟ به عبارتی، حقیقت درونی آمریکا چیست؟ چه اتفاقاتی در درون آن می‌گذرد که دنیا از آن بی‌خبر است؟

«زی بیگنیو برژینسکی»، استاد علوم سیاسی دانشگاه «جان هاپ کینز آمریکا» و مشاور فعلی مرکز مطالعات استراتژیک بین‌المللی، در کتاب جدید خود به نام «خارج از کنترل: اغتشاش جهانی در طلیعه قرن بیستم و یکم»^۱

۱ Zbigniew Brzezinski

2 OUT OF CONTROL: Global turmoil on the Eve of the

پرچم در احتضار

رژیم آمریکا بشدت دچار انحطاط سیاسی، مدنی و اخلاقی است و خیلی عمر طولانی نخواهد کرد و منهدم خواهد شد. البته بعضی‌هایشان اگر سرکار بیایند زودتر منهدم میکنند، بعضی یک خرده دیرتر منهدم میکنند؛ لکن به هر حال این حقیقت است.

عربها
۹۵/۱/۱۳
رهبر انقلاب است
www.ameerol.com

همه این عوامل دست به دست هم داد تا با یک جرعه، آتش اعتراضات در آمریکا گسترانیده شود. در پی کشته شدن یک سیاه پوست توسط پلیس آمریکا، آتش اعتراضات علیه خشونت‌های پلیس شعله‌ور شد. این اعتراضات از تاریخ ۲۶ می ۲۰۲۰ آغاز شده و اکثر کشورهای غربی را در بر گرفته است. اعتراضات که در ابتدا به صورت مسالمت آمیز شروع شده بود، با رفتار خشونت آمیز پلیس با معترضین، شدید تر شد. این رفتار دولت آمریکا با معترضین، نشانگر نقض متمم اول قانون اساسی ایالات متحده آمریکا (حق ابراز عقیده آزادانه) می‌باشد. مردم آمریکا، بار دیگر به حقایق تلخ دولتشان پی‌برده و چهره واقعی آمریکا بر همگان عیان شد. دولتی که به جان انسان‌ها، ارزش قائل نیست و حقوق بشر و تمدن و... تنها نقابی برای مخفی کردن چهره زشت و واقعی دولت ایالات متحده آمریکا و سیاست‌های کثیف آن می‌باشد.

اکنون قضاوت با شما!

حکومتی که در قبال مردم خود هیچ



آمریکا پیش از شوروی فروپاشید

۷۷

نویسنده: مرتضی حق‌جو

این وعده‌ی حق است که بنیان باطل بر تباهی است. حال می‌خواهد کدخدای شرق باشد یا کدخدای غرب، لانفرق بینهم!

وقتی حضرت آقا از افول آمریکا سخن می‌گوید، حاجی واشنگتن‌های مدعی تدبیر گمان می‌برند که رهبر انقلاب هم مثل کدخدای جماعت، اهل لاف است! اما خامنه‌ای نه از آینده‌ای مجهول بلکه از عاقبتی محتوم سخن می‌گوید. او سیری را می‌بیند که دیرزمانی است شروع شده و پایانی را نشان می‌دهد که سالیانی است آغاز گشته! مثل امام که در خشت خام پایان شوروی را دید؛ هنگامی که خبر از خرد شدن استخوان‌های کمونیسم و فروپاشی رب‌النوع چپ‌ها داد. سست‌اندیشان مقهور دیالکتیک و جامعه‌ی اشتراکی به خواب هم نمی‌دیدند که چنین روزی برسد، چون اینانی که مسحور دموکراسی و اقتصاد آزادند. اما رسید و خواهد رسید. وقتی آن پیر و مراد که حقیقتا روح‌الله بود و جان خلق‌الله، سلانه سلانه با عرق چین و شمد، روبروی... نشست، آن دم اگر خبرنگار فضولی پیدا می‌شد و از او می‌پرسید که چه حسی داری؟ یقین همان جوابی را می‌داد که دوازده بهمن پنجاه‌وهفت در پرواز انقلاب به این سوال داده بود؛ هیچ! تو

گویی آن که در اتاق با خدم و حشم منتظر ایستاده، فرستاده‌ی قدرت «بلوک شرق» نیست که کدخدای نیمی از جهان است. اما برای «خمینی» «الله» اکبر از «شرق» و «غرب» بود. او می‌خواست به عالمیان بفهماند که این بت اگر برای «نوادگان میمون»، لات است برای پسران «ابراهیم بت‌شکن»، شکلات هم نیست! بیچاره «ادوارد شواردناده» که قبل از کیش شدن، مات صلابت «پسر فاطمه» شده بود. به خیال خامش آمده بود تا قاپ امام را بدزد و او را هم چون «چه» و «کاسترو» ببرد زیر بلیط «کمونیسم»، اما دریغا که بنده‌ی خدا، عبد هیچ کدخدایی نمی‌شود. همین هم بود که روح‌خدا برای گل‌واژه‌های وزیر امور خارجه‌ی کدخدا که لابد آن روزگار قولش برای بسیاری تضمین و فعلش برای جماعتی تهدید بود، تره هم خرد نکرد و وسط حرف‌های او فاتحه‌ی «شوروی» را خواند و بلند شد! و «شواردناده» ماند و نامه‌ی کدخدا! مثل «شینزو» که «آب» پاکی را خلف صالح همان بت‌شکن روی دستش ریخت و گفت که «من برای کدخدای تان پیامی ندارم» و تو بگیر که «آدم حسابش نمی‌کنم»، همان هیچ! و حالا با من بخوان فاتحه این یکی را هم! الفاتحه! شوروی نه در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ بلکه آن زمانی فروپاشید که هوس کرد جلوی

زمانی فروپاشید که پایش را روی خرخره‌ی انسانیت گذاشت. شیطان بزرگ نه بعد از «جنگ داخلی» و نه بعد از طبع «قانون اساسی» بی‌اساسش، پایش را برنداشت. پای که قبل از «فلوید» سیاه، جان هزاران هزار انسان زرد و سفید و سرخ و الخ دیگر را هم گرفته بود. اگر بخواهی سیاهه کنی جنایات رنگارنگ این کدخدای بی‌خدا را می‌شود رنگین کمان هزار رنگ! حال ترور حاج قاسم هم نه شروع فروپاشی که ناقوس مرگ آن

است. در مناسبات خدا، شانس جایی ندارد از این منظر هم‌زمانی پیام امام به شوروی و شهادت سردار خود پیامی روشن است برای اهل خرد. اما «روشنفکر» وطنی بعد از لمیدن در سایه‌ی امنیت و به دندان کشیدن پول «نفت»، دوغ بی‌غیرتی را سر کشیده، عاروق روشنفکری درمی‌دهد که نظام چه فکری کرده است؟! که با چهارتا «موشک» و فرستادن دوتا «نفتکش» ابرقدرت شده است؟!.....گگ..... یا

این که گمان کرده که خوردن راه‌به‌راه سیلی از «پسران فاطمه»، کدخدا فرو می‌پاشد؟! حاشا و کلا! و حال هرچه از قدرت حق در گوششان بخوانی، کانه یاسین در گوش خر می‌خوانی! باری هزار دفعه هم «سید علی» بگوید و «حق» امضا کند، اما گوش این «غرب‌زدگان» خدا ناباور بدهکار کلام «حق» نیست! به‌درک! هرچه زور بزنند نمی‌توانند قرابت بین کدخدای دیروز و امروز را منکر شوند و یکتایی عاقبت این دو را نادیده بگیرند. ■

آن کسانی که گرایش به این دارند که برویم با آمریکایی‌ها سازش کنیم
بیخودی نقشه بی‌اساس و بی‌پایه میکشند، آمریکا رو به افول است. www.khamehni.ir

افول آمریکا

نشانه‌های افول آمریکا از نظر رهبر انقلاب اسلامی

افول قدرت نرم
قدرت نرم یعنی یک دولتی بتواند خواسته خود را به اطراف بقبولاند و آنها را اقناع کند.

افول قدرت سخت
قدرت سخت به معنی قدرت نظامی‌گری و قدرت اقتصاد است.

KHAMEHNI.IR

مرگ بر آمریکا

آمریکایی‌ها در طول تاریخ وضعیتی را به وجود آوردند که نتیجه‌اش همین است. این سنت الهی است، اینها محکومند به اینکه ساقط بشوند.

عبدالله
۹۷/۰۸/۱۲

ویروس صهیونیسم

۶۶

نویسنده: مهدی نوشاد

اکثر افراد، تفکر صهیونیسم را تنها مرتبط با یهودیان می دانند در حالی که صهیونیسم تفکری ماوراء یک دین و یک قوم است؛ البته قوم یهود بخشی از این تفکر است؛ اما عده ی زیادی از مسیحیان و مسلمانان خدمات گسترده ای به ایجاد و شکل و قدرت گرفتن این تفکر کرده اند نه به این دلیل که منافی از این تفکر می برند، بلکه به خاطر اینکه آنها صهیونیسم را به عنوان جزئی از مسیحیت و مسلمانی خود می دانند جواب به این سوال که چگونه چنین چیزی ممکن است با شناخت بیشتر این تفکر حاصل می شود؟

تفکر صهیونیست در دنیا بیشتر به یک تفکر سیاسی و ملی گرایانه در اواخر سده ۱۹ شناخته می شود که تحت تاثیر جنبش های ناسیونالیستی و انقلاب های آن زمان اروپا شکل گرفته و هدف عمده ی آن تشکیل میهنی برای یهودیان در اورشلیم که ۲۰۰۰ سال پیش در آن زندگی می کردند بوده است و اسم آن نیز از تپه مقدس صهیون که مسجد الاقصی روی آن قرار دارد گرفته شده؛ با این وجود سعی شده تا این تفکر در جهان به صورت یک تفکر لیبرال - ملی گرایانه و به دور از مذهب شناخته شود تا حساسیت سایر ملل و مذاهب را به خود بر نیانگیزد و مثل سایر کشورها ملیتی یهودی را زیر یک پرچم جمع

کند. اما نکته جالب قضیه آن است که این تفکر دقیقا هدف یک ایدئولوژی آخرالزمانی را دنبال می کند که ارتباط زیادی با دین قوم یهود دارد. آخرالزمان و منجی همواره بخش بزرگی از تفکرات بشر و ادیان و حتی ایدئولوژی های مادی را تشکیل می دهد. نکته طنز ولی قابل تامل در این باره این است که امروزه نیز در اکثر فیلم ها، داستان ها و حتی کتاب های پر طرفدار جهان، عده ای در حال نجات دنیا هستند و همه راجع به جهان آخر الزمان بحث می کنند و حتی این تفکرات باعث سقوط و بروز قدرت ها و حکومت ها شده است.

برای مثال عده ی زیادی پایه های انقلاب اسلامی ایران را نیز تحقق ایدئولوژی ظهور منجی جهانیان که همان امام دوازدهم شیعیان است و مسیح را به همراه دارد می دانند و این را می توان از شعارها و سخنان رهبران و متفکران این انقلاب دریافت. این تفکر توضیح می دهد که برای ظهور منجی باید قدرتی تشکیل داد تا مقدمات ظهور او را فراهم آورد و وی را به جهانیان بشناساند و پیروان و یاران او را از حوادث آخرالزمان حفظ کند تا در زمان ظهور به یاری او بشتابند. اما آیا این تنها تفکر به قدرت رسیده

مبتنی بر یک ایدئولوژی آخرالزمانیست؟! جواب خیر است. صهیونیست یکی دیگر از این ایدئولوژی هاست که دقیقا در مقابل ایدئولوژی شیعیان ایستاده است. تفکری که می گوید برای ظهور منجی خودشان که همان مسیح است باید یهودیان به سرزمین موعود که همان اورشلیم است باز گردند و پس از فتح و یهودی نشین کردن آن منطقه که شامل از بین بردن بیرون کردن ساکنان قبلی و از بین بردن بناهای آنها (در حال حاضر مسلمان) و ساخت معبد بزرگ یهودیان (معبد سلیمان) بر روی تپه صهیون می شود، اقدام به ایجاد یک دولت قدرتمند یهودی کنند تا منجی آنها در معبد ظهور کرده و با از بین بردن مخالفان و دروغگویان سایر نقاط جهان، دوباره مانند سلیمان شکوه و جلال را به آنها بازگرداند.

البته تنها یهودیان، حامی این تفکر نیستند؛ بلکه عده زیادی از مسیحیان و عده کمی از بعضی فرقه مسلمانان و سایر ادیان نیز بر این اعتقادند که بر طبق پیش بینی ها تنها راه ظهور منجی آنها نیز همین است و معتقدند در راه ظهور منجی باید به یهودیان برای تشکیل حکومت کمک کنیم تا زمانی که منجی بیاید و خود قدرت را از دست یهودیان بگیرد ■

رهبرانقلاب در سخنرانی تلویزیونی به مناسبت روز جهانی قدس: ویروس صهیونیسم به همت جوانان ریشه کن خواهد شد





منطقه غرب آسیا

۹۹

نویسنده: محمد مهدی اکبری

منطقه ی غرب آسیا؛ منطقه ای که همواره دستخوش حوادث و اتفاقات گوناگونی از گذشته تا کنون می باشد. اگر نگاهی به تاریخ بیندازیم به این نکته خواهیم رسید که نخستین تمدن ها در این منطقه شکل گرفته اند؛ و اگر از هر وجه این منطقه را مورد بررسی قرار دهیم به اهمیت آن در تحولات جهان و نقش آن در امورات بین الملل بیشتر واقف خواهیم شد.

بعد از انقلاب صنعتی، غرب برای تأمین نیازهای انرژی، شروع به دستبرد و غارت منابع سایر کشورها کرد. غرب به وجود ثروت و منابع غنی غرب آسیا پی برده بود، لکن مانعی در این منطقه وجود داشت که غرب را در رسیدن به اهدافش در مانده می کرد، آن مانع «اسلام» بود.

غرب در تجاوزات خود در قاره های آمریکا و آفریقا و شبه جزیره هند، به وسیله ی تجهیزات مدرن نظامی اش به منافع و اهدافش دست می یافت، اما در مواجهه با مبارزان غرب آسیا با سلاحی عجیبی به نام «ایمان و عقیده» روبرو شد، به نحوی که حتی پیشرفته ترین سلاح ها توان مقابله با آن را نداشتند. سلاحی که از باور و اعتقادات مسلمانان نشأت می گرفت و مسلمانان را برآن می داشت که در برابر متخاصمین و متجاوزین ایستادگی و مقاومت کنند.

هنگامی که غرب با دنیای اسلام آشنا شد و تمام نقاط ضعف و قوت آن را بدست آورد، حيله و مکر خود را به کار انداخت تا به این طریق بر غرب آسیا و دنیای اسلام تسلط پیدا کند.

غرب، در ابتکار عملی صهیونیست های اروپایی و یهودی های فلسطینی را جهت تحقق سرزمین اسرائیل یکی کرده و آنها را مأمور خویش در جهت بدست آوردن سلطه اش بر غرب آسیا قرار داد. با آغاز تجاوزات

صهیونیست ها بر فلسطین اعراب مسلمان علیه دشمن مشترک متحد شده و برای بیرون راندن اسرائیلی ها به مقابله با آنها و دفاع از سرزمین اسلامی شتافتند. اما بدلیل عدم رهبری مناسب و فریب خوردن از حيله های دشمن این جنگ ها منجر به از دست رفتن فلسطین عزیز و شکست مفتضحانه برای اسلام شد.

تبعات این شکست از دست دادن روحیه مقاومت در مسلمانان برای مقابله با متجاوزان شد و دولت های منطقه جهت گیری های سیاست خارجه شان را در منطقه، سازش و مدارا با این متخاصم قرار دادند، گویی دیگر این مکتب همان مکتبی نبود که رهروان آن سه سال در شعب ابی طالب تبعید شده بودند، همان مکتبی نبود که بدر را، خیبر را و... را رقم زده است. نقشه های اسرائیلیان و غربیان در جهت تحقق اهداف خویش طبق روال پیش می رفت، تا بدانجا که مسئله فلسطین داشت به فراموشی سپرده می شد؛ تا اینکه، بانگ پدید آمدن انقلابی عظیم ستون های دشمنان اسلام را به لرزه در آورد!

با روی دادن انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) و روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی در کشور ایران و اتخاذ نفی سلطه بیگانگان بر ممالک اسلامی و بیرون راندن متجاوزان، غرب و اسرائیل را با چالش جدی تری روبرو کرد. دشمنان اسلام نتوانستند با تطمیع و فریب حریف این نهضت شوند لذا دست به جنایت جنگی زده و جمهوری اسلامی را متحمل جنگی هشت ساله کردند تا نابودش کنند، اما غافل از اینکه دست الهی پشت این نهضت بوده و اراده ی حق بر پیروزی این نهضت است، مقاومت شیرمردان ایران دشمنان را با شکست مواجه ساخت. جمهوری اسلامی ایران بعد از دفاع مقدس

به نقشه ی استکبار عالم، آمریکا، پی برده و متوجه خطر حضور اسرائیل در منطقه شده و با دمیدن روح مقاومت در کالبد اسلام، جان دیگر به مسلمانان منطقه بخشیده و سبب به وجود آمدن گروه های کوچک مقاومت در ممالک اسلامی برای مقابله با اسرائیل شد.

در این میان، آمریکا و رژیم صهیونیستی دست روی دست گذاشته و تمام ابزار ها و نیرنگ هایشان را برای خاموش کردن این نهضت و به وجود آمدن نهضت های اسلامی دیگر در منطقه بکار بستند.

آمریکا با تصویب طرح «غرب آسیا بزرگ» رزمندگان و جهتگیری های جمهوری اسلامی را به سمت تشکیل یک «محور مقاومت» علیه مستکبران و ظالمان عالم سوق داد. رژیم صهیونیستی با پشتیبانی آمریکا حملات خود به کشور لبنان را آغاز کرد، ولی در عین ناباوری با مقاومت نیروهای مقاومت حزب اللهی روبرو شده و بعد از ۳۳ روز جنگ هیچ چیز عایدش نشد. تبعات این مقاومت، زدن جرقه های بیداری اسلامی در کشور های عربی شده و شعله گرفتن آتش خاموش شده اسلام در بین ممالک اسلامی شد. آمریکا و اسرائیل خطر را احساس نکردند بلکه با تمام وجود لمس کردند! بدین ترتیب دست به دامان راه انداختن موج تبلیغات اسلام هراسی و ایران هراسی در جهان شدند و با فتنه ای تازه وارد میدان شدند...

شنیع ترین رفتاری که در این موضع دشمنان انجام دادند، به وجود آوردن گروه های تکفیری و سازماندهی و پشتیبانی از آنها در منطقه بود. گروه های تروریستی که با پرچم اسلام به قلع و قمع ارزش های انسانی و اسلامی می پرداختند. گروه های تروریستی که دست پرورده خود آنان بود. خیال آمریکا و اسرائیل و متحدانشان، از ایجاد این گروه ها به خطر انداختن امنیت

مسلمانان منطقه و کوتاه آمدن مسلمانان منطقه در برابر خواسته ی آنان و ساختن چهره ای منفور از اسلام در برابر جهانیان بود. اما جبهه بندی محور مقاومت علیه این تکفیری ها با خواباندن این فتنه در منطقه بار دیگر پیروز نبرد با دشمنان خود گشته و پوزه شیطان را به خاک مالیدند.

تبعاتی که این مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی در برداشت، آمریکا و اسرائیل را بیش از پیش در مانده کرده بود.

۱- احیاء گروه های مقاومت
۲- محدود نکردن و ندانستن مبارزه با دشمنان در خاک خود و انتقال این امر به

سایر گروه های مقاومت
۳- بازگرداندن ارزش ها و اصالت های اسلامی در میان مسلمانان

۴- متحد و یکپارچه کردن مسلمانان در برابر بیگانگان

۵- افزایش بینش و آگاهی در مسلمانان از نقشه های شوم دشمنان

و...

آمریکا و اسرائیل و ایادیشان هیچگاه از اقدامات و رفتار های خود کوتاه نیامده و همواره در پی سلب آرامش و امنیت بر جهان اسلام اند، رسانه های آنان مدافعان انسانیت و مظلومان را تروریست معرفی کرده و از مزدورانش در منطقه به عنوان مدافع حقوق بشر یاد می کند! مزدورانی که غیر از کودک کشی مرام دیگری ندارند. با مجاهدت و تلاش مخلصانه رزمندگان اسلام که خواب و خوراک را برای خود حرام کرده اند تا مسلمانان جهان اسلام در امنیت و آرامش معیشت خود را بگذرانند

و به لطف الهی جبهه ای واحد، علیه مستکبرین عالم که در صدد غارت و تجاوز به اموال و نوامیس مسلمین اند، تشکیل داده اند که آن را با نام «جبهه مقاومت اسلامی» می شناسیم. این جبهه مقاومت محدودیت جغرافیایی ندارد، هر فرد، هر سازمان، هر دولت و ملتی که دنباله رو مکتب اسلام باشد در این جبهه قرار

دارد؛ مکتبی که بنایش زدودن ظالمان و مستکبران است.

اکنون قضاوت را به جهانیان واگذار می کنیم، در زمانی که رسانه های مستکبران از مردمانی که برای دفاع از حقوق و منافع خود در برابر بیگانگان خارجی که برای رسیدن به اهداف پلید خود از هیچ عمل خباثت آمیزی ابایی ندارند برخاسته اند، چهره ای آدمکش و تروریست معرفی می کند ولی خود را که تمام ارزش های انسانی را زیر پا می گذارد مدافع حقوق بشر معرفی می کند؟! ■

شاید پاسخ به این سوال تنها نقطه ای است که قلب و عقل انسانی در آن مشترک اند! ■

يمن

نويسنده: مالك الشامى
(دانشجوی اهل يمن دانشگاه تبريز)

مقاومة و صمود اليمنيين في وجه العدوان
السعودي الامريكى وماهي الانجازات التي
حققوها؟

مقاومت مردم يمن در برابر دشمنان ملت يمن
(سعودى ها و آمريكايى ها) و دست آوردهايى كه
اين مقاومت داشت

امام صلف واجرام وطغيان دول العدوان على شعبنا اليمني العزيز امام مجازهم وجرائمهم وقتلهم وسفكهم الدماء البرية والأمنة وتدميرهم لكل مقومات الحياة وطمسهم كل شي حي، استطاع الاحرار والشرفاء ان يحققو صمودا ومقاومة وثباتا اسطوريا قل ان نجد نظيره رغم قلة الامكانيات بل وانعدامها في مراحل عدة من مراحل صمودنا وكفاحنا، وهذا الصمود استطاع ان يخلق انجازات مبهرة جعلت كثير يحار مالسر وراء كل هذا الصمود؟ فعلى كل الصعد انجز الشعب اليمني وحقق انتصارا عسكرياً من الحضيض الى التهديد من لاشئ يذكر الى المسير والصماد والبركان وذوالفقار (الطائرات والصواريخ الباليستيه) والكثير من الانجازات في هذا المجال التي بات الجميع يعلمها.

وهكذا في كل الاصعدة انجازات مبهره اقتصاديا من خلال الاهتمام بالزراعة وتفعيل واستصلاح الاراضي الزراعية والوصول الى الاكتفاء الذاتي وتشجيع الاسر المنتجة المحلية. اعلامياً استطاع اعلامنا الفقير وقليل الامكانيات، بمصداقيته وجهاده وريقيه، ان يهزم اكبر آلة اعلامية يمتلكها العدوان ويفضح كل اكاذيبهم ويفند ادعائتهم وهكذا ع كل المستويات.

ماهي الظروف التي يعيشها الشعب اليمني في
الوقت الراهن وماهي المشكلات التي يعاني منها
الناس هناك؟

شرايط كئوني يمن چگونه است؟ و مردم چه
مشكلاتى دارند؟

نحن امام ازمة للمشتقات النفطية بسبب استمرارية بحرية العدوان احتجاز سفن النفط، نحن امام معاناة كبيرة تصاف الى المعاناة السابقة التي خلفها العدوان بحصاره وعدوانه، امام كارثة بيئية وصحية ونقلية كبيرة تتضاعف اكثر مع انتشار الأوبئة كالكوليرا والكورونا وحمى الضنك والمكرفس، هي ازمة ومعانا تكاد ان

تقصي على حياة خمسة وعشرين مليون يماني، وهذه اكبر مشكلة بتنا نعيشها وهي آخر مايمكن ان يتهددنا به العدوان فلا يوجد افضع مما قد استخدمه في حقنا غير مباليا لا حقوق انسان ولا طفل ولا امرأة ولا شئ... .

ماهي المحاسن والبركات والمنافع التي جلبها
انصار الله للشعب اليمني؟
انصار الله براى ملت يمن چه بركاتى داشت؟

هناك الكثير والكثير من الفضائل التي انعسكت بعد انتشار فكر ومنهج المسيرة القرآنية المباركة، فصمودنا وثباتنا ومقاومتنا بوجه العدوان الذي ماكان لأحد ان يصمد لولا هذا الفكر والمنهج القويم. مابتنا نعيشه من كرامة وعزة وقوة هي بفضل الله ثم هذه المسيرة التي صححت من افكارنا وعقائدنا وثقافتنا التي غزانا به الاعداء.

عسكريا : تطوير القدرات وتنميتها حتى وصلت الى ماوصلت اليه اليوم -

- امنياً : حالة استقرار وامن لم تشهدده اليمن من قبل اطلاقاً ما ساهم كثيرا في حالة ارتياح كبيرة خاصة لدى التجار ومالكى الاستثمارات ، نصرة وانصاف

اليمنيون يعانون حالة نفسيه بسبب محاربة الانظمة، وكل ماذكر ماكان له حضور من قبل. كان العالم يعتبرونا شعب جاهل غير مؤهل، لم يعطيني اي قيمة بسبب التبعية للانظمة السابقة، لكننا اليوم استطعنا ان نظور وان نصنع وان نبتكر وان نقود انفسنا بأنفسنا وفي احلك الظروف.

ماهي وضعية اعداء اليمن في الوقت الحاضر
على كل المستويات السياسي والاقتصادي
والعسكريه؟

دشمنان يمن اکنون در چه وضعى هستند؟
عدونا في مراحل الاخيرة هو في الحضيض فعلا بات في اوهن مراحل واضعفا لانه قد استنفد كل قدراته ولم

تحقق اهدافها فكلما زاد طغيانه ازداد الشعب عنفوناً، فهو فعلا في ورطة وغارق في وحل جرائمه ومجازره التي ارتكبها ولن يستطيع الخروج.

فعلى الصعيد السياسي : مايت يمتلك شماعة يستخدمها للاستمرار في تربيير عدوانه، فإعادة الشرعية والوقوف ضد التمرد الشيعي الايراني في اليمن بات الجميع يعلم بكذبها وزيفها، وبات يعيش حابة انقسام تفتك بعضده.

اقتصادياً : استهلك الاعداء الكثير من الاموال الطائله والهائلة سواء التي قصفت وحاصره به اليمن او ما دفعته لدول الاستكبار مقابل الحماية او مادفعته للمنظمات التي تتشدق بالإنسانية مقابل الصمت ازاء جرائم العدوان بحق الانسانية، هذا انهكهم اقتصاديا بشكل كبير.

ماهو دور مايسمى بالامم
المتحدة والمنظمات
اللانسانية فى اليمن؟
نقش سازمان به اصطلاح
ملل در يمن چيست؟

ملايين الضحايا
اليمنيين بحاجة
ماسة للنفط
والغذاء والأمم

المتحدة تداهن قوى العدوان وتنحاز إلى صف الغزاة والمعتدين علانية، ما يجري الآن من احتجاز لسفن النفط والغذاء وتواطؤ من هذه المنظمات اللانسانية هي إبادة جماعية لشعب كامل، إن هذا الحصار المفروض على اليمن برا وبحرا وجوا والاستهانة به وتجاهله تماماً من قبل العالم المنافق يعطينا صورة كاملة عن خبث مايسمى بالمنظمات الإنسانية والمجتمع الدولي وقوانينه الكاذبة، ولو وجهنا أنظارنا إلى موضوع الأمم المتحدة وقرأنا جيدا تاريخها منذ نشأتها سنجد أنها أكبر كذبة في التاريخ تخدع الشعوب وتضلل الرأي العام العالمي وتعمل استخباراتيا لصالح قوى الطاغوت والاستكبار والهيمنة الأمريكية ولا تتعامل بشفافية نهائياً، فمثلا في العدوان على اليمن لم يكن لها موقف مشرف تجاه ضحايا الطيران السعودي الأمريكي عشرات الآلاف من النساء والأطفال قتلوا بدون ذنب وحصار مطبق من كل الاتجاهات على مرأى ومسمع من العالم ولم تحرك ساكنا، ولم تكتف بذلك بل إنها مدت تنظيم القاعدة ومرزقة العدوان في البيضاء ومأرب بالأسلحة والعتاد العسكري باسم المساعدات الإنسانية ناهيك عن الأطنان من الإغاثة الفاسدة التي تم إتلافها وهي غير صالحة للاستهلاك ومشاركتها الواسعة في تضيق الخناق

«مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا
الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ
وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ» ■

اليمن أغلا

ترجمه فارسی
مقاله
صفحه بعد

مقاومت مردم یمن در برابر دشمنان ملت یمن (سعودی ها و آمریکایی ها) و دستاوردهایی که این مقاومت داشته است؟

مردم عزتمند و شریف یمن در مقابل جرم، کشتار و خونریزی و تخریب زیر ساخت های زندگی توسط دشمنان با پایداری و مقاومت خود که علی رغم کمی امکانات نمی توانیم همانند آن را بیابیم؛ حماسه ی جدیدی به یادگار گذاشتند و این پایداری توانست این مسئله را ایجاد کند که پشت این مقاومت و پایداری، چه رازی نهفته است؟

با وجود سختی ها، مردم یمن این پیروزی نظامی را محقق ساختند و در حالی که در ضعف و فقر و تهدید بودند همه ی این مشکلات را هیچ انگاشتند. پهباد صماد و موشک بالستیک برکان و موشک ذوالفقار از جمله دستاوردهای این زمینه هستند که بسیاری از آنها را همه ی مردم می شناسند.

و همچنین همزمان با این پیروزی ها در زمینه ی نظامی، از نظر اقتصادی مبادرت به کشاورزی و اصلاح زمین های زراعی و تشویق خانواده های محلی برای رسیدن به خود کفایی نمودند.

در زمینه ی رسانه ها، رسانه های ضعیف و محدود ما، به اعتبار جهاد و ظرافت

خود، موفق شدند بزرگترین دستگاه رسانه ای متعلق به این تجاوز را شکست دهند، همه ی دروغ های آنها را افشا کنند و ادعاهای آنان را رد کنند و همچنین در تمامی سطوح این اتفاق افتاده است.

شرایط کنونی یمن چگونه است و مردم چه مشکلاتی دارند؟

ما به علت تداوم محاصره ی دریایی دشمن و بازداشتن کشتی های نفتی از ورود به یمن با بحران مشتقات نفتی روبرو هستیم. ما در برابر یک فاجعه ی بزرگ زیست محیطی، بهداشتی و حمل و نقل و گسترش اپیدمی ها مانند وبا، کرونا و تب دانگ با رنج بزرگی روبرو هستیم که به رنج قبلی اضافه شده است. بحران است که زندگی ۲۵ میلیون یمنی را تحت تاثیر قرار داده است و این بزرگترین مشکلی است که ما با آن زندگی می کنیم.

و مشکلات دیگری که به وسیله ی آن دشمن ما را مورد تهدید قرار می دهد و هیچ چیز بدتر از این نیست؛ و این تهدیدات را بدون رعایت حقوق بشر و حقوق کودکان و زنان و بدون رعایت هیچ چیز به روی ما به کار می گیرند.

انصار الله برای ملت یمن چه برکاتی داشته است؟

فضائل آن بسیار زیاد است که پس از گسترش اندیشه و رویکرد مقاومت پر برکت قرآنی تبلور یافته است. پایداری و استواری و مقاومت ما در برابر تهاجم که هیچ کس بدون این فکر و رویکرد صحیح نمی توانست آنها را در خود حفظ کند.

زندگی همراه با کرامت و عزت و نیرومندی همانا فضل و کرم الهی است. و از این مسیر و راهی که در پیش گرفته ایم متاثر می گردد. از اندیشه ما و اعتقادات ما و فرهنگ ما که با آن ها با دشمنان مقابله می کنیم.

- از لحاظ نظامی: دگرگونی و تحول نیروها و رشد آنان، تا اینکه رسیدند به جایی که امروز قرار دارند.

- از لحاظ امنیتی: استقرار امنیت در یمن که مطلقا قبل از آن کشور چنین حالتی به خود ندیده بود. و آرامشی بزرگ برای صاحبان تجارت و ملاکین و پیروزی ستمدیدگان و اعاده ی حقوق آنان و دفع خطر ترورها، انفجارها و بمب گذاری های انتحاری که پیش از آن همه جا را در بر گرفته بودند.

از لحاظ اقتصادی: تشویق نیروی انسانی، تشویق خانواده های مولد، تشویق کشاورزان با وام های غیر ربوی، کشف مخترعین و مبتکرین و مراقبت از اختراعات آنها گرچه آنها در دوران

حکومت سابق جنگجو بودند تا حدی که آنها بدلیل جنگ از نظر روانی رنج می بردند. همه ی آنچه که ذکر شد قبلا هیچ حضوری نداشتند و دنیا ما را مردمی نادان و فاقد صلاحیت می دانست، اما امروز ما در عزیزترین شرایط توانسته ایم پیشرفت کنیم، تولید کنیم، نوآوری داشته باشیم و خود را هدایت کنیم.

دشمنان یمن اکنون در چه وضعی هستند؟

دشمنان ما در این اواخر در حالت ذلت و ضعف و در سست ترین حالت قرار دارند. برای اینکه دشمن تمامی توان خود را از دست داده (نابود شده است) و اهداف آن ها محقق نشده است. و هر آنچه از فشار و طغیان دشمن زیاد می شود، مردم بیشتر با آنها مقابله می کنند و آنها در ورطه و گرداب جنایت هایی که انجام داده اند غرق می شوند و امکان خروج از آن را ندارند.

در سطح سیاسی: آنها (دشمنان یمن) دیگر بهانه ای برای توجیه ادامه ی تجاوزات خود ندارند زیرا همه از دروغ بودن بهانه ی آن ها مبنی بر اعاده ی مشروعیت و ایستادگی در برابر گسترش شیعیان ایران در یمن آگاه شده اند. اکنون آنها (دشمنان یمن) خود دچار تفرقه شده اند و در تفرقه زندگی می کنند.

از نظر اقتصادی: دشمنان مقدار عظیم و سنگینی هزینه کردند، چه با بمباران و محاصره ی یمن، چه آنچه که در ازای حفاظت به کشورهای استکباری پرداخت کردند، یا آنچه را که به سازمان هایی (بین المللی) پرداخت کردند تا در برابر جنایات و تجاوز علیه بشریت که توسط دشمنان صورت می پذیرد، سکوت کنند. این آنها را از نظر اقتصادی بسیار خسته کرد.

نقش سازمان به اصطلاح ملل در یمن چیست؟

میلیون ها قربانی یمنی نیاز فوری به غذا و نفت دارند و سازمان ملل با فریب کاری و نیرنگ علنا از نیرو های متجاوز دشمن جانبداری می کند.

آنچه که الان در یمن جریان دارد جلوگیری از تردد کشتی های نفت و غذاست که با توطئه ی سازمان های حقوق بشری برای نابودی کامل ملت یمن است.

این محاصره ی انجام شده از زمین، دریا و هوا برای تحقیر و کوبیدن ملت یمن، این حقیقت را از خیانت سازمان های حقوق بشر و قوانین کذب و دروغ آن آشکار می کند.

اگر چه با نگاه درست نسبت به موضوع سازمان ملل و قرائت دقیق تاریخ آن سازمان از زمان تشکیلش خواهیم یافت که همانا آن سازمان بزرگترین دروغگو در تاریخ است. و ملت ها را با حيله گری فریب می دهد و نظر آنان را تباه می سازد.

و به نفع نیروهای طاغوتی و استکبار آمریکایی جاسوسی می کند. و نهایتا هیچ موقع صاف و زلال بر خورد نکرده است. مثلا در دشمنی بر یمن برای آن هیچ جایگاهی به نفع قربانیان یمنی و ده ها هزار از زنان و کودکان بی گناه که به وسیله ی هواپیماهای سعودی و آمریکایی کشته شده اند قائل نیست.

و آنان در محاصره و زندانی جلوی چشم و دید و نظر جهانیان هستند که هیچ حرکتی بر علیه آن نیست و به آنان یاری نمی شود. بلکه القاعده و مزدوران تجاوزگر در البیضاء و مأرب را به نام کمک های بشر دوستانه با سلاح و تجهیزات نظامی تامین می کنند.

برمی گردیم به گذشته ی اتفاقات عربی، که صدها هزار نفر از قربانیان فلسطین وجود داشتند که هیچ خدمت انسانی به آنها نشده است. و یکبار جرائم و جنایت های دشمن علیه فلسطین محکوم نشده است. و اگر محکوم می شد و شرم و حیا رعایت می شد تعداد قربانیان در یمن کمتر و کمتر می شد.

در یمن تعداد قربانیان و قتل عام شده ها

که نیروهای دشمن و مزدوران خائن آن هر روز مرتکب می شوند همانا وحشتناک ترین قتل عام در دنیا است و یمن از خشکی و دریا و هوا محاصره شده است که آن بزرگ ترین جرم ارتکاب شده از طرف هیمنه ی آمریکایی در جهان می باشد و جرائم بیشتر و بزرگ تر و طویل المدت و پی در پی از شش سال پیش دشمن مرتکب شده که آن بزرگترین ورود در قتل عام است. ولی همانا این سازمان های جهانی حقوق انسان برایشان ابدا مهم نیست و به نفع نیروهای استعمارگر عمل می کنند. و این امر مورد اتفاق همه است. آمریکا خواستار توقف فعالیت مجرمانه ی خود در منطقه و جهان نبوده است، اما به آن و ابزار آن مشروعیت می بخشد، پول به دست می آورد و حساب خود را محاسبه می کند و از قربانیان به نام آنها سود می برد، به این معنی که مقدار خون ریخته شده محاسبه می شود تا فقط جلا (عربستان) در ازای سکوت به او پول بیشتری بدهد و این چیزی است که ما در تمام فعالیت های آن دیده ایم. و راست گفت خداوند که می فرماید:

«مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»



چمران روحی فراتر از این دنیای خاکی داشت

77

نویسنده: عادل قوی (از دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی تبریز)



خواهی همراهم گردی باید پروانه ای باشی که آماده است تا بال هایش را در شعله ی این شمع بسوزاند. این عرفان در عملش هم هویدا بود و اتفاقاً همین علی وارزندگی کردنش نیز تحمل کردنش را سخت می کرد و چپ و راست را وادار به تخریبش می کرد. آن قدری که چند روز

قبل از شهادت، می گوید: «خدایا دیگر نمی توانم تحمل کنم، دنیا دیگر جای من نیست... اجازه بده بروم.» شگی در این که دکتر چمران در تخصص خود سرآمد خاص و عام بود، نیست. اما هدف او از کسب علم و دانش چه بود؟ به قول خودش که من باید از نظر علمی برتر باشم تا مبادا دشمنان مرا از این راه طعنه بزنند! با این حال حضورش در دانشگاه به این هم ختم نمی شود چرا که می بینیم چه در داخل و چه در خارج، اسلام و شیعه را تبلیغ، از مظلومیت آن دفاع و با اسلام ستیزی رژیم شاه مبارزه می کند. اقامه ی نمازهای طولانی مدت در دانشگاه تهران برای قوت قلب به اقلیت نمازگزار دیگر در برابر توهین های احزاب کمونیستی دانشگاه یا تجمع در سازمان ملل در اعتراض به جنایات شاه که منجر به برخورد نیروهای امنیتی می شود، نمونه ای از آنهاست. همچنین بر روی محیط و دوستانش نیز اثر می گذاشت. آن ها را ترغیب می کند تا اطلاعات خود را از اسلام، سیاست و احزاب بالا ببرند،

سخنرانی کنند و در مقابل جریان های انحرافی مانند کمونیست قد علم کنند. برای همین هاست که امام خامنه ای می فرمایند: «دانشمند فیزیک پلاسما در کنار شخصیت تربیت دهنده ی نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق و آن ایمان قوی، می شود دانشمند و استاد بسیجی... مظهری که تربیت دانشگاهیان ما باید به آن سمت پیش رود... با چنین نگاهی به قله هاست که می

توانیم تا دامنه های بالارویم وان شالا با همت بلند قله ها را نیز فتح نماییم» بصیرت قطب نمایش در مسیر الی الله بود. تاجری ثروتمند را در نظر بگیرید که کالایش معنویت، توشه راهش علم و دانش و قافله ی همراهش، همان تشکیلات است. آیا این همه زحمت برای تدارک کاروانی بزرگ، برای سفری به درازای یک عمر، بدون مسیریابی درست نتیجه بخش است؟ حالا در مقابل تاجر فقیری که همه چیزش می لنگد ولی جهت درست را پیدا کرده است، به تدریج و لنگ لنگان بارش را می بندد، با چند نفر همسفر می شود و به سمت مقصد به راه می افتد و اتفاقاً همین بصیرت نیز راه پیش روی چمران روشن می کرد. حضورش در لبنان، با همه غلیظ فتنه همراه شد. راست و چپ، عوام و خواص، امام موسی صدر را آماج تهمت و توهین های بی جا قرار می دادند؛ چه در زمانی که همگان مقاومت فلسطین را ستایش می کردند ولی موسی صدر با برخی سیاست های آن ها مخالفت می ورزید و چه در زمانی که راست و چپ مقاومت فلسطین را عامل کشتار شیعیان لبنان می دانستند ولی موسی صدر به حمایت از آن ها برخواست. حتی کار به جایی رسید که مردم، اسرائیل را به گروه هایی مقاومت ترجیح دادند. در همه ی این احوالات، چمران در سایه ی ولایت موسی صدر، او را یاری می کند، مسائل را برای مردم تبیین می کند و با لاقول خودش هم در این تهمت ها سهیم می شود. در نهایت آنقدر به ولی خود نزدیک شد که کافی بود پلک بزند تا چمران تا تهش را

برود. برای همین می گوید، وقتی مسیحیان، لبنان را به خاک و خون می کشند و از اسرائیل می خواهند در برابر مقاومت فلسطین حمایتشان کند، همین چپی ها خفه خون گرفته اند. یا می گوید امام موسی صدر سعی دارد مقاومت را با همه ی ضعف و ترسی که دارد، از خواب غفلت بیدار کند. در درون ایران هم همین طور بود. قبل از بازگشتش می گفت، تنها آرزوی من این است امام خمینی را ببینم و همین را در عمل هم نشان داد. چرا که وقتی دولت بازرگان استعفا داد و ساختمان نسخت وزیری را ترک کرد، او ماند و گفت «من امام را تنها نمی گذارم، تا وقتی خودش از من بخواهد بروم.» در حالی که دوستیش با بازرگان، رفاقتی غریب به 30 سال است و اتفاقاً همین بازرگان بود که او را به موسی صدر معرفی کرد. با این وجود حزب بازی و دوستیش تا وقتی است که در خدمت جمهوری اسلامی قرار گیرد نه جمهوری اسلامی در خدمت حزب و فرد! نه تنها در امور داخلی بلکه نسبت به حیلۀ دشمن هم، بصیرت داشت. به عنوان مثال هنگامی که اکیپی از خبرنگاران خارجی سراغش می روند، می گوید «بروید با آقایان دیگر حرف بزنید من چیزی برای گفتن ندارم.» در واقع بینش قوی مذهبی او عاملی بود که از ملی گرایی و رای مذهب پرهیز نماید. بی دلیل نیست که امام خامنه ای در موردش می فرماید: «بینشی روشن و نگاه سیاسی کاملاً شفاف داشت... چون چراغی مه شکن در مه غلیظ فتنه» واقعا که چمران مصداق کار باید تشکیلاتی باشد، است. وقتی وارد لبنان شد، به شیعیان می گفت «مظلوم یعنی چه، بروید از هر راهی می توانید مبارزه کنید.» از آن ها می خواست تاریخ شیعه را مطالعه کنند و بفهمند چه سختی هایی کشیده اند. به آن ها اعتماد به نفس داد. کاری کرد زن شیعه هم تحصیلاتش را ادامه دهد و هم اسلحه دست گیرد. ایدئولوژی نه غزه نه لبنانی نداشت و اسرائیل را به عنوان دشمن قرآن که همگی زخم خورده ی آن هستیم، می دانست. محبتی قلبی نسبت به مردم آن دیار داشت. وقتی می دید کودکی در خاک و خل نشسته و گریه می کند، از ماشین پیاده می شد، صورتش را پاک می کرد، او را می بوسید و برایش اشک می ریخت. می

پرسیدند «مگر او را می شناختی؟» پاسخ می داد: «نه، ولی همین که می دانم شیعه ایست که هزار و سیصد و چند سال ظلم را به دوش می کشد، کافی است.» علمای ایرانی همچون شهید مفتاح و احمد خمینی که پای حرف هایش می نشستند را طوری متقاعد می کرد که می گفتند: «ما باید چکار کنیم، کجا باید بجنگیم!» به کسانی هم که از روی نفهمی مردم بی گناه را اعدام می کردند، خانه هایشان را آتش می زدند و حتی برای قتل او اقدام می کردند، امید داشت. می گفت: «دشمن باعث شده از خطوط منحرف شوند، امام موسی بهم یاد داده از همه استفاده کنم، هیچ کس را دست کم نگیرم و اجازه دهم باب شهادت به روی همه باز باشد.» این گونه دوست و دشمن را جذب خودش کرد. می گفتند: «دکتر مصطفی چشم ماست، قلب ماست، روح ماست.» بچه ها آنقدر به او علاقه داشتند که با افتخار عربی دست و پا شکسته ی او را حرف می زدند و بعده ها مانند او ریش می گذاشتند و به دور دست ها خیره می شدند. وقتی از آن ها می پرسیدند: «چرا دستش را می بوسید؟!» پاسخ می دادند: «مگر فرزند حق ندارد دست پدرش را ببوسد!» با چنین اخلاقیاتی تربیتشان می کرد. به بچه هایش در جبل عامل یاد داد روی پای خودشان بایستند تا محتاج کسی نباشند. خودش نیز مانند یک سرباز گمنام، همراه بچه ها ساختمان مدرسه را ساخت، برای تنوع غذایی شان کشاورزی کرد و برای کسب درآمدشان زمینه ی فن آموزی و قالی بافی را مهیا ساخت. به شخصه مکاتب مارکسیسم و ماتریالیسم را آموزش داد و در این حین تعلیمات نظامی را نیز به آن ها آموخت. عملاً او مدرسه ای انسان ساز را مدیریت می کرد. مدرسه ای که خروجی آن خود یک پا چمران باشد و در نتیجه ی این چمران ها، یک جامعه ی انسان ساز شد تشکیل شود. در واقع آن ها همچون ستون هایی در گوشه و کنار جنوب لبنان به سخنرانی و نشر مکتب شیعه پرداختند. یا مثلاً در نبعه لبنان که به چین شیعیان مشهور بود و با هر خمپاره مسیحیان، 6 نفر کشته می شدند، بارد و بدل کردن چند نامه گروهی از پزشکان را به آن جا آورد تا بیمارستان تاسیس کند، اندک

چمران روحی فراتر از...

آذوقه را بین مردم تقسیم می نمود و با ایجاد چندین سنگر در برابر حملات ایستادگی می کرد. چه بسا موفق هم می شد اگر خودی ها و احزاب کارشکنی و تفرقه به راه نمی انداختند. با همه ی این اوصاف به شیعیان لبنان می گفت، این دیار مال شماست و من هم مهمان شمایم. به هنگام ترک آن جا نیز با همان ساسکی که آمده بود، رفت. حال همین چمران تشکیلات محوری را که نماینده ی نظم است در جنگ های نامنظم و چریکی ایران نیز پیاده می کند. با همه ی این تفاسیر تشکیلات وقتی شکل می گرفت که چمران خودش وارد گود می شد. امام خامنه ای هم این نکته را اساس کار چمران می داند و می فرمایند: «حضور برای او اولویت داشت و این یعنی جایی که باید حاضر باشیم، غایب نباشیم.» بی جهت نیست که خود شهید چمران نیز در مناجات هایش می گوید: «خدایا تو خود شاهدهی که من هیچگاه از مرگ فرار نکرده ام و این مرگ بوده که از من گریخته است.» چند دقیقه قبل از اینکه هنگامه ی وصال فرا رسد و آرزوی دیرین شهادتش تحقق یابد، این چنین می نویسد: «ای حیات! با تو وداع می کنم، با همه ی مظاهر و جبروتت. ای پاهای من! می دانم که فداکارید، و به فرمان من مشتاقانه به سوی شهادت صاعقه وار به حرکت در می آید؛ اما من آرزویی بزرگتر دارم. به قدرت آهنینم محکم باشید. این پیکر کوچک ولی سنگین از آرزوها و نقشه ها و امیدها و مسئولیتها را به سرعت مطلوب به هر نقطه دلخواه برسانید. در این لحظات آخر عمر، آبروی مرا حفظ کنید. شما سالهای دراز به من خدمت ها کرده اید. از شما آرزوی منم که این آخرین لحظه را به بهترین وجه، ادا کنید. ای دست های من! قوی و دقیق باشید. ای چشمان من! تیزبین باشید. ای قلب من! این لحظات آخرین را تحمل کن. به شما قول می دهم که پس از چند لحظه همه شما در استراحتی عمیق و ابدی آرامش خود را برای همیشه بیابید. من چند لحظه بعد به شما آرامش می دهم؛ آرامشی ابدی! این لحظات حساس وداع با زندگی و عالم، لحظات لقای پروردگار و لحظات رقص من در برابر مرگ باید زیبا باشد.» ■



"نقشه سیاسی لبنان"



"تقسیمات استانی لبنان"



الجمهورية اللبنانية

- پایتخت: بیروت
- دین اکثریت: سنی و شیعه
- زبان رسمی: عربی
- جمعیت: حدود هفت میلیون
- واحد پول: لیره لبنان



بودن نظام سیاسی لبنان و شرایط ژئوپولیتیک آن باعث قوی بودن آن می شود؛ شاهد مدعی این افراد در آخرین مورد هم، سفر سعد حریری نخست وزیر مستعفی لبنان به عربستان برای دریافت کمک و بهبود شرایط لبنان بود که توسط خاندان سعودی گروگان گرفته شد و آشوب دیپلماتیک عجیبی فضای سیاسی غرب آسیا را در بر گرفت.

این توافق حاصل قرارداد طائف (۱۹۹۰) است که به جنگ‌های داخلی در لبنان پایان داد. تا قبل از این توافق سهم مسیحیان در قدرت سیاسی بیشتر از مسلمانان بود. به خاطر حساسیت‌های سیاسی و مذهبی طی ۹۰ سال گذشته، هیچ سرشماری رسمی از مردم لبنان به عمل نیامده است و تنها آمارهای غیررسمی مورد استناد قرار می‌گیرند. انتخابات پارلمانی هر چهار سال یک بار برگزار می‌شود و فرد معرفی شده از جانب حزب یا ائتلاف پیروز نخست وزیر خواهد شد. رئیس جمهور لبنان برای یک دوره ۶ ساله توسط پارلمان برگزیده می‌شود. اما این مسئله با تمدید یک دوره ۳ ساله ریاست جمهوری الیاس هراوی (۱۹۹۵) و امیل لحود (۲۰۰۴)، رعایت نگردید.

اگر دنبال کننده‌ی مسائل لبنان باشید، می‌دانید که این کشور روزهای بسیاری را به ناآرامی گذرانده و بحران‌های زیادی را پشت سر گذاشته و همیشه ضعف‌های خودش را در نظام سیاسی نشان داده است. اما برخی می‌گویند همین ضعف

(شیعه نشین) تشکیل شده است. لبنان جزو کشورهای حوزه دریای مدیترانه است و این یعنی از مزیت مرز آبی برخوردار است؛ با سوریه ۳۷۵ کیلومتر و با سرزمین‌های اشغالی ۸۰ کیلومتر مرز دارد. این مرزها نیز یکی دیگر از دلایل اهمیت لبنان هستند؛ چون لبنان با دو کشور همسایه است؛ یکی صهیونیستی و دیگری ضد صهیونیستی.

ساختار سیاسی لبنان

سیستم سیاسی در لبنان پارلمانی است. نظام پارلمانی در لبنان متأثر از وضعیت فرقه‌ای، اجتماعی و مذهبی خاص این کشور است. این سیستم به گونه‌ای طراحی شده است که تمامی اقوام و مذاهب در آن سهمی از قدرت سیاسی داشته باشند. بر طبق این توافق، رئیس جمهور از میان مسیحیان مارونی، نخست وزیر از میان مسلمانان سنی مذهب، رئیس پارلمان از بین شیعیان و معاون نخست وزیر از بین مسیحیان ارتدوکس انتخاب می‌شود. پارلمان لبنان دارای ۱۲۸ کرسی است که به طور مساوی بین مسیحیان و مسلمانان تقسیم شده است.

۱۹۴۳ به استقلال دست یافت. البته مرزهای آن پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و توسط فرانسه مشخص شد. ممکن است به گوشتان خورده باشد که مذاهب متعدد و مختلفی در لبنان وجود دارد؛ شاید برایتان جالب باشد که بدانید جغرافیای لبنان یکی از عوامل این تنوع مذهبی است؛ اما چطور؟ لبنان به دلیل وجود رشته کوه‌ها و مناطق صعب‌العبور، همیشه محل کوچ اقلیت‌های دینی و مذهبی بوده است که حکام زمان بر آنها سخت می‌گرفتند و آنها برای فرار از ظلم حکام، به لبنان و کوه‌های آن پناه می‌آوردند تا در امان بمانند. درصد بالایی شیعیان در ترکیب جمعیتی فعلی لبنان نشان دهنده‌ی اختناق و خفقان حاکم بر آنها در زمان‌های دور است و در نگاهی کلی ترکیب جمعیتی فعلی لبنان که به صورت رسمی از ۱۶ مذهب تشکیل شده است گواه این واقعیت است. بیروت، پایتخت لبنان است که نیمی از جمعیت کشور را در خود جای داده و از سه بخش شرقی (مسیحی نشین)، غربی (سنی نشین) و جنوبی [یا همان ضاحیه]

کشور ما یعنی ایران مربوط می‌شود بپردازیم و اطلاعات کسب کنیم تا اگر به لبنان یا اخبار لبنان توجه یا علاقه داریم با دید بازتری نسبت به آن نگاه داشته باشیم.

جغرافیا و ژئوپولیتیک لبنان

لبنان از ابتدا لبنان نبود و همیشه منطقه‌ای بود که جزو حاکمیت‌های بزرگ زمان خود به شمار می‌رفت؛ زمانی تحت حاکمیت امپراطوری‌های روم و ایران بود، زمانی تحت قلمرو حکومت اسلامی، امپراطوری عثمانی و در انتها تحت استعمار رژیم فرانسه بود که از سال

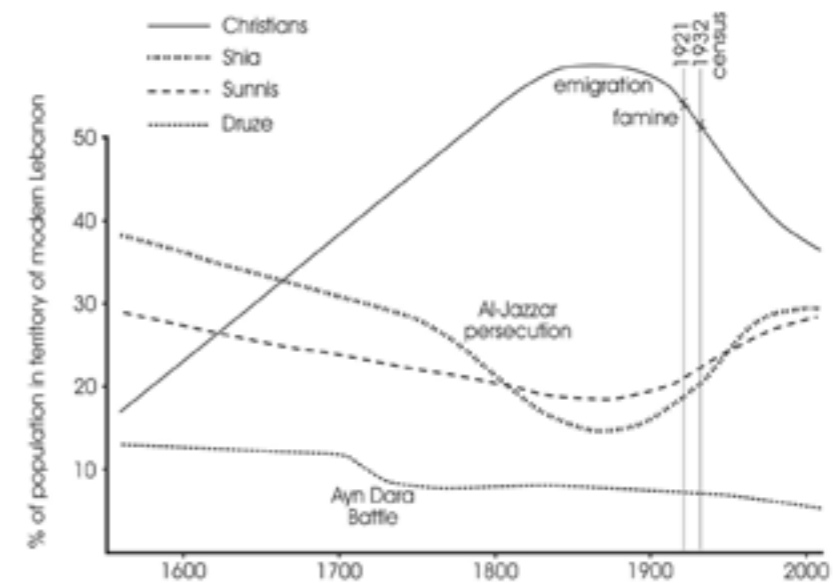
وقتی کلمه لبنان را میشنوید چه چیزی به ذهنتان می‌آید؟ عروس خاورمیانه یا ساحل مدیترانه؟ حزب الله یا حزب فالانژ؟ جنگ داخلی یا جنگ ۳۳ روزه؟ مسلمان یا مسیحی؟ اگر بخواهیم می‌توانیم همین‌طور موضوعات مورد اختلاف را ردیف کنیم و نام ببریم. مگر تمام می‌شود؟ چطور است که کشوری به کوچکی لبنان که سر تا تهش را با ماشین بروی ۳ ساعت نمیشود، این همه مسئله در خود جای داده و این همه اتفاق، در تقریباً ۸۰ سال پس از استقلال به خود دیده است. آن هم اتفاقاتی با تأثیرات جهانی! در این مقاله سعی میکنیم به مهمترین موضوعات لبنان از زمانی که به

لبنان



نویسنده: عرفان سپهری

Conjectured evolution of communal proportions of Lebanon's population, 1550 - 2011



"ترکیب جمعیتی لبنان"

ترکیب جمعیتی لبنان

همانطور که گفتیم در لبنان نظام پارلمانی است و کرسی‌های پارلمان لبنان به نسبت مساوی بین مسلمانان و مسیحیان تقسیم شده است. مردم اعضای پارلمان را انتخاب می‌کنند، رئیس پارلمان شیعه خواهد بود، پارلمان رئیس جمهور مسیحی را انتخاب می‌کند، سپس نخست وزیر سنی توسط رئیس جمهور انتخاب می‌شود و اعضای کابینه نیز با همین شیوه بر اساس تقسیم بندی قومیتی انتخاب می‌شوند.

نگاهی به آخرین آمار غیررسمی از ترکیب جمعیتی لبنان در سال ۲۰۱۱ می‌اندازیم؛ دو میلیون و پانصد و شصت هزار نفر مسلمان ساکن لبنان، یک میلیون و چهارصد و چهل هزار نفر مسیحی و حدود سیصد هزار آواره فلسطینی که جمعاً جمعیتی بالغ بر چهار میلیون و سیصد هزار نفر را تشکیل می‌دهند. تعداد جمعیت مسلمانان به صورت قابل توجهی از مسیحیان بیشتر است اما سهم مسلمانان از کرسی‌های مجلس با آنها برابر است. این سهم برابر ناشی از قرارداد طائف است که برای پایان دادن به جنگ‌های داخلی لبنان وضع شده است. (در مورد جنگ‌های داخلی صحبت خواهیم

کرد) اما چیزی که از این تقسیم قدرت می‌فهمیم این است که مسلمانان با وجود جمعیت بیشتر تعداد بیشتری از کرسی‌های مجلس را تصاحب نکرده‌اند، چون از نظر سیاسی مستضعف بودند. یکی از جلوه‌گاه‌های خصومت غربی‌ها با مسلمانان، ترکیب جمعیتی لبنان است. آنها به صورت رسمی چهارصد و پنجاه هزار اسیر فلسطینی را از کشورشان اخراج کردند و به لبنان فرستادند. سپس ادعا کردند جمعیت مسلمانان لبنان به خاطر مسلمانان فلسطینی، که خود طرفدار اخراج آنها بودند، جمعیت

مسلمانان را به اکثریت تبدیل کرده است [در حالی که طبق آمار اینطور نیست]. پس لبنان کشوری مسیحی است و مسیحیان باید قدرت اکثریت امور را در دست داشته‌باشند. نتیجه همین تفکر در قرارداد طائف نیز نمود پیدا کرده است.

کمی هم به جمعیت لبنان در طول تاریخ نگاه بیندازیم. به نمودار نگاه کنید؛

در زمان خلافت عثمانی به طرز شگفت‌آوری از درصد جمعیت شیعیان کاسته می‌شده و به درصد جمعیت مسیحیان اضافه می‌شد. به خصوص در قرن ۱۹ این امر شدت بالاتری به خود

گرفته‌بود. به نمودار دقت کنید. فکر می‌کنید چرا این اتفاقات افتاده است؟ امپراطوری عثمانی بر شیعیان سخت می‌گرفت اما بر مسیحیان نه! چرا؟ چون مسیحیان اهل کتاب بودند. از این رو درصد بالایی از جمعیت شیعیان تقیه کرده و خود را مسیحی معرفی می‌کردند تا توسط دولت عثمانی از دم تیغ نگذرند. حتما شنیده‌اید که مسیحیان لبنانی به محب امام علی (ع) بودن شهرت دارند؛ جرج جرداق مسیحی که کتابی در مدح حضرت علی (ع) نوشته است مسیحی است. همچنین میشل عون، رئیس جمهور مسیحی در اظهارنظری تعجب برانگیز خود را اصالتاً یک شیعه و محب اهل بیت خوانده است.

امام موسی صدر

نام امام موسی، امید و تحرک را در مردم لبنان زنده می‌کرد؛ روی نامش قسم می‌خوردند و احترامش می‌کردند. این روحانی با ذکاوت ایرانی، با دل و زندگی مردم لبنان چه کار کرده‌بود که همه عاشقش شدند؟ امام موسی صدر قطعاً یکی از پدیده‌هایی است که باید همراه با بررسی لبنان مورد بررسی قرار بگیرد. دکتر صادق طباطبایی، خواهرزاده امام موسی، در خاطراتشان می‌گویند: ایشان متولد سال ۱۳۰۷ بود و هنگام استقرار در نداشت. به گفته‌ی لبنان ۳۱ سال بیشتر تمام رفقا و معاصرینش، مجتهد مسلم بود. پدر مرحوم می‌گفتند: «ایشان [امام موسی صدر] به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌بودند و قوی‌تر از اغلب آقایان مرحوم آیت‌الله مراجع امروز هم بودند. موحد ابطحی هم گفته‌اند از نظر قوه و ملکه‌ی اجتهاد، من او را مجتهد می‌دانستم. در این باره می‌توانید نظر علمای حوزه را که با ایشان هم‌عصر بخوانید و ببینید که همه‌ی آنها بوده‌اند بالاتفاق به این نکته اشاره کرده‌اند. علاوه

جدید و دانشگاهی، در بر تحصیلات رشته‌ی حقوق اقتصاد به زبان فرانسه نیز توجه است که آشنایی داشت. جالب ایشان اولین روحانی و یک شخصیت رفت و به حوزوی بود که به دانشگاه تهران اصطلاح، علوم جدید را فراگرفت. به مطلع همین دلیل از علوم و معارف جدید بود و با زندگی و افکار روشنفکران و مکاتب جدید آشنایی داشت.» قبل از اینکه امام موسی صدر تصمیم بگیرند اقامت دائم در لبنان داشته‌باشند، برای دیدن عموزاده‌هایشان سفری به صور می‌کنند. در همین سفر خدمت علامه می‌رسند که در آن زمان شرف‌الدین عهده‌دار قیادت شیعیان لبنان بودند. در موسی صدر همین سفر علامه به امام بسیار علاقمند می‌شوند. و این روحانی جوان و خوش‌سیما را برای رهبری شیعیان لبنان پس از خود مناسب می‌بینند. و از آقای صدر می‌خواهند که به لبنان بیایند. آقای صدر برای همیشه در اواخر سال ۱۳۳۸ شمسی، زمانی که به علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین تازگی مرحوم شده بود، بار دیگر به لبنان می‌رود. آن مرحوم در وصیتنامه خویش



آقای صدر را به عنوان جانشین خود نیز برای رهبری شیعیان لبنان معرفی کرده ایشان خواسته‌بود در لبنان بود. و از اقامت کند. مرحوم آیت‌الله بروجردی هم استقبال کردند. در همین از این موضوع سفر، بستگان مرحوم شرف‌الدین و مردم ایشان اصرار می‌کنند شیعیان لبنان به که در این کشور بماند. دای جان هم پس از اینکه فقر مادی و عقب‌ماندگی شیعیان اقامت در لبنان را می‌بینند، تصمیم به می‌گیرند. با آنکه اگر دای جان به سنت حوزه عمل می‌کردند و در حوزه می‌ماندند، با توجه به هوش و ذکاوت و قوه درک ایشان، قطعاً از مراجع بزرگ و اول می‌شدند. طراز

از ابتدای تشکیل لبنان و همزمان با آن، دست اندازیه‌های اسرائیل به خاک و مناطق شیعه نشین لبنان، شیعیان این کشور جزو شهروندان درجه ۳ و ۴ حساب می‌شدند و به معنای واقعی کلمه مستضعف بودند. مردان شیعه بیکار بودند یا کارگر و برخی زنان شیعه از شدت فشارهای زندگی روی به تن‌فروشی می‌آوردند تا جایی که به این عمل قبیح

مشهور شده بودند. امام با ورود به این فضا و بررسی‌های شبانه‌روزی، مشکلات جامعه شیعه را با پوست و گوشت خود حس کرد، متأثر شد و تصمیم به اصلاح جامعه‌ی شیعه و بازگرداندن عزت آنان گرفت؛ امام به صورت دوره‌ای و متعدد به شهرها و روستاهای شیعه‌نشین سر می‌زد و به حل مشکلات آنها می‌پرداخت؛ گاهی امام تنها در یک سال بیش از ۱۵۰ بار به یک روستا سر می‌زد. این تلاش امام بود که شیعیان لبنانی را از استضعاف مالی و اقتصادی و فکری نجات داد.

امام در لبنان بود اما به قدری کارهایش تاثیرگذار و شخصیت او مهم شده بود که ساواک نیز از ایشان گزارش تهیه می‌کرد؛ توجه شما را به یک نمونه از این گزارش‌ها جلب میکنم: «سید موسی صدر که روحانی است، موقعیت عجیبی در لبنان برای خود کسب نموده است که می‌توان گفت صدر یعنی قلب بیروت و قلب ملت لبنان، مردم لبنان امکان ندارد که از دستورات صدر سرپیچی کنند، هنگامی که او از لبنان خارج و یا وارد لبنان می‌شود تمام رجال بیروت به استقبال او حاضر می‌گردند. مشارالیه در بیروت از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار است که مافوق قدرت رئیس‌جمهور لبنان می‌باشد. در تمام جراید لبنان همه‌روزه عکس موسی صدر دیده می‌شود و تمام مغازه‌های بیروت و بازارهای بزرگ چه در داخل و چه در خارج مغازه عکس بزرگی از موسی صدر در آنها دیده می‌شود. در بیروت محلی است که به نام قصر موسی صدر معروف است. چنانچه فردی سوار اتومبیل‌های مسافربری شود و به راننده بگوید قصد رفتن به قصر موسی را دارد با احترام به آن محل می‌برند. بنا به اظهار یکی از رانندگان تاکسی، موسی صدر صاحب بزرگ‌ترین قدرت در لبنان می‌باشد. بنا به دستور موسی صدر مغازه‌ها روزهای جمعه تعطیل است و حتی صدر دستور داده بایستی اذان شیعه در رادیو خوانده شود. صدر مؤسسات بزرگی در بیروت برپا کرده است. او رئیس مجلس شیعه در بیروت است و لقب امام به وی داده‌اند و حتی رئیس‌جمهور لبنان از صدر خوف و وحشت دارد و به او پیشنهاد رئیس‌جمهوری کرده است. تمام قوای لشگری و کشوری و ملت لبنان فدائی موسی صدر هستند و او صاحب جان و



مال و ناموس ملت لبنان است، امکان ندارد صدر دستوری صادر کند و آن دستور فوراً اجرا نشود. بنا به اظهارات راننده‌ی مورد بحث، قدرتی بالاتر از قدرت موسی صدر در بیروت دیده نمی‌شود، هر آن اراده کند با هواپیما به هر نقطه‌ای از جهان مسافرت می‌کند و با تشریفات خاصی از او استقبال به عمل می‌آید. ضمناً هر موقع راننده‌ی تاکسی می‌خواست نام موسی صدر را ببرد بسم الله میگفت و با چه احترام خاصی از او نام می‌برد. بطور کلی موسی صدر یعنی لبنان و لبنان یعنی موسی صدر.»

امام عزت را به شیعیان لبنانی برگرداند. تشکیل مجلس اعلای شیعیان لبنان و ریاست آن، تأسیس جامعه‌ی زنان [که از جمله فعالیت‌های آن تأسیس مدرسه پرستاران و کمک به پرستاران، تشکیل کلاس‌های مبارزه با بی‌سوادی، تأسیس کودکستان، مدرسه‌ی نمونه برای دختران، مدرسه‌ی تربیت خانه‌داری و آموزش خیاطی، کمک‌های اولیه و دفاع غیرنظامی]، تشکیل ده‌ها جمعیت خیریه و مؤسسات فرهنگی و آموزشی [که حاصل تشکیل این جمعیت‌ها توسط امام، کسب اشتغال و خودکفایی اقتصادی هزاران خانواده‌ی کم‌درآمد و بی‌بضاعت و همچنین کاهش درصد بی‌سوادی، رشد فرهنگ عمومی و اجرائی شدن صدها پروژه عمرانی در حال احداث در مناطق محروم لبنان شد]، تشکیل حرکة‌المحرومین، تشکیل مجلس جنوب پس از حمله اسرائیل به مناطق جنوب

لبنان، تشکیل جنبش امل برای مقابله با تجاوزات اسرائیل به مناطق جنوب و ایجاد مراکز آموزشی از اقدامات شاخص امام موسی صدر هستند.

بنیاد امام موسی صدر هم اکنون توسط خواهر ایشان در لبنان فعال است و به فعالیت‌های گسترده خود ادامه میدهد.

جنگ داخلی لبنان

سال ۱۹۷۵ میلادی سال آغاز جنگ داخلی در لبنان است. این جنگ از سال ۱۹۷۵ میلادی آغاز و تا ۱۹۹۰ یعنی ۱۵ سال ادامه یافت. تأثیرات این اتفاق، مهم و گسترده بود، و نه لبنان که فلسطین و کل منطقه را تحت تأثیر قرار داد.

علل شروع جنگ داخلی:

- حضور سازمان‌های فلسطینی در لبنان و مسئله حاکمیت دولت لبنان و درگیری‌های میان سازمان‌های فلسطینی و ارتش لبنان. این درگیری‌ها به امضای موافقتنامه‌ی قاهره بین ارتش لبنان و مقاومت فلسطین در سال ۱۹۷۰ میلادی انجامید.
- حرکت انقلابی، اسلامی و مردمی امام موسی صدر. ایشان برای احقاق حقوق محرومین و مبارزه با مراکز قدرت اقتصادی و فئودالیسم سیاسی، تظاهرات گسترده‌ای در شهرهای بعلبک، با حضور ۷۵ هزار مسلح، و صور، با حضور ۱۵۰ هزار مسلح، به راه انداخت و دولت لبنان را با این تظاهرات تحت فشار قرار داد.

دولتمردان لبنان و فئودال‌ها از قدرت گرفتن و محبوبیت امام صدر در میان شیعیان و سنی‌ها و مسیحی‌ها نگران بودند. وقتی شخصی چنان قدرتی به دست آورد که قابل مقایسه با هیچ قدرت دیگری در لبنان نباشد، بالطبع، منافع قدرت‌های سیاسی و مالی در داخل لبنان را تهدید خواهد کرد. فئودالیسم سیاسی شیعه و سنی و مسیحی در مقابل ملت و محرومینی که امام موسی صدر توانسته بود گرد خود جمع کند، متحد بودند. به



همین سبب، در سال ۱۹۷۴ میلادی احزاب مسیحی مانند کتائب و احرار اقدام به خرید اسلحه کردند و به جوانان آموزش نظامی دادند و میلیشیا ایجاد کردند. طبیعتاً، وقتی حزبی سیاسی، میلیشیا تأسیس می‌کند، یعنی درصدد عملیات خشونت‌بار و درگیری‌های مسلحانه است. سازمان‌های فلسطینی نیز به بهانه مقاومت در برابر اسرائیل [که طبق قانون لبنان مشکلی نداشت] مسلح بودند و هم‌پیمانان لبنانی خود را نیز مانند احزاب کمونیست، ناسیونالیست و سوسیالیست را مسلح می‌کردند. علاوه بر اینها، توطئه‌های اسرائیل نیز وجود داشت؛ زیرا با خروج مصر از جبهه‌ی مقاومت [با امضای پیمان کمپ دیوید توسط انورسادات]، اسرائیل همه‌ی توانایی خود را برای ضربه‌زدن به جبهه‌ی شرقی به کار برد. مهم‌ترین نقطه در جبهه‌ی شرقی، لبنان و سازمان‌های فلسطینی و سوریه بود. بنابراین، نمی‌توان نقش اسرائیل را در برافروختن آتش جنگ داخلی لبنان نادیده گرفت. این عوامل مانند بشکه‌های باروتی بودند که برای شعله‌ور شدن نیاز به جرقه داشتند.

روز واقعه: در یکی از کلیساهای منطقه عین‌المانه، مراسم عروسی بود. اتومبیلی با مسلسل این افراد را به رگبار گلوله

می‌بندد و فرار می‌کند و تا به امروز درباره‌ی این اتومبیل اطلاعاتی وجود ندارد. جوانان حزب فلائز که قدرت داشتند، با خشم و عصبانیت و با اسلحه بیرون می‌آیند و مسلمانان را متهم اصلی می‌دانند. بعد از ظهر همان روز در استادیوم ورزشی در غرب بیروت مسابقه‌ی فوتبالی بود و بسیاری از فلسطینی‌ها از اردوگاه‌های مختلف برای تماشای بازی فوتبال به این استادیوم آمده بودند. پس از پایان بازی، همه‌ی آن‌ها سوار اتوبوس می‌شوند تا به اردوگاه‌های خود بازگردند. یکی از این اتوبوس‌ها از مقابل همین کلیسا که دو ساعت قبل به رگبار بسته شده بود، با پرچم فلسطین و لبنان و سر دادن شعار عبور می‌کند. جوانان حزب فلائز که بسیار عصبانی بودند، آن‌ها را به رگبار گلوله می‌بندند و عده‌ی بسیاری کشته می‌شوند. این خبر بازتاب بسیاری پیدا می‌کند. پس از این ماجرا فلسطینی‌ها آماده می‌شوند و با سلاح‌های خود به منطقه شیباح و اردوگاه‌ها می‌آیند و مسیحی‌ها در مقابل آن‌ها قرار می‌گیرند و جنگ از همین جا در روز ۱۳ آوریل ۱۹۷۵ شروع می‌شود. این درگیری در روزهای اول با سلاح‌های سبک مانند هفت تیر و مسلسل بود. اما به مرور سلاح‌های سنگین مانند آرپیچی و خمپاره‌انداز ۶۰ میلی‌متری و ۸۱

میلی متری و توپخانه و تانک نیز به کار گرفته شد. فقط کسی از هلی کوپتر و هواپیما استفاده نکرد. بنابراین، بیروت به دو بخش تقسیم شد.

آن زمان در مورد اینکه طرفین این جنگ را چه کسانی بخوانیم، بحث بود. اگر می‌گفتیم جنگ میان مسیحیان و مسلمانان است نشان‌دهنده ی جنگ مذهبی بود، در حالی که این‌گونه نبود. اگر می‌گفتیم جنگ میان راست‌گرایان و چپ‌گرایان است، نشان می‌دادیم که جنگ ایدئولوژیک است و باز هم تلقی نادرستی بود. بعضی معتقد بودند جنگ میان راست‌گرایان مسیحی و چپ‌گرایان مسلمان است. دست‌هایی در کار بود تا لبنان و بیروت تجزیه شوند، زیرا در آن زمان بحث مسیحی و مسلمان نبود و بسیاری از مسلمانان در بخش مسیحی‌نشین، و مسیحیان در منطقه مسلمان‌نشین ساکن بودند. اما پس از این درگیری‌ها، مسیحی‌ها در بخش مسلمان‌نشین و مسلمانان نیز در بخش مسیحی‌نشین احساس امنیت نمی‌کردند و مجبور شدند که خانه خود را رها کنند. این امر قرینه‌ای برای طرح تجزیه بود.

فالانژیست‌ها مسلمانان منطقه مسیحی را تهدید می‌کردند که از آن منطقه خارج شوند، ولی در بخش مسلمان‌نشین کسی مسیحیان را تهدید نمی‌کرد. زیرا مسلمانان و سازمان‌های جناح چپ نمی‌خواستند که این جنگ مذهبی تلقی شود. کسی این جنگ را مذهبی می‌نامید که می‌خواست از مذهب به سود اهداف سیاسی خود استفاده کند. بنابراین، مشاهده شد که جنگجویان مسیحی از طریق عوامل خود، خانه‌های مسیحی در منطقه ی مسلمان‌نشین را منفجر می‌کردند تا آنان مجبور به ترک آن منطقه شوند. این اقدام مانند اقدام صهیونیست‌ها در اروپا برای کوچ دادن یهودیان به فلسطین بود. در آغاز تاسیس دولت اسرائیل، بسیاری از یهودی‌ها حاضر به ترک اروپا نبودند. به همین دلیل، دست‌های پنهانی آن‌ها را تهدید و خانه‌هایشان را منفجر می‌کرد. حتی دلایلی مبنی بر تبانی صهیونیست‌ها با هیتلر برای قتل عام یهودیان وجود دارد. آن‌ها در صدد بودند که یهودیان ساکن اروپا احساس ناامنی کنند و وادار به ترک اروپا شوند.

در این سال‌های خون و آتش و ویرانی،

۶۴ | بسیج دانشجویی دانشگاه تبریز

آنقدر اختلافات زیاد شد که دیگر همه ی جریان‌ها و گروه‌های سیاسی و دینی در گرداب کشتار و انتقام گرفتار شده‌بودند. چندین کشور هم با حمایت از حزب و گروهی پایشان به جنگ در لبنان کشیده شده بود. از سویی بخش‌هایی تحت تصرف ارتش سوریه [که تحت توافقی میان لبنانی‌ها و جامعه عرب بود] بود و جنوب لبنان در اشغال رژیم صهیونیستی. از سوی دیگر، پس از پایان ریاست جمهوری «امین الجمیل» در سال ۱۹۸۸ به دلیل شدت اختلاف‌ها، پارلمان لبنان قادر به انتخاب رئیس جمهوری نبود. الجمیل قدرت را به جای واگذاری به نخست وزیر، به «میشل عون» فرمانده وقت ارتش تحویل داد و همین به اختلاف‌ها دامن زد. میشل عون جنگی را موسوم به «آزادسازی» لبنان از سوریه آغاز کرد و با گروه‌هایی مانند نیروهای لبنانی، جنبش امل، سوسیالیست‌های ترقی‌خواه درگیر شد و تخریب گسترده‌ای در مناطق شرقی بیروت به وجود آمد و ساکنین آن آواره شدند. در این اوضاع عراق که از عون حمایت می‌کرد به کویت حمله‌ور شد. جامعه جهانی تحرك خود را برای پایان جنگ در لبنان افزایش داد. در این راستا نمایندگان مجلس لبنان با حضور در «طائف» عربستان سعودی، توافقی را امضا کردند [که به قرارداد طائف معروف شد و] به نوعی آغازی بر پایان جنگ داخلی بود. در این توافق لبنانی‌ها طی يك میثاق ملی قرار شد قدرت را بین همه طرف‌ها تقسیم کنند. در مارس ۱۹۹۱ نیز قانون عفو عمومی به تصویب رسید که همه مرتکبین جنایت در جنگ داخلی بخشوده شدند و فرایند سیاسی در لبنان از سر گرفته شد.

جنبش امل

در سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۷۰ میلادی، هر یک از احزاب و گروه‌های لبنانی برای خود ارتشی نظامی داشت ولی چون عاری از انگیزه و آرمان دینی و مذهبی بود، در برابر تهدیدهای نظامی کشورهای دیگر، کارایی لازم را نداشت. بعلاوه هر یک از این گروه‌های نظامی، خود عاملی برای درگیری‌های قومی و مذهبی و قبیلگی بود. بنابراین برای ایجاد امنیت داخلی و خارجی لبنان، تأسیس یک سازمان نظامی قومی،



ضروری به نظر می‌رسید. سازمانی که افراد آن با داشتن آگاهی‌های سیاسی، مذهبی و نظامی، پاسدار مرزهای عقیده و نظام باشند. سید موسی صدر، در ۲۰ ژانویه ۱۹۷۵ مردم لبنان را به تشکیل سازمان نظامی متحدی دعوت کرد. از این تاریخ، پایه‌های یک سازمان نظامی به نام «افواج مقاومت لبنان» یا همان امل پی‌ریزی شد.

جنبش امل قدیمی‌ترین تشکل سیاسی شیعی در لبنان و ادامه حرکت مردمی لبنان که در اوایل دهه ۱۹۷۰ توسط امام موسی صدر و برای دفاع از شیعیان لبنان و مقابله نظامی با رژیم صهیونیستی شکل گرفت. رهبری این جنبش، از ابتدای تشکیل بر عهده امام موسی صدر و بعد از وی، شهید مصطفی چمران و از سال ۱۹۷۹ نبیه بری بود.

جنبش امل پس از پنج ماه از تأسیس، در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۵ با یک چالش مستقیم در قلب بیروت روبرو شد. به دستور بشیر جمیل، نایب رئیس شبه نظامیان فالانژ، گروه‌های مسلح، بندرگاه و بازارهای تجاری بیروت را به تصرف خود درآوردند و به کشتار شهروندان پرداختند. در این کشتار بی‌رحمانه، ۳۰۰ تن شهید و بیش از ۱۰۰۰ تن زخمی شدند. جو ترس و وحشت آن چنان بر کشور حکم فرما شد که جنگ ناپیوسته به جنگ جنون‌آمیزی بدل گشت و از همان روز گروگان‌گیری، انداختن اجساد زیر پل‌ها و حتی مُثله کردن اجساد صورت گرفت. پس از این واقعه، امام موسی صدر، این روز را پایان خط گفتگو با حزب فالانژ دانست. بدین ترتیب، امل، ناخواسته از طرف‌های درگیر در جنگ داخلی شد؛ زیرا در این جنگ به دفاع از محرومان تمام لبنان برخاست. مخصوصاً پس از اینکه اهداف فالانژها مبنی بر تسلط بر کشور از

طریق جنگ فرقه ای فاش شد. فالانژها برای پاک‌سازی مناطق تحت سیطره خود، مسلمانان را که اغلب شیعه بودند از آن مناطق اخراج کردند.

در جریان عملیات الجلیل و حمله به بیروت توسط صهیونیست‌ها، جنبش امل همراه با دیگر گروه‌های لبنانی به مذاکرات با اسرائیل در قالب هیئت نجات ملی پیوست. این حرکت باعث شد که تعداد زیادی از شیعیان از امل جدا شوند و حزب‌الله پس از چند سال به عنوان نتیجه‌ی این انشعاب تشکیل شود. البته اختلافات بین این دو نهاد زمان زیادی به طول نینجامید و به گفته سید حسن نصر الله با راهبری و هدایت امام خامنه‌ای اختلافات کنار گذاشته شد و این دو قدرت در لبنان بار دیگر با یکدیگر متحد شدند که ثمره همین اتحاد، پیروزی لبنانی‌ها بر صهیونیست‌ها در جنگ ۳۳ روزه و تاثیرگذاری بیشتر آنها بر فضای سیاسی لبنان بود.

حزب الله

همان طور که گفتیم حزب‌الله نتیجه‌ی انشعاب در جنبش امل پس از امام موسی صدر و شهید چمران بود که در سال ۱۹۸۲ تأسیس شد. این حزب، در دو سال ابتدایی تشکیل، فعالیت‌های مخفیانه‌ای علیه اشغالگران صهیونیستی انجام می‌داد؛ ولی در سال ۱۹۸۵ طی بیانیه‌ای رسمی، ایدئولوژی و استراتژی خود مبنی بر مقابله با اسرائیل [که تا آن زمان بیش از نیمی از لبنان را به طورکامل اشغال کرده بود] را رسماً اعلام داشت.

روابط حزب‌الله با ایران بسیار عمیق است. اعضای حزب‌الله حتی قبل از تشکیل رسمی این گروه به طور مرتب با مقامات کشورمان به خصوص امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای که در آن زمان رئیس‌جمهور بودند، دیدار داشتند و از آنها رهنمود می‌گرفتند و کشور ما هم به فرمان امام خمینی توسط سپاه به ایشان کمک‌های مستشاری می‌داد؛ شاید بتوان گفت بخشی از حزب‌الله فعلی، نتیجه‌ی تلاش‌های سردار رشید، حاج احمد متوسلیان و سردار شهید، محمد ابراهیم همت است. روابط حزب‌الله و ایران به حدی نزدیک است که اولین کنگره‌ی سراسری حزب‌الله در



لبنان به خودی خود کشوری مهم محسوب می‌شد و اتفاقات آن در فضای منطقه‌ای ضریب می‌گرفت، با سید حسن نصر الله و پیروزی‌های او در برابر متجاوزین اسرائیلی، حزب‌الله به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شد و میان مردم لبنان از تمام اقشار به محبوبیت بالایی دست یافت.

اسرائیل در تجاوز تسویه حساب در سال ۱۹۹۳ کوشید توان تسلیحاتی حزب‌الله را از بین ببرد اما نیروهای مقاومت علاوه بر شلیک گسترده‌ی موشک‌های کاتیوشا به شهرک‌های صهیونیست‌نشین شمال فلسطین، سی رشته عملیات نظامی را در طول هفت روز علیه تجاوزگران انجام داد که بعضی از آن‌ها بیش از ۱۰ موقعیت نظامی دشمن را در آن واحد مورد هدف قرار می‌داد و اسرائیل به خواست خود نرسید.

اسرائیل یک بار دیگر در سال ۱۹۹۶ برای نابودی حزب‌الله وارد عمل شد که در نهایت مجبور شد با حزب‌الله به توافق برسد و به صورت کتبی بپذیرد که به غیر نظامیان حمله نکند و در رویارویی نظامی، صرفاً با نیروهای مقاومت درگیر شود. همین نکته حزب‌الله را قادر ساخت تا بتواند بدون این که اسرائیل بهانه‌ای برای حمله به مردم داشته باشد، به نیروهای اشغالگر اسرائیلی حمله کند.

حزب‌الله در دوره رهبری نصرالله از سال

تهران تشکیل گردید و اعضای شورای رهبری حزب‌الله از طریق رأی‌گیری و انتخابات عمومی در درون کادرهای حزبی، انتخاب گردیدند. شیخ صبحی طفیلی به عنوان دبیرکل، شیخ نعیم قاسم قائم مقام، سید حسن نصرالله ریاست شورای اجرایی و محمد فینیش ریاست دفتر سیاسی انتخاب شدند.

در بهار ۱۹۹۱م، کنگره‌ی دوم حزب‌الله تشکیل گردید. در این کنگره سید عباس موسوی به عنوان دبیرکل جدید این حزب انتخاب شد. سید عباس موسوی، کمتر از یک سال بعد از انتخاب او، در مسیر برگشت از مراسم هشتمین سالگرد شهادت شیخ راغب حرب توسط بالگردهای رژیم صهیونیستی ترور شد و به همراه همسر و فرزندش به شهادت رسید. شورای حزب‌الله، روز بعد از شهادت سید عباس موسوی، طی نشست، سید حسن نصرالله را به اتفاق آرا به عنوان دبیرکل حزب‌الله تعیین کرد و از آن پس سید حسن نصرالله با نشان دادن توانایی‌های خود، به اتفاق آرا دبیر کل حزب‌الله باقی‌مانده است.

اگر می‌خواهید در مورد زندگی شخصی سید حسن نصرالله، ارتباط او با سید عباس موسوی، چگونگی ترقی او در جنبش امل و حزب‌الله و اتفاقات و شخصیت‌های مهم لبنانی آشنا شوید به شما پیشنهاد میکنیم کتاب «سید عزیز» را مطالعه کنید.

۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ بیش از ۹۰ عملیات سنگین را علیه نیروهای اسرائیلی اجرا کرد. آمار بالای تلفات انسانی و مالی این حمله‌ها باعث شد که نیروهای اسرائیلی ابتدا از جزین و سپس از جنوب لبنان عقب نشستند و لبنان از اشغال اسرائیل خارج شد و فقط مزارع شبعا در اشغال اسرائیل باقی ماند.

اگر بخواهیم در فضای میدانی و خارج از تهدیدهای رسانه ای به قدرت حزب الله نگاهی بیندازیم، می‌توانیم تهدید به تلافی حزب الله و انتقام آنها از اسرائیل به خاطر حملات هوایی به مواضع نیروهای مقاومت را ذکر کنیم که در آخرین مورد نیروهای اسرائیلی پس از تهدید سید حسن نصرالله، پنج کیلومتر از مرز خود عقب نشینی کرد و خبرنگار لبنانی در گزارشی تصویری خروج خود از خاک لبنان و ورودش به خاک سرزمین های اشغالی را اعلام کرد. این گزارش از این جهت مهم است که اسرائیلی‌ها به خاطر تهدیدات شدید امنیتی که حزب الله به آنها تحمیل کرده است، بر روی مرزهای خود سرمایه گذاری زیادی کرده‌اند و تمام مرز آنها با لبنان متراکم از چندلایه سیم خاردار پیشرفته، چند لایه انواع مین و تکنولوژی‌های تشخیص حرکت است. پس این اتفاق مهمی است که با یک تهدید نیروهای نظامی یک رژیم [که خود را جزو قوی ترین ارتش‌ها می‌دانند و به طور مستقیم توسط آمریکا حمایت می‌شود] حدود پنج کیلومتر از مرز خود عقب نشینی کنند.

حزب الله برای اولین بار در سال ۱۹۹۲ در انتخابات لبنان شرکت کرد و ۱۲ کرسی کسب کرد. در سال ۱۹۹۶، ۱۰ کرسی و در سال ۲۰۰۰، ۸ کرسی از ۱۲۸ کرسی مجلس لبنان را به دست آورد و در انتخابات عمومی سال ۲۰۰۵ در سطح کشور به تنهایی ۱۴ کرسی و در جنوب لبنان تمام ۲۳ کرسی را در ائتلاف با جنبش امل کسب نمود و برای اولین بار محمد فنیش را به عنوان وزیر آب و انرژی به کابینه فرستاد.

در سال ۲۰۰۵ همزمان با ترور رفیق حریری، التهاب گسترده‌ای در عرصه سیاسی لبنان پدید آمد که نتیجه آن دسته بندی‌های جدید دو قطبی فراتر از الگوهای مذهبی سابق در کشور بود. این تغییرات در نوع خود بی‌سابقه بود. گروه



۸ مارس در پی گردهمایی سال ۲۰۰۵ حزب الله در بیروت و بدنال مخالفت با خلع سلاح این گروه، مقاومت اسلامی، حمایت از سوریه و مقاومت در برابر اسرائیل شکل گرفت. جبهه‌ی متحدی که برگرفته از حزب الله، حزب امل و حزب مسیحی آزاد بود و بعدها جریان‌های دیگری نیز به آن اضافه شدند. همزمان با این ترور و با کمک کشورهای چون آمریکا، فرانسه، عربستان سعودی و مصر، جریانی با نام ۱۴ مارس در درون لبنان شکل گرفت که خواستار خروج سوریه از لبنان و خلع سلاح مقاومت شد.

البته در طی این سالها این دسته‌بندی‌ها تا حدودی تغییر کرده است اما به طور کلی می‌توان گفت که جریان المستقبل (سنی)، حزب الکتائب و نیروهای لبنانی (مسیحی) و جریان سوسیالیست ترقی خواه لبنان (دروزی) اصلی‌ترین گروه‌های طرفدار جریان ۱۴ مارس و جنبش امل و حزب الله لبنان (شیعی)، جریان آزاد ملی لبنان (مسیحی)، جماعت اسلامی لبنان و جنبش توحید اسلامی (اهل تسنن) و حزب دموکرات لبنان (دروزی) عضو ۸ مارس هستند.

همچنین نتایج آخرین انتخابات لبنان نشان داد که حزب الله لبنان و متحدانش در مجموع کرسی‌های بیشتری را بدست آورده‌اند. این در حالی است که حزب سعد حریری یک سوم کرسی‌هایش را در این انتخابات از دست داده است. هر چند

جنگ ۳۳ روزه

اگر بگویم جنگ ۳۳ روزه سرنوشت منطقه‌ی غرب آسیا را تغییر داد حرف بیهوده‌ای نزده‌ایم. در سپتامبر ۲۰۰۱ برج های دو قلو مورد اصابت قرار گرفتند و ماشین جنگ افروزی آمریکا در غرب آسیا روشن شد. آمریکا به عراق و افغانستان حمله کرد و حدود ۲۰۰ هزار نیروی نظامی در سراسر منطقه پخش کرد، بسیاری از تحلیلگران می‌گفتند این حضور نظامی گسترده بسیار فراتر از جنگ با تروریست هاست و اهداف پنهانی پشت سر خود نهفته دارد. تا زمانی که کاندولیزا رایس، وزیر خارجه وقت دولت بوش اتفاقات مرگ‌بار و تلخی که در منطقه‌ی ما و علیه مردم بی‌گناه به وقوع می‌پیوست را وقیحانه "درد زایمان خاور میانه" خواند. او در مجامع جهانی به راحتی و بدون ترس و واهمه، از نقشه‌های آمریکا برای یک "خاور میانه جدید" سخن می‌گفت.

حضور آمریکا در عراق، که مانع تحرک سوری‌ها در سوریه بود، تهدیدی علیه دولت سوریه هم محسوب می‌شد، تهدیدی علیه ایران هم محسوب می‌شد. بنابراین اگر به جغرافیای عراق در هنگام جنگ سال ۲۰۰۶ (جنگ ۳۳ روزه) نگاه کنیم، می‌بینیم در عراق که حلقه‌ی اتصال کشور محور و کشور مادر مقاومت است، آمریکا یک حائل قریب به ۲۰۰ هزار نفره از نیروهای مسلح خود با صدها فروند هواپیما و هلیکوپتر به اضافه‌ی هزاران دستگاه زرهی ایجاد کرد.

این حضور نظامی آمریکا در منطقه به رژیم صهیونیستی فرصتی را می‌داد که از این موضوع بهره‌برداری کند و اقدامی را انجام بدهد؛ به این معنا که این هیمنه، در ترساندن ایران و در توقف و ترساندن سوریه اثر دارد و بنابراین نباید این دو نظام، اقدامی را انجام بدهند. رژیم صهیونیستی بر مبنای این تصور، خصوصاً با توجه به دولتی که در آمریکا بر سر کار بود - یعنی دولت بوش که دولت تندمزاج و سریع تصمیمی بود و همچنین تیمی که در کاخ سفید حاکم و با رژیم صهیونیستی همراه بود - فرصت را مناسب می‌دید برای اینکه چنین اقدام جنگی را انجام بدهد.

بنابراین ریشه‌ی اصلی وقوع این جنگ



در بهره‌برداری رژیم صهیونیستی از حضور نظامی آمریکا در منطقه و بهره‌گیری از سقوط صدام و پیروزی اولیه‌ی آمریکا در افغانستان و ایجاد رعب سنگینی است که آمریکا در منطقه ایجاد کرده بود؛ به طوری که آمریکا حجم وسیعی از گروه‌های سیاسی منطقه و دنیا را که مخالف سیاست‌هایش بودند جزو گروه‌های تروریستی محسوب کرده بود.

اما دو نکته دیگر در این جنگ بسیار مهم است. برای اولین بار کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در جنگی که علیه اعراب رخ داده بود از اسرائیل حمایت کردند و این حمایت تا حدی علنی شد که ایهود اولمرت، نخست وزیر وقت اسرائیل، این حمایت را اعلام کرد. این یعنی برخی کشورهای عربی رضایت به کشتار شیعیان و ریشه کنی حزب الله لبنان و تغییر دموگرافی لبنان برای کاهش قدرت جبهه‌ی مقاومت بود. کشتار مردم لبنان از آن جهت برای اسرائیلی‌ها و برخی

کشورهای عرب مهم بود که حزب الله قدرت خود را از حمایت مردم و به خصوص شیعیان لبنانی می‌گرفت و بدون حضور گسترده‌ی مردم و حمایت آنها حزب الله ضعیف می‌شد. این تصمیم در آن زمان از آن جهت مهم بود که در سوریه بشار اسد به تازگی سر کار آمده بود و حکومتش اقتدار مورد نیاز برای مقابله با اسرائیل و آمریکا را نداشت و لبنان تنها بازوی قدرتمند مقاومت مانده بود.

مسئله‌ی دیگری که باید به آن توجه کنیم، این است که حزب الله و اسرائیل دشمنان وجودی یکدیگرند، ذاتاً با هم سازش‌ناپذیر هستند و اسرائیل همیشه خواستار نابودی نیروهای مقاومت بوده است. این انگیزه در سال ۲۰۰۰ و پس از شکست و فرار نظامیان اسرائیلی از جنوب لبنان و پیروزی حزب الله و مردم لبنان به یک کینه و عقده‌ی عمیق نزد اسرائیلی‌ها تبدیل شد و از آن پس به دنبال نابودی کامل حزب الله بودند.

تا اینجای نوشته به دلایل کلان و نقشه‌ی آمریکا و اسرائیل برای منطقه اشاره کردیم و هدف جنگ ۳۳ روزه برای ما آشکار شد. اما اگر به رسانه‌های صهیونیستی، بی بی سی، دویچه وله، وی‌ا‌ئی و رسانه‌های این طیف سر بزیند، دلیل شروع این جنگ عظیم و تکنولوژیک را به اسارت گرفته شدن دو سرباز اسرائیلی توسط حزب‌الله و تحریک اسرائیل عنوان می‌کنند. اما باید توجه داشته باشیم که در مسئله‌ی پیش‌بینی جنگ و با توجه به سابقه‌ی عکس‌العمل‌ها، معمولاً این نوع اتفاقات هیچ وقت به یک جنگ کامل نمی‌انجامد. در سابقه‌ی تنش‌های میان اسرائیل و حزب‌الله عموماً یک عکس‌العمل یک روزه‌ای وجود دارد که با یک شدتی، مناطق یا نقاطی را رژیم مورد حمله قرار می‌دهد و بعد متوقف می‌کند. اما در همان لحظات اول این جنگ، طرحی طراحی شده بود که به‌طور کامل به اجرا گذاشته شد و در مرحله اول هدف از کار انداختن ۳۰ درصد از سازمان حزب‌الله بود که با هوشیاری حزب‌الله این اتفاق نیفتاد که اگر به وقوع می‌پیوست سقوط حزب‌الله قطعی بود. سردار شهید سلیمانی می‌گویند: [اسرائیلی‌ها] آن طرح کاملی که در خفا می‌خواستند انجامش بدهند، آن را یک‌جا به اجرا گذاشتند. البته الان ما می‌گوییم «آن طرح در خفا»، و الا ما شاید بعد از گذشت دو هفته از آغاز جنگ به‌صورت اعتقادی - و نه اطلاعاتی - به این نکته رسیدیم؛ تقریباً اواخر جنگ بود که به‌صورت اطلاعاتی به این رسیدیم که دشمن طرحی از قبل آماده داشته و می‌خواستند در غافلگیری کامل این را عمل بکنند و بخش اعظمی از این فهم ما به‌دلیل اعلام خود دشمن بود. بنابراین جنگ به‌سرعت به یک جنگ کامل تبدیل شد و مثل یک انبار وسیع باروت و مواد منفجره‌ای که با یک فتیله ناگهان منفجر می‌شود، جنگ شعله‌ور شد. انگار یک مرتبه همه‌ی آن طرح به مورد اجرا گذاشته شد و این انفجار عظیم که جنگ ۳۳ روزه نامیده شد صورت گرفت.»

اسرائیلی‌ها با بیش از ۴۰ هزار نظامی وارد این جنگ شدند. در حالی که به لحاظ نیروی هوایی، دریایی و سلاح‌های زرهی زمینی بسیار برتر از نیروهای حزب‌الله بودند. ارتش رژیم صهیونیستی خود را ششمین ارتش بزرگ جهان



می‌خواند. نیروی هوایی این رژیم در این جنگ چهار میلیون و هشتصد هزار بمب خوشه‌ای استفاده کرد و به‌طور متوسط در هر روز ۲۷۰ پرواز جنگی داشت. بر اثر حملات اسرائیل ۱۵ هزار خانه بصورت کامل نابود شد. ۳۱ مکان حیاتی از جمله فرودگاه، بنادر تجاری و صیادی، ایستگاه‌های هیدرولیک آبی، پالایشگاه نفت، و نیروگاه برق کاملاً نابود شد. ۸۰ پل و حدود ۹۰ شرکت آسیب جدی دید. دو بیمارستان به صورت کامل نابود شد و سه بیمارستان به صورت جدی آسیب دید و در نهایت ۱۱۸۳ غیر نظامی لبنانی در این جنگ شهید شدند که یک‌سوم آن‌ها کودک بودند.

جنگ سال ۲۰۰۶ جنگ بسیار حساب شده‌ای بود و مشاهدات هیچ یک از متخصصان نبرد و کارشناسان، افقی از پیروزی را نشان نمی‌داد. جنگ کاملاً جنگ متفاوت و تکنولوژیک و دقیقی بود. اهداف با دقت انتخاب می‌شد.

ساختمان‌های دوازده طبقه با یک بمب با زمین یکسان می‌شدند. هدف‌گیری در بخش‌های روستایی که فاصله‌ی یک روستا با روستای دیگر کم بود و روستاها چسبیده به هم بودند، برای توپخانه‌ها کار سختی است؛ درعین حال زمانی که هدف

جنگ، از حزب‌الله به طایفه‌ی شیعه منتقل شده بود، وضع یک روستایی که شیعه‌نشین بود با روستای دیگری که برادران مسیحی یا برادران اهل تسنن بودند کاملاً متفاوت بود. یعنی یک جا یک نفر با اطمینان نشسته بود و مشغول کشیدن قلیان بود و یک جا، چندین هزار گلوله فرود می‌آمد.

در روزهای اول جنگ هیچکس فکر نمی‌کرد حزب‌الله پیروز شود اما روایت سردار سلیمانی از گزارشش در یک جلسه سرتی در مشهد که رهبر انقلاب اسلامی ایران و سران نظام در آن حضور داشتند فضای جنگ را به‌طور کلی عوض کرد:

«وقت نماز شد و حضرت آقا رفتند برای وضو گرفتن. من هم رفتم وضو بگیرم. آقا وضو گرفته بودند و استین‌هایشان هنوز بالا بود؛ وقتی برمی‌گشتند با دست به من اشاره کردند که بیا؛ من رفتم. آقا فرمودند «شما از گزارشت چیزی می‌خواستی به من بگویی؟» عرض کردم نه، فقط می‌خواستم توضیح واقع را بدهم. آقا فرمودند: «این را فهمیدم. چیز دیگری نمی‌خواستی بگویی؟» عرض کردم نه، نماز خواندیم و برگشتیم به جلسه. گزارش من تمام شده بود. آقا شروع به صحبت کردند. چند مطلب را

فرمودند، از جمله اینکه فرمودند نکاتی که فلانی «گفتند پیرامون جنگ، همینطور است؛ این جنگ، جنگ بسیار سخت و شدیدی است اما من تصور می‌کنم این جنگ شبیه جنگ خندق است.» آیات جنگ احزاب یا همان جنگ خندق را قرائت کردند و حالت مسلمان‌ها، حالت اصحاب و یاران پیغمبر، حالتی که بر صف آن‌ها حاکم بود را بیان کردند. بعد فرمودند «اما من تصورم این است که پیروزی این جنگ، همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود.» من در دلم تکان خوردم، چون اصلاً چنین ظنی از نظر نظامی نداشتم. یعنی در دلم تمنا کردم کاش آقا این را نمی‌فرمودند که نتیجه‌ی این جنگ، پیروزی است. جنگ احزاب، پیروزی بزرگ پیامبر بود.»

پیروزی‌های حزب‌الله از این پس رنگ تازه‌ای به خود گرفت، روند موفقیت‌ها روز به روز بیشتر شد و مردم لبنان به پیروزی علیه اشغالگران امیدوار شدند. حزب‌الله توانست در این جنگ چهار هزار موشک به اسرائیل شلیک کند. ۱۶۵ اسرائیلی کشته شدند. ۵۶ تانک مرکاوا - که جزو عجایب مهندسی جهان و نقطه اتکای نیروی زمینی اسرائیل بود - مورد حمله قرار گرفت. ناوچه‌ی مدل ساعر ۵، و یک هلیکوپتر مورد هدف قرار گرفتند. می‌توان گفت یکی از نقاط عطف جنگ ۳۳ روزه هدف قرار دادن ناوچه‌ی اسرائیلی هنگام سخنرانی سید حسن نصرالله بود که سر و صدای زیادی در دنیا به پا کرد و بعد از این اتفاق بود که نیروی دریایی اسرائیل به‌طور کامل از صحنه جنگ خارج شد و لبنانی‌ها دیگر از سمت آب‌های آزاد تهدید نشدند.

اما جنگ چگونه به پایان رسید؟ حمد آل خلیفه وزیر خارجه‌ی قطر، در سازمان ملل بود؛ وساطت می‌کرد و به لبنان رفت آمد داشت. او بعداً نقل کرد و گفت «در آن روزها آمریکایی‌ها ابداً اجازه نمی‌دادند بحث توقف جنگ مطرح بشود. من ناامید شدم؛ رفتم در خانه‌ی خودم استراحت کنم که دیدم ناگهان سفیر اسرائیل در سازمان ملل سراسیمه آمد دنبال من. با عجله و با نگرانی به من گفت که کجا هستی؟ گفتم مگر چیز جدیدی شده؟ گفت برویم سازمان ملل. آمدم دیدم این جان بولتون خبیث، خیلی نگران و مضطرب دارد قدم می‌زند. هر دو به من

گفتند الان باید جنگ متوقف بشود. گفتم چرا؟ گفتند اگر جنگ متوقف نشود، ارتش اسرائیل از هم می‌پاشد و متلاشی می‌شود.» لذا اسرائیلی‌ها همه‌ی شروط قبلی خودشان را نادیده گرفتند و از آن‌ها عبور کردند و مجبور شدند شروط حزب‌الله را قبول بکنند و آتش‌بس را بپذیرند و این پیروزی بسیار بزرگ برای حزب‌الله رقم خورد؛ نه‌تنها پیروزی حاصل شد بلکه این اتفاق، نقطه‌ی پایانی شد بر تصور هجوم رژیم صهیونیستی به لبنان که این تا به امروز هم ادامه پیدا کرده‌است؛ یعنی نه‌تنها حزب‌الله بر تصور هجوم رژیم صهیونیستی به لبنان اثرگذار شد، بلکه بر تصور رژیم صهیونیستی برای هر هجومی اثرگذار شد. سردار سلیمانی که از نزدیک در این جنگ مشارکت داشت می‌گوید: من عرض می‌کنم بعد از جنگ ۳۳ روزه، راهبرد رژیم صهیونیستی، از استراتژی بن‌گوریون در جنگ پیش‌دستانه و هجومی، آرام‌آرام به استراتژی دفاعی تبدیل شد. شما دیدید در این اتفاقی که چند هفته‌ی قبل افتاد و حزب‌الله برای انتقام از دو شهیدش، تهدید کرد که رژیم صهیونیستی را هدف می‌گیرد و می‌زند، اسرائیلی‌ها به فاصله‌ی سه تا پنج کیلومتر از نقطه‌ی صفر مرزی به عمق فرار کردند؛ به‌طوری که خبرنگار المیادین به آن طرف سیم خاردار رفت و گفت من از فلسطین اشغالی به شما گزارش می‌دهم. این اثر جنگ ۳۳ روزه است.

اعتراضات ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ لبنان

پس از جنگ ۳۳ روزه و قدرت گرفتن حزب‌الله و حمایت مردم لبنان از این سازمان، حمله‌ی نظامی به لبنان به دلیل تلفات شدید آن در سمت نیروی مهاجم از گزینه‌های اقدام دشمنان علیه حزب‌الله حذف شد. اما تلفات سهمگین اقتصادی که پس از جنگ اسرائیل با لبنان به مردم این کشور تحمیل شد به سختی قابل بازگشت بود؛ البته سوء مدیریت سیاستمداران لبنانی هم در شرایط به وجود آمده تاثیرگذار بود. با اینکه لبنان از نظر درآمد سرانه، یکی از ثروتمندترین مردم جهان عرب را دارد اما بعضی مشکلات و قوانین در چند سال اخیر برخی از مردم لبنان را عصبی کرد. بیش از یک سال پیش، دولت لبنان بر مکالمات



در نمی آید؛ برای مثال سال پیش مردم لبنان خواستار استعفای سعد حریری، نخست وزیر خودشان بودند. حریری پس از چندی مقاومت، استعفا را قبول کرد اما در نطق‌های پس از استعفا، آرایش اپوزیسیون گرفت و به مدیریت دولتی که خود مسئول آن بود تاخت؛ در کمال تعجب بخشی از مردم از او حمایت کرده و برایش جشن گرفتند.

انفجار بیروت، اولتیماتوم ماکرون، بازگشت سعد حریری

عصر روز ۴ اوت ۲۰۲۰ (۱۴ مرداد ۱۳۹۹) انفجاری عظیم در بندر بیروت واقع در بیروت، پایتخت لبنان رخ داد و ساختمان‌های زیادی در منطقه‌ی اشریفه را تخریب کرد. موج ناشی از انفجار باعث وارد شدن خسارات گسترده به ساختمان‌های اطراف محل انفجار شد. این انفجار بسیار قدرتمند باعث کشته شدن ۲۲۰ نفر و زخمی شدن حدود ۷۰۰۰ نفر و مفقود شدن بیش از ۱۱۰ نفر شد و همچنین بر اساس اعلام

فرمانداری بیروت، بیش از ۳۰۰ هزار نفر بر اثر این حادثه بی‌خانمان شده‌اند. شدت انفجار (معادل حدود ۱۰۰۰ تن تی‌ان‌تی) به حدی بود که به عنوان یکی از قوی‌ترین انفجارهای غیرهسته‌ای تاریخ محسوب می‌شود به گزارش سازمان زمین‌شناسی آمریکا، شدت انفجار، معادل زمین لرزه‌ای به قدرت ۳/۳ ریشتر بوده است که در ترکیه، سوریه، فلسطین اشغالی، بخش‌هایی از اروپا احساس شد و صدای آن در جزیره قبرس در فاصله ۲۵۰ کیلومتری شنیده شد.

علت انفجار ذخیره ۲۷۵۰ تن آمونیم نیترات بود که به مدت شش سال در گمرک بندر بیروت بدون ایمنی کافی

نگهداری شده بود. در پی انفجار دولت لبنان به مدت دو هفته وضعیت اضطراری اعلام کرد.

با این که مدرک قطعی مبنی بر عمدی و خرابکارانه بودن این انفجار تاکنون پیدا نشده ولی شواهد و قرائنی وجود دارد که حاکی از آن است که برنامه ریزی قبلی برای این انفجار وجود داشته تا به بهانه‌ی آن بتوانند جایگاه حزب الله را در لبنان تضعیف بکنند و یا لبنان را به سمت و سوی یک جنگ داخلی دیگر بکشانند؛ از جمله‌ی این شواهد، تلاش خط رسانه‌ای عبری-عربی-آمریکایی بود که سعی می‌کردند مسئولیت وقوع این حادثه را به گردن حزب الله و موشک‌هایش باندازند. ولی سیدحسن نصرالله در جواب این اتهامات بیان داشت که ما شاید از آنچه در بندر حیفا وجود داشته باشد، اطلاع داشته باشیم ولی از آنچه در بندر بیروت وجود دارد اطلاع نداریم.

شاهد دیگری بر این مدعا، سفر امانوئل ماکرون در ۶ اوت (دو روز بعد از انفجار) به بیروت و اولتیماتوم او به لبنان برای تغییر دولت و به اصطلاح، اصلاحات سیاسی

مد نظر فرانسه است که یادآور روزهای تلخ استعمار لبنان توسط فرانسه بود. ماکرون در این سفر به میان مردم و خرابه‌های انفجار رفت. ژست دلسوزی برای مردم لبنان گرفت، آستین‌هایش را بالا داد و قلدرانه برای مردم لبنان تعیین و تکلیف کرد و برای آنها ضرب‌الاجل تعیین کرد. چند روز پس از انفجار و سفر ماکرون به لبنان، در بیروت اعتراضات بالا گرفت. با اینکه قسمتی از این اعتراضات حاصل خشم مردم از انفجار بود ولی در برخی از سوگیری‌ها و شعارهایی که در این اعتراضات از سوی افرادی خاص مطرح می‌شد، نمی‌توان نقش ماکرون، عوامل فرانسه و صهیونیست‌ها را نادیده گرفت، که درصدد تضعیف مقاومت و حزب الله در لبنان بودند. در نهایت نتیجه‌ی این

عملکرد رسانه‌های غربی در اعتراضات لبنان

شرایط در لبنان، نفوذ سازمان‌های جاسوسی غربی و نقشه‌های کشورهای مختلف در لبنان به قدری پیچیده و

چندلایه است که نویسنده‌ی این مطلب تنها به بُعد رسانه‌ای این پیچیدگی‌ها خواهد پرداخت و تحلیل بقیه‌ی وقایع را بر عهده‌ی خواننده‌ی عزیز این مطلب خواهد گذاشت.

در زمان اعتراضات، لبنان کانون توجهات رسانه‌ای بود و کوچک‌ترین اتفاقات در این کشور، که به منظور ضعیف کردن لبنان و جبهه‌ی مقاومت بود، ضریب رسانه‌ای می‌گرفت. سیری در پایگاه‌های خبری غربی و جست و جوی عنوان لبنان، ما را با انبوهی از خبرها و گزارش‌ها رو به رو می‌کرد که نقطه‌ی اشتراک آنها این بود که "مردم لبنان خواهان تغییر در نظام هستند". بخش تصویرها در جست و جوی سایت گوگل یکی از قسمت‌هایی است که می‌توان جهت‌گیری خاص رسانه‌های غربی را با توجه به مکان جست و جو کننده در مورد موضوعی مشاهده کرد. اگر به تصویرها (بالا یا پایین!)

نگاه می‌کردید، می‌دیدید که کلمه‌ی

اعتراضات و اولتیماتوم ماکرون استعفای دولت حسان دیاب در تاریخ ۱۰ اوت و روی کار آمدن دوباره‌ی سعد حریری بود.



استفاده‌ی ابزارهای رسانه‌ها
از زنان در اعتراضات لبنان

لبنان در موتور جست و جوی گوگل در مکان‌های مختلف با زبان محلی آن مکان، نتیجه‌ی متفاوتی را به نمایش می‌گذارد؛ در جست و جوی فارسی و عربی که مخصوص کشورهای غرب آسیاست تمام تصاویر از انقلاب و تظاهرات و زنانی با ظاهر غربی است. اما در جست و جوی انگلیسی، اسپانیایی و فرانسوی در نگاه اول خبری از تظاهرات و انقلاب نیست و عکس‌های مناظر زیبای لبنان نشان داده می‌شود.

در جریان اعتراضات سال پیش در لبنان، خط خبری خاصی در رسانه‌های خارجی دنبال شده است و آن حمایت از حضور میدانی زنان لبنانی، آن هم به شکلی خاص در تظاهرات است. نگاهی به تیتراهای خبری بی‌بی‌سی جهانی در ای که اعتراضاتی در لبنان مشاهده‌بازه می‌شد، نشان می‌دهد حدود ۶۰ درصد از تیتراهایی که مربوط به لبنان بودند با تصاویری همراه می‌شدند که زنان در حال فعالیت میان معترضان هستند. زنانی که با مردان آواز می‌خوانند، بین معترضان شیرینی پخش میکنند و همه‌ی آنها از نظر ظاهری "استانداردهای زیبایی غربی" را رعایت می‌کنند. آش رسانه‌های غربی در تحمیل استانداردهای جوامع

خودشان به مردم خاور میانه، آن قدر شور بود که رسانه‌های خاور میانه که از قضا خط خبری بی‌بی‌سی [در حمایت از اعتراضات] را هم دنبال می‌کردند به اشتباه افتادند و پایگاه اینترنتی روزنامه معروف سعودی، عکاظ، در تیترا خبری نوشت: «لبنان زیبایی‌ها؛ تمام این زنان زیبا انقلابی هستند». متأسفانه هنوز هم با گسترش آگاهی‌ها و مشخص بودن اصول ژورنالیسم حرفه‌ای، رسانه‌های غربی داعیه دار حقوق زنان، به زنان با دید ابزار برای محقق شدن اهداف خود نگاه می‌کنند. همانطور که در قسمت‌های قبل گفتیم، شیعیان بزرگترین بخش جمعیت لبنان را تشکیل می‌دهند؛ آنها نیز در اعتراضات سال پیش، همانند بقیه مردم به اعتراض علیه سیاست‌های دولت حریری می‌پرداختند و خواسته‌های خود را از دولت مطالبه می‌کردند اما برخلاف بخش‌های دیگر جمعیتی، هیچ پوشش رسانه‌ای به آنها از طرف رسانه‌های غربی داده نشد.

جایگاه لبنان در اندیشه مقاومت

مردم دنیا، رهبر انقلاب اسلامی ایران را به عنوان پدر مقاومت و منطق مقاومت

می‌شناسند. در سرفصل انتهایی مقاله‌مان بخش‌هایی از سخنان رهبر انقلاب را در رابطه با لبنان و حزب‌الله ذکر می‌کنیم تا شناختی مبنایی‌تر از این دو پدیده در جهان سیاسی داشته باشیم.

((و اما لبنان... و ما ادراک ما لبنان... لبنان به برکت همت و شجاعت مردم خود درخشید. دشمن به غلط پنداشته بود که با حمله به لبنان، ضعیف‌ترین حلقه‌ی کشورهای منطقه را هدف قرار می‌دهد و طرح وهم‌آلود خاورمیانه‌ی دلخواه خود را کلید می‌زند. دشمن، یعنی آمریکا - اسرائیل، از صبر و هوشمندی و دلاوری ملت لبنان غافل بود؛ از توانایی بازوان ستبر لبنان غافل بود؛ از سنت الهی «... كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» غافل بود.

آمریکا برای منطقه‌ی غرب آسیا نقشه داشت. ببینید، شماها یادتان نیست، البته مال خیلی وقت نیست، مال ده-دوازده سال قبل است، ولی خب شما جوانها آن روز را هم یادتان نیست. وزیر خارجه‌ی آمریکا آنروز آمد گفت که «ما

می‌خواهیم یک خاورمیانه‌ی بزرگ درست کنیم»؛ در قضیه‌ی لبنان و جنگ ۳۳ روزه، اسم خاورمیانه‌ی بزرگ را آورد. خاورمیانه‌ی بزرگ یعنی چه؟ آنها اسم منطقه‌ی غرب آسیا را می‌گویند خاورمیانه؛ خاورمیانه‌ی بزرگ یعنی یک منطقه‌ای از حدود پاکستان تا مدیترانه، یعنی تمام کشورهای این منطقه، خاورمیانه است و آمریکا برای همه‌ی این منطقه یک نقشه‌ی کلی کشیده بود که همه‌ی اینها را با محوریت اسرائیل توی مشت نگاه دارد؛ خاورمیانه‌ی بزرگ یعنی این. امروز وضع این خاورمیانه‌ی بزرگ آن وزیر خارجه - که بیچاره یک خانمی هم بود که این حرف را زد- به جایی رسیده که اینها در قضیه‌ی سوریه مانده‌اند، در قضیه‌ی عراق مانده‌اند، در قضیه‌ی لبنان مانده‌اند، در قضیه‌ی شمال آفریقا مانده‌اند، در قضیه‌ی لیبی پا در گل مانده‌اند، در قضیه‌ی یمن خودشان را وارد قضیه کرده‌اند [اما] مانده‌اند؛ این وضع سیاسی بین‌المللی آمریکا است.

امروز لبنان به قلب منطقه‌ی خاور میانه تبدیل شده است و پیروزی مردم غزه در جنگ ۲۲ روزه، نتیجه‌ی پیروزی مقاومت اسلامی در جنگ ۳۳ روزه‌ی لبنان بود.

به عنوان یک مثال، من تجربه جنوب

لبنان را - که دوستان در جریان آن هستند - به عنوان یک الگو می‌توانم مطرح کنم. مؤمنین و جوانان مبارز لبنان توانستند از اهرم و عامل تبلیغات به بهترین وجه و به صورت شایسته، در حرکت عظیمی که علیه صهیونیست‌ها کردند، استفاده کنند؛ توانستند عنصر مقاومت و فداکاری را به دنیای اسلام درست منعکس کنند؛ به این ترتیب است که دشمن به ستوه می‌آید. همه دنیای اسلام فهمید که مقاومت در جنوب لبنان چه می‌کند و چه کار می‌خواهد بکند و هدفش چیست. در آن جا تبلیغات به شیوه‌ی خوب و درستی به کار رفت. خودی روحیه پیدا کرد، دشمن روحیه‌اش ضعیف شد و به ستوه آمد. این کاری است که ما همیشه باید بکنیم. دنیای اسلام همیشه در حال مبارزه و مورد حمله است. این قطعه‌ای از بدن دنیای اسلام است که امروز در چنگال صهیونیست‌هاست؛ شب و روز به آن حمله می‌کنند؛ لذا باید از رسانه‌ها حداکثر بهره‌برداری به نفع این قضیه به عمل آید. ■



می‌توان حول همین نکته خلاصه کرد.. وضعیت امروز منطقه، اما تفاوت‌های عمده‌ای با شرایط سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ دارد و تحولات دو دهه اخیر هم به‌خوبی نشان داده است که اسرائیل دیگر توانایی تحمیل خواسته‌های خود به‌واسطه جنگ یا سیاست را ندارد. ■

برای خاورمیانه ی آمریکایی است که خط بطلان کشیدن بر آن تنها با هوشیاری جبهه ی مقاومت امکان‌پذیر می‌باشد.

به رسمیت شناختن دولت جعلی اسرائیل همان چیزی است که آمریکا از مردم منطقه می‌خواهد و همه این دسیسه‌ها را



معامله قرن قبل از مردن ترامپ، خواهد مُرد.



معامله قرن

۷۷

نویسنده: طاهما محمدی

بیت المقدس بعنوان پایتخت فلسطین در نظر گرفته خواهد شد و همچنین فلسطینیان باید از حق بازگشت به سرزمین خود که طبق قطعنامه 194 در شورای امنیت به رسمیت شناخته شده صرف نظر کنند.

ارتباط معامله قرن با شهادت سردار سلیمانی

دونالد ترامپ در بخشی از اظهارات خود در مراسم رونمایی از معامله قرن، تصریح می‌کند که "این طرح فعالیت‌های حماس و جهاد اسلامی را محدود خواهد کرد." این بخش از سخنان ترامپ مهم‌ترین بخش از راهبرد آینده کاخ سفید در قبال فلسطین به‌صورت خاص و منطقه به‌صورت عام است.

طراحان معامله قرن به‌خوبی می‌دانند مانع اصلی از تحقق منویات آن‌ها همان محوری است که از صنعا تا تهران و از بغداد تا دمشق و از بیروت تا نوار غزه امتداد یافته است. با این نگاه می‌توان پی برد که اقدامات اخیر آمریکا در منطقه از جمله نامن سازی کشورها و ترور فرماندهان مقاومت یعنی سرداران شهید سلیمانی و ابومهدی ، ارتباط مستقیمی با معامله قرن داشته است.

از طرف دیگر باید در نظر داشت که منطقه در آینده نزدیک دست‌خوش تحولات بسیار بزرگی خواهد بود که از آن می‌توان به‌عنوان جنگ اراده‌ها یاد کرد. حضور نظامی آمریکا در منطقه و جنگ رسانه‌ای بی‌سابقه علیه مقاومت، در کنار تلاش برای تحریم‌های گسترده و حذف فیزیکی فرماندهان این جبهه، در واقع منظومه‌ای از اقداماتی است که هدف از

شاید در چند ماه اخیر یکی از اسامی که زیاد شنیده آید بعد از کرونا "معامله قرن" باشد. حال ما می‌خواهیم درباره ی آن بیشتر بدانیم معامله ی قرن یا طرح صلح ترامپ پیشنهاد صلح بین اسرائیل و فلسطین به منظور حل و فصل منازعه فلسطین-اسرائیل توسط دونالدترامپ رئیس جمهور ایالات متحده مطرح شد. البته این طرح به ابتکار جردکوشنکر مشاور ارشد آمریکا تدوین شده است. خبرگزاری های مختلف از این طرح بعنوان "معامله قرن" یاد کرده اند اگرچه که سندی در دست نیست که دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا یا دولت ترامپ از این نام استفاده کرده باشند. طبق این طرح اسرائیل در ازای دریافت امتیاز هایی فراتر از تعهدات قبلی سازمان آزادی بخش فلسطین و قطعنامه های شورای امنیت و الحاق بخش هایی از مناطق اشغال شده به خاک خود، با تشکیل دولت مستقل فلسطینی موافقت می‌کند. محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و بسیاری از مقامات فلسطینی و کشورهای دیگر با این طرح به شدت مخالفت کرده اند.

این طرح قرار است برای پایان دادن به بیش از 70 سال منازعه اسرائیل - فلسطین پیشنهاد شود و بر اساس این طرح بخش های دیگری از فلسطین که شامل نیمی از کرانه ی باختری و بخشی از بیت المقدس شرقی که از نظر جامعه جهانی به دولت فلسطین تعلق دارد به اسرائیل واگذار می‌شود و در عوض اسرائیل با تشکیل کشور مستقل فلسطینی در نیمه ی دیگر کرانه ی باختری و تمام نوار غزه و چندین محله از بیت المقدس شرقی موافقت می‌کند و شهر ابودیس بجای



سوریه

نویسنده: امین افراسیابی

به یاد شهدای دفاع از حریم اسلام؛ حیدریون، فاطمیون، زینیون، شهدای ایران و لبنان و سوریه

در دنیای امروز شاید اگر اکثر بحران‌هایی که وجود دارد را بصورت عمیق مورد بررسی قرار دهیم کمتر موضوع و بحرانی است که یک پای ثابت آن آمریکا نباشد. بعد از فروپاشی شوروی با توجه به اینکه خاورمیانه از بزرگترین منابع انرژی جهان است و ژئوپولیتیک ترین مناطق جغرافیایی جهان هم در این منطقه قرار دارد؛ امنیت اسرائیل و منافع قدرت‌های جهانی و در صدر آن‌ها آمریکا ایجاب می‌کرد که در این منطقه کشور مستقل و قدرتمندی وجود نداشته باشد؛ سیاست استعماری که در چندین سال اخیر توسط این قدرت جهانی دنبال شده است تجزیه کشور‌های خاورمیانه به کشور‌های کوچکتر که تا ابد وابسته به قدرت‌های جهانی باشند و از خود قدرتی نداشته باشند بوده است. این سیاست به طرح "خاورمیانه جدید" معروف است.

همه چیز از آنجا شروع شد که در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی انقلاب اسلامی مردم ایران به پیروزی رسید؛ این انقلاب از همان ابتدا

بالاخره با ترور رازآلود رفیق حریری نخست وزیر سابق لبنان و رهبر مخالفان حزب الله و حضور سوریه در لبنان و مقصر دانستن دولت سوریه در این ترور فشار‌های بین المللی باعث خروج ارتش سوریه از لبنان شد هر چند بعد‌ها مشخص شد که ابهاماتی در این ادعا وجود دارد. با شروع جنگ ۳۳ روزه در لبنان پروژه نابودی مقاومت اسلامی کلید خورده بود و زمانی که بمب‌های اسرائیلی بر سر مردم لبنان می‌بارید رایس وزیر امور خارجه وقت آمریکا ضمن دفاع از این اقدام تل‌آویو گفت: ((این درد زایمان خاورمیانه جدید است.)) این حرف نیت و نقشه واقعی استکبار جهانی را برای ما مشخص می‌کرد.

در آن ایام سوریه با بازگذاشتن مرز‌های خود علاوه بر این که پناهجویان لبنانی را می‌پذیرفت بلکه به عنوان گلوگاه اصلی کریدور تهران به بیروت برای پشتیبانی از حزب الله تبدیل شده بود. با مجاهدت‌های رزمندگان مقاومت اسلامی اسرائیل شکست سختی خورده بود و طبیعتاً بر نمی‌تافتند که چنین نظامی و رئیس جمهوری در سوریه حاکم باشد.

در ۱۲ فوریه سال ۲۰۰۸ میلادی خبری تیتیر همه خبرگزاری‌ها جهان بود. خبر بسیار کوتاه بود "عماد مغنیه فرمانده شاخه نظامی حزب الله در دمشق ترور شد." چند هفته بعد از این اتفاق بندر بن سلطان رئیس شورای امنیت ملی عربستان و سفیر سابق این کشور در واشنگتن در فرودگاه دمشق بود. او که قصد داشت به طور مخفیانه وارد دمشق شود در بازجویی‌های خود از سرویس‌های اطلاعاتی غربی و منطقه‌ای و اشخاصی که در ترور حریری و شهید مغنیه دست داشتند نام برد. همچنین به تفاهم نامه‌ای که بین چهار دستگاه اطلاعاتی و سازمان سیا برای براندازی نظام در سوریه امضا شده بود اشاره کرده بود.

اما در مقابل رسانه‌ای نکردن این اعترافات از سوی سوریه فشار‌ها از روی سوریه و حزب الله در لبنان و جهان به یکباره برداشته شد. خیلی زود اسرای لبنانی آزاد شدند؛ دولت لبنان که تشکیلش خواست حزب الله بود تشکیل شد. و کسی در جهان از خلع سلاح حزب الله حرفی نزد.

با شروع بیداری اسلامی در دسامبر ۲۰۱۰

شاید کمتر کسی فکر آن را می‌کرد که در عرض چند ماه تظاهرات به سوریه کشیده شود! بله اعتراضات در سوریه تقریباً از ژانویه سال ۲۰۱۱ شروع شد در مورد چرایی شروع اعتراضات روایت‌هایی متعدد است برخی آنرا به دلیل حمله نیروهای امنیتی به یک مرد در دمشق، و برخی دیگر به دلیل پخش شایعه دستگیری دانش‌آموزان مدرسه‌ای در درعا و شکنجه آن‌ها بدلیل نوشتن شعار علیه رئیس‌جمهور می‌دانند. اما همه روی این اتفاق نظر دارند که شروع اعتراضات از شهر درعا بوده است؛ شهری مرزی که در هم مرز با کشور اردن و نزدیک مرز فلسطین اشغالی استو این به گمانه‌زنی‌ها در مورد دخالت خارجی در این اعتراضات قوت می‌بخشید در همه کشور‌هایی که بیداری اسلامی در آن‌ها در جریان بود اعتراضات از پایتخت شروع شده بود. اعتراضات به شهرهایی مانند حمص و حلب و حماه و دیرالزور و حسکه و دمشق کشیده شد. شعار‌ها خیلی زود از سمت و سوی سیاسی و معیشتی خود به علیه ایران و حزب الله جهت گرفت. تحولات در سوریه بر خلاف دیگر کشور‌های منطقه بسیار سریع بود؛ از طرفی سوریه نیروی انتظامی آموزش دیده برای اعتراضات خیابانی نداشت در ماه‌های اولیه ارتش در مقابل اعتراضات شدت عمل از خود نشان داد و پس از این که از جهت‌های نامعلوم ارتشی‌ها مورد هدف قرار گرفتند و در بعضی از شهر‌ها کارمندان دولت و خانواده‌های آن‌ها یا ربوده می‌شدند و یا کشته (ترور) ارتش سوریه دست به خشونت زد همین دستاویز و فرصتی شد برای دشمنان ملت سوریه برای به اجرا در آوردن نقشه خود که سال‌ها قبل "بندر بن سلطان" به آن اعتراف کرده بود. در ۲۹ ژوئن سال ۲۰۱۱ گروهی از مخالفان گروه ارتش آزاد سوریه را تشکیل دادند این گروه قبل ورود گروه‌های تندروی سلفی و جهادی از اصلی‌ترین مخالفان مسلح دولت بود.

اعضای ارتش آزاد اکثراً نظامیان سوری با تفکرات ملی‌گرایانه بودند هر چند بعد از مدتی بدنه اصلی این گروه را اعضای تکفیری-سلفی تشکیل میدادند و ارتباط رهبران این گروه با گروه‌های تروریستی شناخته شده‌ای مثل جبهه النصره (تحریرالشام) و داعش و احرارالشام مشخص شد.

از زمستان سال ۲۰۱۱ درگیری ارتش سوریه و تروریست‌ها در شهرهایی مثل جسرالشغور و ادلب (مرز با ترکیه) بالا گرفت و جبهه النصره که شاخه رسمی القاعده در سوریه بود در اوایل سال ۲۰۱۲ میلادی توسط ابومحمدالجولانی اعلام موجودیت کرد در این حین دولت سوریه با اعلام این موضوع که ۲۰۰۰ نفر از نیروهای امنیتی در شهر‌های مختلف سوریه کشته شده‌اند آمار کشته‌های مخالفین را (۷۰۰۰) از معترضان کشته شده‌اند) غیر واقعی خواند. دولت سوریه در همین سال برای جلوگیری از جنگ داخلی اصلاحات اقتصادی و سیاسی را در این کشور به اجرا آورد و در فوریه 2012 همه پرس‌پیشنویس قانون اساسی این کشور را به رای گذاشت که حدود ۸۹٪ از مردم سوریه به آن رای مثبت دادند طبق قانون اساسی جدید سوریه مدت زمامداری برای هر رئیس‌جمهور به دو دوره هفت ساله محدود شد و ماده‌ای که اعلام می‌کرد که حزب حاکم رهبری دولت و جامعه را در دست دارد را نیز حذف کرد. ولی از اول هم مشخص بود که اعتراضات سیاسی یا معیشتی نیست و مخالفان فقط خواهان سرنگونی بشار اسد هستند. در سال 2012 دیگر رسماً اعتراضات تبدیل به شورش‌های مسلحانه شده بود و مبارزانی از اقصی نقاط جهان با عقاید تکفیری با دلار‌های سعودی از طریق مرز ترکیه و اردن روانه سوریه شدند. نمی‌شود این حقیقت را کتمان کرد که برخی مردم سوریه بخصوص در مناطقی مانند رقه و دیرالزور و ادلب و... نیز فریب وعده‌های دروغین و یا دلار‌های سعودی را خوردند و صفوف مخالفان پیوستند. کمتر روزی را می‌شد پیدا کرد که دهها نفر در آن روز در اقصی نقاط سوریه کشته نشده باشند. در این سال (۲۰۱۲) نبرد دمشق با محوریت تروریست‌های ارتش آزاد و مزدوران سعودی که با نام جیش الاسلام شناخته می‌شدند شروع شد و درگیری به چند صد متری کاخ بشار اسد و حرم حضرت زینب(س) کشیده شد. که با مقاومت جانانه مردم و دولت سوریه و با کمک مستشاران مقاومت اسلامی به فرماندهی سردار شهید حسین همدانی که با درخواست دولت سوریه به این کشور آمده بودند این حمله دفع شد و تروریست‌ها به مناطق اطراف دمشق (غوطه شرقی و غربی) عقب‌نشینی کردند. اما خبر



های خوبی از دیگر نقاط سوریه به گوش نمی رسید گروهی با نام دولت اسلامی عراق و شام اعلام موجودیت کرد که باقی مانده شبکه القاعده در عراق بود شامل جنگجویان تکفیری-وهابی از اقصی نقاط جهان بود. بعد مدتی شهر دیرالزور در شرق سوریه به طور کامل سقوط کرد. تروریست ها در حلب و ادلب و شرق سوریه در حال قدرت گرفتن بودند و شهر رقه نیز در اوایل سال ۲۰۱۳ سقوط کرد و بعد ها به عنوان پایتخت خلافت خودخوانده داعش شناخته شد. در همان روز ها در شهر خان عسل (اطراف حلب) استفاده از گاز سارین 26 کشته برجا گذاشت که اکثرا سربازان سوری بودند. این حمله را آمریکا و ائتلاف به اصطلاح مبارزه با تروریست دستاویزی قرار داد تا در مجامع جهانی دولت سوریه را تحت فشار قرار دهد و حتی تا رویارویی نظامی با سوریه هم پیش رفتند که با پیام مقتدرانه فرماندهان ایرانی به خصوص پیام سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی قائله ختم شد. با قدرت گرفتن تروریست ها حزب الله لبنان

که همراه با مستشاران محور مقاومت در سوریه سایه وار حضور داشت به صورت رسمی برای حمایت از دولت سوریه وارد سوریه شد. در اکتبر همان سال سوریه برای نشان دادن حسن نیت خود به جهان انبار های شیمیایی خود را از بین برد کنوانسیون منع استفاده از تسلیحات شیمیایی را امضا کرد تحولات سوریه این روز ها بسیار سریع تر از روز های قبل اتفاق می افتاد. در ژوئن سال ۲۰۱۴ بشار اسد نخستین انتخابات ریاست جمهوری این کشور با بیش از یک نامزد را برگزار کرد که برای سومین بار به عنوان رئیس جمهور سوریه انتخاب شد. پیش از این انتخابات در سوریه با یک نامزد برگزار می شد و مردم میتوانستند "آری یا خیر" را به صندوق ها بیاندازند. سال ۲۰۱۴ سال سختی برای مرثم سوریه بود از طرفی تروریست های النصره و... در استان جنوب و شمالی به لطف کشورهایی مثل عربستان و امارات و ترکیه و کمک های سیاسی دولت های

انسانی ارتش سوریه را در نقاط مختلف پخش کرده بود از طرفی نیرو های زبده ارتش سوریه بدلیل وجود تروریست ها در غوطه غربی و شرقی (در ۱۰ کیلومتری دمشق) که نزدیک ترین منطقه تحت سیطره تروریست ها به دمشق بود؛ اکثرا در دمشق مستقر بودند تا خطر احتمالی حمله به دمشق را دفع کنند. واین را باید یادمان باشد که این تروریست های متصل به منابع لایتناهی دلار های شیوخ منطقه بودند. به همین دلیل ارتش سوریه از نظر قوای انسانی رو به تحلیل بود به همین دلیل سیر فتوحات ارتش سوریه آرام آرام در حال قطع شدن بود و در مقابل تروریست هایی که از چندین جبهه به ارتش سوریه فشار می آوردند در لاک دفاعی فرو رفته بود. در این مقطع بود که تدبیر سیدالشهدای مقاومت یعنی حاج قاسم سلیمانی به کمک دولت و ملت سوریه آمد؛ در آن زمان خبرگزاری های جهان به نقل از منابع غیر رسمی از سفر حاج قاسم به کرمین و جلسه با پوتین سخن می گفتند. بعدها مشخص شد که شهید سلیمانی در جلسه ای 140 دقیقه ای با پوتین او را متقاعد کرده بود که هماهنگی زمینی با سپاه قدس و روسیه هم در نقش پشتیبانی در سوریه ظاهر شود. با تزریق رزمندگان مقاومت اسلامی به جبهات جنگ در سوریه هم ارتش سوریه روحیه خود را بازیافت و هم نیروهای تازه نفس همراه با پشتیبانی هوایی روس ها به تدریج ورق را در سوریه برگرداند.

سال ۲۰۱۶ در حالی شروع می شد که ابتکار عمل در دست نیروهای ارتش سوریه و متحدانش بود و تروریست ها در جبهات مختلف شکست های پیاپی می خوردند. ترکیه که کارزار را برای مزدوران خود تنگ می دید و از طرفی اردوغان در اوایل بحران از اقامه نماز در مسجد جامع حلب سخن می گفت و حال تروریست ها که در برخی محلات شهر حلب مستقر بودند در شرف به محاصره کامل در آمدن بودند؛ به بهانه دفع خطر کرد های سوریه بخشی از استان حلب را در طی عملیات سپر فرات اشغال کرد. سرانجام در دسامبر ۲۰۱۶ حلب بطور کامل آزاد شد. همه به خوبی می دانستند هر کدام از طرفین حلب را بطور کامل در دست داشته باشد آینده سوریه از آن خواهد شد. پس از آزادی حلب آتش بس در تمامی مناطق

سوریه به اجرا گذاشته شد؛ هر چند تروریست ها چندان به این آتش بس پایبند نبودند.

در سالیان بعد با پیروزی های ارتش سوریه چندین با هم سناریو حملات شیمیایی ساختگی در خان شیخون و غوطه هم تکرار شد اما ارتش و متحدان دیرالزور، تدمر، غوطه وبقیه نقاط سوریه را به تدریج آزاد کردند. در ۲۱ نوامبر سال ۲۰۱۷ شهید سپهبد سلیمانی در نامه ای به رهبر معظم انقلاب رسماً پایان خلافت داعش را اعلام کرد. تا سال 2019 ارتش ترکیه دو عملیات بزرگ به بهانه مبارزه گروه های کرد های مستقر در شمال شرقی سوریه به انجام رساند وبخشی از خاک سوریه را به اشغال در آورد و از طرفی آمریکایی ها هم مدت هاست در منطقه "تنف" مستقر هستند و حاضر به ترک این منطقه نیستند. در ماه های اخیر هم شاهد بودیم که ارتش سوریه و متحدان برای فتح آخرین پایگاه تروریست ها در ادلب معرّه نعمان و سراقب ارتش ترکیه برای حمایت از تروریست ها، با حمایت و چراغ سبز آمریکا وارد سوریه شد و منجر به رویارویی مستقیم ارتش ترکیه و ارتش سوریه شد. ارتش کنترل بزرگراه حلب به دمشق (ام ۵) به دست گرفت و بالاخره در ۵ مارس آتش بس در ادلب برقرار شد.

بحران و جنگ در این ۹ سال بیش از ۶۰۰ هزار نفر کشته و مفقود در سوریه بجا گذاشت و بیش از نیمی از مردم سوریه از خانه و کاشانه خود آواره شدند. با آرام شدن اوضاع بسیاری از مردم سوریه که به شهر ها و کشور های دیگری مهاجرت کرده بودند در حال بازگشت به خانه های خود هستند. در ابتدا ممکن بود برخی واقعا بخاطر معیشت و آزادی های سیاسی به مخالفت به دولت پردازند اما هرگز فکر آن را هم نمی کردند که دشمنان سوریه چه نقشه برای آن ها کشیده اند و بعد 9 سال جز ویرانه ای از شهر های باشکوهی مثل حلب و پالمیرا چیز دیگری باقی نمی ماند. در جنگی که در این سال ها

در عراق و سوریه بود حتی همسایگان این کشور ها هم از مشکلاتی که جریان تکفیری-سلفی ایجاد می کردند بی نصیب نماندند. اما تنها کشوری که در نهایت آرامش برای بحران های بعدی در منطقه نقشه می

کشید اسرائیل بود. در مقطعی گروه های تروریستی که ادعا اسلامی گری می کردند به مدت چند سال با اسرائیل همسایه شده بودند اما حتی یک فشنگ هم بسمت اسرائیل شلیک نشد در حالی که مسلمانان در فلسطین زیر بیشتر فشارهای رژیم کودک کش صهیونیستی قرار داشتند و روزانه چندین فلسطینی توسط ارتش اسرائیل کشته و یا زخمی می شدند. در "درعا" و "قنیطره" در سنگرهای تروریست ها کمک های تدارکاتی و تسلیحات اسرائیلی یافته می شد و تروریست ها برای مداوا به اسرائیل فرستاده می شدند.

بحران سوریه برای ملت این کشور، یادآور جنایت های هولناک تروریست هایی بود که از طرف ترکیه و شیوخ عرب منطقه تغذیه می شدند و از سوی کشور های اروپایی با عنوان مخالفان میانه رو شناخته می شدند؛ است از محاصره شهرک های شیعه نشن "نبل و الزهرا" و "فوعه و کفریا" تا اعدام های دسته جمعی نظامیان سوری پس به اشغال در آوردن بیمارستان کندی و پایگاه هوایی ابوظهور....

اما مردم سوریه اکنون می دانند آنچه باعث شروع جنگ و بحران در کشورشان شد حمایت کشورشان از مظلومین فلسطین و لبنان در برابر کشوری جعلی به نام اسرائیل و تلاش آمریکا و متحدان منطقه ای اش برای تامین امنیت بیشتر برای این کشور بود. نه صرفا مشکلات اقتصادی و معیشتی و خواست مردم برای آزادی های سیاسی... شاید اگر زمانی که تروریست ها در چند صد متری کاخ بشار اسد، فرودگاه دمشق و حرم حضرت زینب(س) بودند و بسیاری از شهرهای بزرگ سوریه یا در اشغال و محاصره تروریست ها بودند یا توسط ارتش و تروریست ها دست به دست می شد به مردم سوریه می گفتند که ارتش و متحدانش تمامی مناطق بازپس خواهند گرفت و دوباره آرامش به سوریه باز خواهد گشت؛ کسی باور نمی کرد اما انگار مقاومت این بار هم جواب داده بود.



جمع های ناسالم پیوسته و باعث بوجود آمدن معضلات اجتماعی می گردند. اکثر مجرمان و خلافکاران دارای مشکلات خانوادگی اند. فروپاشیدن بنیان های خانواده و به معنای دقیق تر حذف کردن نهاد خانواده جامعه را بسوی تباہی می برد؛ چالشی که اکنون دنیای غرب با آن روبرو است!

راه حل این مسئله در مفاهیم دینی و معنوی است. خانواده ای که در آن تقیدات دینی رعایت می شوند، کمتر با این مشکلات مواجه می شوند، زیرا دین، حقوق والدین و فرزندان را نسبت به یکدیگر تعیین کرده است؛ دعوت به صبر و بردباری در برابر ناملایمات، حفظ احترام بزرگترها بالاخص والدین و... بخش هایی از سفارشات دین مبین است. **حکیمی می گوید:** ((خب اگر [فرزندان] زیاد شدند در خانه، تربیتشان نمی توانیم بکنیم؛ این حرف غلط است. تربیت فرزندان، تربیت تک تک فرزندان نیست، تربیت محیط خانواده است. محیط خانواده که خوب بود، چه بچه یکی باشد چه پنج تا باشد، فرقی نمی کند، خوب تربیت می شوند. به طور طبیعی، به طور غالب خوب تربیت می شوند.)) ■

۱۳۹۵/۹/۱۵

قبلاً اشاره شد، این است که نیت والدین ها خیرخواهانه است، منتها چون شیوه درست تجربیاتشان را ندارند و درک درستی از اقتضات زمان ندارند و از همه مهمتر شناخت درست و کامل از فرزندانشان ندارند، منجر به بروز این اختلاف می شوند. هر دو طرف بایستی به یکدیگر نزدیکتر شوند و عواطف و احساسات خود را به یکدیگر نشان دهند و ارتباطشان را صمیمی تر کنند، در اینصورت شناخت طرفین از یکدیگر بیشتر شده و در اتخاذ تصمیم گیری ها و رفتارها تأثیر گذار خواهد بود.

عدم ارتباط صمیمی بین والدین و فرزندان و عدم ابراز عواطف، تبعات جبران ناپذیری برای خانواده و جامعه خواهد داشت. اولین ضربه این اتفاق شکستن حرمت ها است، بدنبال آن فرزند برای عقده گشایی، دست به اعمالی میزند که والدینش او را از آن بر حذرش میداشتند. دور بودن والدین و فرزندان پیوند خانوادگی منجر به جدایی فرزندان از خانواده شده و پیوند خوردن فرزندان با افراد جامعه شود که در حالت عادی به

حساسیت و سختگیری های نامعقول از سوی والدین؛ حساسیت های والدین بطور معمول از روی دلسوزی است، منتها بدلیل حساسیت زیاد نشان دادن بر سر مسئله ای، فرزندانشان را به بروز واکنش منفی وا می دارد. بعنوان مثال فشار والدین به فرزندانشان برای تحصیلات کلاسیک بدون در نظر گرفتن استعداد فرزندانشان در زمینه های دیگر! خُب والدین ما نیت درستی دارند، اما چون نسبت توانایی های فرزندانشان شناخت درست و کافی ندارند، خواسته های خودشان را بر آنان تحمیل می کنند. عدم درک شرایط از سوی فرزندان؛ گاهی اوقات فرزندان نیز باید شرایط را بسنجند! یعنی توانایی خانواده شان را در تأمین خواسته های خود لحاظ کنند، ممکن است در شرایط مورد نظر والدین قدرت فراهم کردن خواسته ما را نداشته باشند. در این مقاله ما در پی یافتن مقصر نیستیم، مسئله ای است که امروزه درگیر با آن هستیم و ای بسا، ما خودمان نیز فضای بدون درک از فرزندانمان در آینده داشته باشیم! مطلب مهم، همانطور که

فضای سرد حاکم بر روابط فرزندان و والدین و تاثیر آن بر روابط آزاد و بزهکاری



نویسنده: محسن کریمی



باعث عدم درک رفتار و نیازهای متناسب به فرزند خویش شوند و در مقابل عدم درک فرزندشان از برخورد های والدینش شود. جوانان برای برقراری ارتباط اغلب بسوی افراد همسن خودشان می روند، زیرا یک نوع امنیت روانی احساس می کنند و این اختلاف بالای سنی مانع از برقراری ارتباط و عواطف می شود. نبود علم و آگاهی؛ عدم شناخت به پیشرفت ها و اقتضات زمان از سوی والدین و نحوه استفاده صحیح از امکانات، منجر به برخورد های ناخوشایند بین فرزند و والدین می شود. والدین ما نیز زمانی دوره ما را درک کرده اند، آنان نیز همانند ما اختلافات و تفاوت هایی با والدینشان داشتند، لکن چون فضایی که درک کرده اند متناسب با فضای خودشان است گمان می کنند که فرزندشان نیز همان نیازها و احساسات را دارد حال آنکه معمولاً چنین نیست! چون نمی توانند نیاز فرزندانشان را تأمین کنند، فضای عدم شناخت از یکدیگر بوجود می آید!

می دهند؛ این امر تا زمانی ادامه پیدا می کند که فرزندشان به بلوغ و رشد کافی رسیده باشد و توانایی حل مشکلات پیرامون خود را داشته باشد. در زمان کنونی بدلیل سرعت زیاد پیشرفت در همه زمینه ها، علی الخصوص پیشرفت های علمی، نسل های جدید با مذاق ها و خلق و خو های متفاوت تر از نسبت به نسل های پیشین می باشند، که این تفاوت ها اغلب منجر به شکاف روابط در درون خانواده ها می شود! بعنوان مثال تفاوت در تفریحات که اکنون بصورت بازی های رایانه ای و کنسولی است. خانواده هایی که شناختی از امکانات روز خود و نیازمندی های فرزندان خود را ندارند، در برابر آن موضع مخالفت قرار می گیرند! حال آنکه با اقتضات زمان خویش آگاه نیستند. در جهت بررسی این عوامل، مواردی که به ذهن نویسنده رسیده است خدمت تان ارائه می گردد:

همواره گذشت زمان با تغییر و تحول همراه بوده است. بعنوان مثال بشر امروزی به مراتب متفاوت تر از انسان های پیشین می باشد. در نگاه کلی ما شاهد تفاوت در نسل های بشری هستیم! تفاوت از نظر بینش، سلیقه، سبک زندگی و... که این تفاوت ها ما را با یک سوال مواجه می کند! آیا این تفاوت ها به معنای فاصله جدایش نسل ها از یکدیگر است؟ یا ارتباطی با یکدیگر دارند؟ انسانی که برای اولین بار پا در این دنیا می گذارد، در دامان دو انسان دیگر تربیت و رشد پیدا می کند؛ پدر و مادر. پدر و مادر که از آنها بعنوان والدین انسان یاد می شوند، خود را مسئول حفظ سلامتی فرزندشان (چه روحی چه فیزیکی) دانسته، و بوسیله مهر و محبتی که نسبت به فرزندشان در دل آنها قرار داده شده، از فرزند خود مراقبت نموده و از خطرات محیط حفظ کرده و آموزش ها و نکات لازم برای زندگی در این دنیای ناشناخته را در اختیار فرزند خویش قرار



کشف کردیم، باید خودمان را بشناسیم، یعنی هر کس ببیند من چه باری را میتوانم بردارم و به سرانجام برسانم. برای شناخت خودمان هم نیاز داریم که اهل اقدام و اهل کار تشکیلاتی باشیم. البته این دو، آثار خیلی بیشتری هم دارد. اما برای معرفی، توان و استعداد ما موثر است.

خلاصه این بحث

رسیدگی به نظام اندیشه‌مان، اتصال به طرح راهبردی رهبر و فهم آن، دست به کار بودن و تشکیلاتی بودن؛ اینها مقدمه است برای بالا رفتن قدرت ما برای انتخاب ماموریت و انتخاب آینده‌مان. ان شاء الله، متنی که از نظر گذشت، باعث اندکی تغییر بینش، نگرش و درنهایت کنش ما در نسبت با مقوله فرهنگ شده باشد. ■

ملاک، تعهد و تکلیف ما است، اولاً باید به نظام اهداف امام عصر خود بیاندیشیم. انتخاب تکلیفها، لزوماً با رساله انجام نمی‌شود، رساله‌ها، تکالیف مشترک را می‌گویند. تکلیف اجتماعی یعنی آنچه امام عصر از ما مطالبه می‌کند.

انسان واقعی عمرش را در عبودیت صرف می‌کند. و اگر اولویت‌های جبهه حق را نشناسیم، عمر و مال خود را در درست‌ترین راه صرف نکرده‌ایم و عملاً مدد نداده‌ایم. انفاق عمر و مال نیاز به هوشمندی بالایی در تشخیص نیازها دارد.

هدف و فلسفه وجود امام نیز هدایت همه بشر به سمت خدا است. و چون بشر آزاد و مختار است، در نسبت با هدایت او در طول تاریخ، دو جبهه شکل می‌گیرد؛

جبهه حق و جبهه باطل. این دو درگیرند و جنگشان جنگ تصمیم و اراده است.

هدف امام، توسعه کمی و کیفی جبهه حق است. جبهه حق این سوی پرده غیبت است. باید آن را بشناسیم و کمک کنیم. نظام نیازهای امام عصر، نظام نیازهای جبهه حق است. جبهه حق اهدافش،

رهبرانیش، قانونش، و همه چیزش را مستدل و معقول از خدا و ولی خدا می‌گیرد. در جنگ اراده‌ها است با جبهه باطل. جبهه باطل، مهم‌ترین شاخصش، خودخواهی و دنیا خواهی است. امروز، جبهه حق که چنان ویژگی‌هایی دارد، جبهه انقلاب اسلامی است.

نیازهای انقلاب را باید فهمید. پس نیاز به یک نظام فکری داریم و نیاز به فهم راهبردها و مطلوبیت‌های جبهه داریم.

پس باید اندیشه‌های رهبری جبهه را هم بشناسیم. بدون نظام فکری، قدرت تحلیل جبهه حق را نداریم و بدون اتصال به اندیشه‌های رهبری جبهه، قدرت تشخیص راهبردهای جبهه را نخواهیم داشت و در کل قدرت تشخیص آینده خود را نداریم. مانند برگ‌های درختان در پاییز، بیهوده می‌چرخیم و بیهوده زندگی می‌کنیم.

بعد از این که منظومه نیازهای انقلاب را

اعتماد به نفس را لازم داریم! جنایت این دولت بیتدبیر و بی‌امید و غربرا، نه برجام و نه دزدی و نه بیعرضگی و کندی بلکه بیش از همه، آن بود که در حق فرهنگ کرد. فرهنگ اعتماد به نفس را به سوی امید به بیگانه سوق داد.

اکنون صحبت رهبر حکیم انقلاب را که دستور آتش به اختیار به افسران جوان جنگ نرم دادند بیشتر درک می‌کنیم. آری! در حوزه فرهنگ، نیاز به یک قیام داریم، قیامی از جنس «قیام لله».

روضه خوانی بس است. دانستیم که مقوله فرهنگ تا چه اندازه مهم و تا چه اندازه غریب و مهجور باقی مانده است.

بحث دیگری که ذیل بحث فرهنگ مطرح می‌شود، تعیین اولویت‌هاست که اگر اهمیتش از خود کار فرهنگی بیشتر نباشد، کمتر نیست. آقایان متولی، به بهانه کار فرهنگی، کنسرت برگزار می‌کنند و میلیاردها تومان از جیب بیت‌المال هدر می‌دهند تا چند جوان مزلف فیلم سینمایی‌ای بسازند که در آن اندام‌نمایی کنند و به ریش انقلاب و خط قرمزهایش بخرند.

آری! تعیین اولویتها به اندازه خود فرهنگ اهمیت دارد.

جمله‌ای در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» در این باب راهگشای بحث ما خواهد بود: «ما باید ببینیم در میان درستها، کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها، کدام فوری است؟ در میان فوری‌ها، کدام فوری و حیاتیست؟ اول آن را بگیریم.»

مهم‌ترین اولویت در بحث فرهنگسازی، تحول سبک زندگی فعلی‌مان به سبک زندگی اسلامی و انقلابیست که در ادامه به آن می‌پردازم. مساله تحول سبک زندگی‌مان به یک زندگی انقلابی، مساله‌ای حیاتی است. برای تغییر زندگی‌هایمان باید نقاط اصلی و کلیدی زندگی را تغییر بدهیم تا همه زندگی بالکل عوض شود. یکی از نقاط مهم زندگی، انتخاب آینده است. ملاک و شاخص انتخاب آینده، اولاً استعدادها و انگیزه‌ها و تمایلات ما نیست؛ بلکه اگر

خاک خورده ذهن‌های اهالی سیاست بیرون می‌آید و خروجی‌اش می‌شود مسئولینی که به پشت میز نرسیده، لگد به زیر بساط مردم سالاری می‌زنند. کسانی که اراده و رشد مردم برایشان اندکی اهمییت ندارد. بروم سراغ اصل مطلب.

فرهنگ، در فرهنگ‌ترین انقلاب تاریخ غریب است.

زیرا مسئولین و متولیان فرهنگ‌یاش درک صحیحی از مردم سالاری دینی ندارند. رشد عقول جامعه و رشد فکری مردم، اساساً مهم‌ترین کار یک حکومت دینی است.

اینجاست که ضرورت فرهنگ و فرهنگسازی بیشتر از پیش، نمایان میشود.

امروز باید درک کنیم، اگر مسئله کشور اقتصادی است، پس فرهنگ است و اگر سیاسی است، تبعاً فرهنگ است.

گردر حوزه عدالت و مطالبه‌گری، نیاز به خیزش عمومی داریم، باید در ساحت فرهنگ، واقع‌های را رقم بزنیم؛ و اگر بناست جهش تولید ایجاد کنیم، فرهنگ

غربت فرهنگ در فرهنگ‌ترین انقلاب تاریخ

”

نویسنده: معین دسترنج (از دانشجویان دانشگاه شاهد)

واقعا چرا در جمهوری اسلامی، در موضوع کرونا، کفه کارهای خوب به کفه کارهای بد چربید و غلبه کرد؟! «مردم برای مردم»؟! این شعار فتح مردم ایران در روایت کرونا بود.

اگر دقیق‌تر بگوییم، همین شعار «مردم برای مردم»، رمز پیروزی انقلاب اسلامی نیز بود!

اصلاً مگه قرار نیست که انقلاب به دست مردم جلو برود و عقول جامعه در پرتوی اسلام رشد کند و خلاصه، به معنای واقعی، «مردم سالاری دینی» داشته باشیم؟! هر چند سال یکبار و در موعد انتخابات، شعار مردم سالاری فراخور نیاز از گنجینه

امروز کرونا معضل مشترک همه کشورهای جهان است از اولین روز همه‌گیری این ویروس منحوس تا امروز، اتفاقاً تیرا درک کردیم که همگی حیرت کرده انگشت به دهان شدیم. قبل از کرونا، اگر کسی به شما می‌گفت روزی خواهد رسید که چشم آبیها بر سر دستمال توالت به روی هم اسلحه میکشند و پرستارانشان کیسه زباله بر تن خواهند کرد، قطعاً جواب شما یک لبخند به پهنای صورت و یک درخواست شفای عاجل برای گوینده بود! در این چند ماه اما صحنه‌هایی از غرب به جهان مخابره شد که ما را با غرب منهای هالیوود آشنا ساخت.

در همان روزهایی که در غرب، فروشگاه‌ها غارت میشد، در ایران، داستان بگونه‌ای دیگر روایت میشد.

مردم ایران در خانه‌ها و مساجد برای همدیگر ماسک، گان و شیلد درست می‌کردند. گروهی از مردم بنا کردند برای کادر درمان و بیماران، میوه و آبمیوه تهیه کردن.

جهادیه‌ها، شبهایشان به ضدعفونی کردن معابر و صبح‌هایشان به غسل اموات کرونایی می‌گذشت. فرمانده دستور همدلی و موااسات صادر کرد و مساجد و حسینیه‌ها پر شد از سیل بسته‌های ارزاق برای محرومین!

طلبه‌ها در بیمارستان، دوشادوش کادر درمان می‌جنگیدند و وقتی کرونا، همسر باردار طلبه جهادی را در همان بیمارستانی که خدمت می‌کرد، پیش چشمانش گرفت، همگی از اعماق وجود غرق اندوه شدیم و هم‌قسم شدیم تا کرونا را شکست دهیم.

اما سوالی که ذهن را مشغول میکند، این است: چرا در ایران ازدل این تهدید هزاران هزار فرصت بیرون آمد؟!



بت من و شهادت

۷۷

نویسنده: سبحان باقری

بسم الله الرحمن الرحيم

بتمن و شهادت!

سلام

احتمالا عنوان تیتربراتون تعجب آور باشد ولی واقعا قصد دارم به این مسئله، #جدی بپردازم.

احتمالا تو ایام قرنطینه یا فاصله گذاری اجتماعی فیلم شوالیه‌ی تاریکی برمی خیزد را تماشا کرده‌اید.

داستان فیلم را اگر بخواهیم توضیح مجمل و کوتاهی بدهیم، این است که همزمان، بین (Bane) تمام نیروهای پلیس گاتهام سیتی را در زیر زمین گیر می اندازد و راه خروجشان را می بندد. او شهردار گاتهام را نیز می کشد و دکتر پاول را مجبور می کند که راکتور هسته‌ای را به یک بمب هسته‌ای تبدیل کند و بعد او را هم می کشد. بین ارتباط گاتهام را با بقیه دنیا قطع می کند و تهدید می کند اگر کسی سعی کند وارد گاتهام شود، بمب را منفجر خواهد کرد. با استفاده از نامه نوشته شده توسط گوردون، بین (Bane) واقعیت را برای همه آشکار می کند و زندانیان زندان شهر گاتهام را آزاد می کند. زندانیان یک انقلاب را آغاز می کنند و افراد ثروتمند و مشهور شهر را دستگیر می کنند و یک به یک دادگاه نمایشی می برند، جایی که در واقع برای همه حکم مرگ صادر می شود و دکتر جاناتان کرین قاضی دادگاه است.

داستان به همین منوال به پیش می رود که ناجی انسانها یعنی "بتمن" خود را از یک سیاهچال نجات داده و برمی گردد تا مردم شهر را نجات دهد. او در این راه مبارزه‌ی جانانه ای با افراد شرور می کند و حتی خودش هم زخمی می شود.

در آخرین لحظات که تنها چند دقیقه به انفجار بمب باقی است، ابرقهرمان داستان یعنی "بتمن"، بمب را توسط ماشین غول آسا و پرنده‌ی خودش، برداشته و به جایی به دور از گاتهام و روی آب های اقیانوس می برد تا با انفجار آن،

کسی در شهر آسیب نبیند و فقط او قربانی شود.

در ادامه همه مرگ بتمن را قطعی می دانند و یاد او را به عنوان یک قهرمان گرامی می دارند. خانه بروس به یتیم‌خانه ی گاتهام اهدا می شود و بقیه میراث او به آلفرد می رسد.

اما نکته ای از فیلم که من روی آن تمرکز کرده ام دقیقا در دقایق پایانی فیلم رقم می خورد (البته در آپارات سانسور شده ولی من در تلویزیون لحظه‌ای کوتاه دیدم) که بت من زنده و سالم و سرحال، در یک کافه نشسته و به ادامه‌ی زندگی خود می پردازد.

تکه های آخر فیلم (فاکس متوجه می شود که بروس قبلاً سیستم خلبانی خودکار هواپیمایش را درست کرده است) زنده بودن بتمن را نیز توجیه می کند. و به عبارتی یعنی او خودش بیرون پریده و هواپیما با حالت پرواز خودکار به راه خود ادامه داده و منفجر شده است.

شاید من و شما اگر قرار بود پیش بینی کنیم به این نتیجه می رسیدیم که قهرمان فیلم تا انتها در راه هدف تلاش می کند (کاری که بت من به خوبی کرد) و در انتها جان خودش را نیز در این راه فدا خواهد کرد. (که این نشد!) اما چرا؟ آیا این تفاوت اتفاقی است؟

جواب من این است که خیر اتفاقا این قسمت از ماجرا اشاره به یک تفاوت در باورهای فکری میان ما مسلمانان و جوامع غربی دارد.

شاید بهتر باشد کمی فلسفه فکری غرب را بهتر بشناسیم.

فرض کنیم ما در یک جامعه ای هستیم که مذهبیونی حاکم هستند که هرکاری دوست دارند می کنند. یعنی می گویند ما ترجمه ی خدا روی زمینیم! ما حرف خدا را فقط برای شما مردم می زنیم، نه برای خودمان. هرکاری را هم دوست داشته باشیم می کنیم. تازه بهشت را هم



می فروشیم. شما مردم هم حتی اجازه ندارید فکر کنید. یک موقعی هم اگر احساس کردید که ما خلاف می گوئیم شما را به دادگاه تفتیش عقاید می برند و تمام.

مردم باید مالیات بدهند. و نوبت به ما راهبان که برسند، جواب فقط یک کلمه است: شرمنده!

برای همین، در مردم غرب ویژگی هایی ایجاد شد که کلا از خدا بیزار شدند و یک کلام گفتند راهبان ما را از لحاظ فکری محدود می کردند. ما باید از لحاظ فکری آزاد باشیم. گفتند ما دیگر معنویت نمی خواهیم. وحی و خدا و پیغمبر برای خودتان ما هرچی خودمان می فهمیم همان درست است. و به این گفتند پوزیتیویسم.

بعدها گفتند ما اصلا از خدا متنفریم! اون خدایی که شما در طول این ۱۰-۱۵ قرن به خورد ما داده اید برای خودتان. ما اصلا خدا را نمی خواهیم. و این شد آتئیسم.

راهبان می گفتند حاکم خداست و ما هم نماینده او بین شما هستیم. بعد که ورق برگشت ملت در مقابل گفتند مردم باید حکومت کنند.

راهبان می گفتند حق فقط ما هستیم و هرچه ما می گوئیم درست است. ملت هم

بت من و شهادت

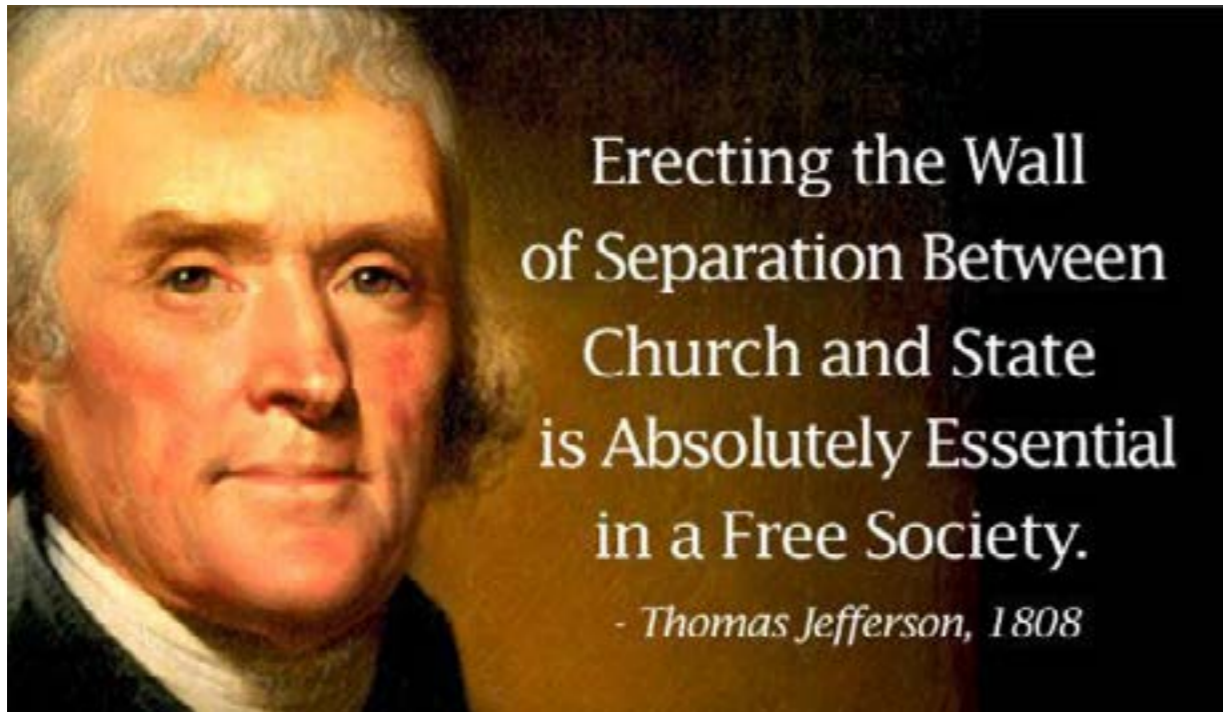
در عکس العمل به این گفتند. کی گفته حق فقط شماها هستید؟ شاید بقیه هم درست گفتند. و این شد آغاز نسبی گرایی یا پلورالیسم.

مردم گفتند نمی خواهیم این کلیسایی که پدر ما را در آورد در حکومت باشد. (منتها کلیسا ۱۵ قرن حکومت کرده بود و نمی شد. ناگهانی بگویند که آقا بروید و

کلاً نباشید.) گفتند شما در عالم سیاست کاری نداشته باشید. نه اینکه جدا باشید. سیاسیون کاری با دین نداشته باشند. دین باشد. منتها اینجا باید سیاستمدار



"دوران قدرت کلیسا به مدت 15 قرن"



"جدایی دین از سیاست" "توماس جفرسون"

تصمیم گیر باشد. دقیقا یعنی دین خارج از سیاست باشد و سیاست مدار هرکار خواست بکند. (حتی امروزه هم رئیس جمهور آمریکا که سرکار می آید اول کار به انجیل سوگند می خورد) و این در یک کلام شد سکولاریسم.

راهبان به ملت می گفتند که ما در این دوران باید برای خدا و نمایندگان خدا کار کنیم. در واقع شما باید رضایت چه کسی رو محور قرار بدید؟ راهبان

بعد که ورق برگشت. ملت گفتند بروید پی کارتان، ما باید رضایت خودمون رو محور قرار بدیم و این شد اومانیسیم.

راهبان می گفتند خدا حق است و این حق را به ما داده و مردم شما هم ناحقید مگر اینکه به حرف ما گوش بدهید.

بعد که ورق برگشت ملت گفتند ول کنید این حرفها را. هرکسی هم میتواند بهره ای از حق داشته باشد. درکشور ما هم فردی کتاب نوشت با عنوان صراط های مستقیم.... و این دیالوگ معروف مارمولک که: به اندازه تک تک افراد راه هست برای رسیدن به خدا را سر زبان ها انداخت.

بعد به مفهومی به نام دموکراسی رسیدیم.

راهبان می گفتند یک خدایی هست که حق حاکمیت داره وقتی آفرید و تمام شد، این حق حاکمیت را به کلیسا داد.

سوال ملت این شد که پس بقیه مردم چه؟

و پاسخ راهبان این بود که تقریبا هیچ!

این شد که در قیام و واژگونی کلیسا گفتند این حق باید به دست مردم برسد. منتها یک مسئله ای پیش آمد.

گفتند شما در هر روستایی هم زندگی کنید باز یک کدخدایی هست. بدون حاکم که نمی شود حکومت کرد. این شد که خودشان در حرف خودشان ماندند و رسیدند به آنارشیسیم. (آنارشیسیم رو به بی نظمی معنی می کنند که این نیست، آنارشیسیم به نبود قدرت برتر میگویند)

گفتند چه کار کنیم؟

گفتند به ناچار یک نفر باید حاکم باشد. پس یک نفر را باید قدرت فائق و برترش

قرار بدهیم.

البته مسئله این بود که قبل تر، مردم فلسفه ای اینکه حاکم قدرتش را از خدا می آورد و .. را زده بودند و سوال این شد که پس حاکم قدرتش را از کجا بیاورد؟ گفتند خب ما از این کلیسا راحت شدیم. آبا باز هم یک نفر را بیاوریم و بالای سرمان قرار دهیم؟

برای همین آمدند و گفتند مگر دیوانه ایم یک نفر را بذاریم آقا بالاسر؟

و راه حل را در دادن قدرت محدود به حاکم دیدند.

قدرت محدود!

یعنی آمدند گفتند تا آنجا که ممکن است این قدرت باید کوچک باشد. پس شد قدرت محدود یا دولت حداقلی

حالا بگویید این قدرت از کجا باشد؟

گفتند هر فردی قدرتی داره. افراد کمی از قدرتشان را کم کنند و به حاکم بدهند و به این شکل قدرت فرد حاکم تشکیل شد.

گفتند این قدرت را مردم ایجاد کردند و مردم به حاکم قدرت دادند و این معنای دموکراسی شد. یعنی هیچ چیزی بالاتر از خواست مردم در آن مطرح نیست. منتها آنها از خدا کلافه بودند، پس خدا را حذف کردند. و تعریف کردند اگر حتی اکثریت مردم خدا و حکومت دینی را بخواهند، نام این خواسته دموکراسی نیست، استبداد است!

اینکه راهبان در آب خوردن مردم هم دخالت می کردند مردم را بر آن داشت تا آزادی را میان خودشان حاکم کنند.

منتها این ترس به وجود آمد که ما که قدرت را به این (دولت) داده ایم، نکند برای ما محدودیت ایجاد کند؟

و سوال جدید این شد که میان دولت و آزادی اولویت دارد؟

پاسخ آزادی شد، اما چرا؟

چون تعریف کرده بودند که دولت باید حداقلی باشد، و این خود موجب شد تا به هم ریختگی به وجود آمد و

و دوباره شیر تو شیر شد. بچه های بی

صاحب زیاد شدند و... پس مجبور شدند این قدرتی را که به دولت داده بودند را کمی بیشتر کنند

راهبان می گفتند فهم، مال ماست یعنی معرفت از کلیسا بدست می آید.

هرچی غیر کلیسا بیاید معرفت و علم نیست که در نهایت هم رفتند به سمت اینکه گالیور رو اعدام کنند و...

بعد که ورق برگشت ملت گفتند هرچی از کلیسا بیاید خرافی است. وحی کشک است و علم فقط تجربی و ..

تجربه به وسیله دیدن. و این شد پوزیتیویسم.

پوزیتیویسم میگوید منشا علم تجربه است. ولو اینکه تو خارج اتفاق بیافته.

به اینجا که رسید دیگر مفاهیمی چون شهادت و مقاومت و بهشت و... برای غربی های پرورش یافته با این باور، عملا بی معنی شد. و این شد یک نقطه ی بنیادی تفاوت میان دیدگاه اسلامی و دیدگاه مادی.

خب حالا کمی هم به شهادت در اسلام بپردازیم

سردار شهید سلیمانی، در سخنرانی ای پیرامون شهادت اینگونه می فرمودند: ((شهید برای عمل به حکم خدا، با حکم به میل خود مخالفت می کند. این همان اوجی است که کسی بخواهد در عرفان به اوج برسد، اوجش همین است. این رو من به جوان ها می گویم. اینی که من بحث می کنم، بحث تعلقات را، دنبال تعلقات پست نباشید. همه ی ما راهی به یک سمت هستیم. اگر انسان وجودش پر شد از محبت خدا و حب به خدا همه ی این وجود تهی می شود از محبت های به موضوعات دیگر. امام می فرماید: اوج بندگی در سیر و سلوک، و در عالم معنویت شهادت است. (خدای متعال جلوه می کند به او و او هم ینظر الی وجه الله)

امام معتقد هستند برنامه اسلام از عصر وحی، تا قیامت بر مبنای شهادت توام با شهادت پایه گذاری شده است. شهادت را امام ارث اولیا برای بشریت می داند. (شهادت ارثی است که از اولیا ما به ما

می رسد، بدخواهان ما گمان نکنند که جوان های ما از مردن و از شهادت باکی دارند)

یکی از دلایل ترساندن و ایجاد وهن کردن، عدم فهم از فرهنگ درونی جامعه است و به تعبیر امام(ره)، جامعه ای که شهادت دارد اسارت ندارد. (اشتباهی که این غربی ها دارند این است که خیال می کنند وقتی که کلمه موشک تو کار آمد، مردم ایران می ترسند، نه ترسی در کار نیست. برای این که یک ملتی است که شهادت طلب است. حالا شهادت با موشک باشد یا با تانک باشد یا با توپ باشد یا با هر چه)

ما ملت شهادتیم، ما ملت امام حسینیم(ع)...)

حالا با توضیحات بالا دیگر خودتان حساب کنید که این جملات اصلا در غرب جایی ندارند.

که اگر چنانچه میخواهی از سیم خاردار رد بشوی اول باید از سیم خاردار نفست عبور کنی. (شهید چیت ساریان)

فلذا به عنوان جمع بندی، شهادت برای غربی ها اصلا مفهومی ندارد فلذا کشته شدن بت من نیز در فرهنگ غرب(جانانان نولان تایید می کند که وقتی «شوالیه تاریکی برمی خیزد» را می نوشته تحت تاثیر داستان «دو شهر» اثر چارلز دیکنز قرار داشته است.) هیچ معنی نمی تواند داشته باشد و اگر بتمن در این راه کشته می شد باید تعجب می کردیم..... ■



Incomplete fragments to introduce Islamic Revolution in Iran

۷۷
Author: Hamed Noroozi

It's been 41 years since Islamic Revolution in Iran and 41 years since Iranians unanimously voted for Islamic Republic and its constitution. 1979 revolution in Iran has been named many things, has been studied in different aspects. Yet its reason and core has always been neglected by the mainstream medias. To understand this phenomena, its roots, motives, how it works and coups with challenges, successes and failures one must study Iran and Shiite Islam's intertwined history and how the world especially the west Asia was influenced in last three centuries. Of course this all cannot be studied easily and no article would suffice, especially considering the big lexicon and neglected set of meanings in most of the studies. But this article is willing to give a brief insight on fragments of the totality of the Islamic Revolution and Islamic Republic.

History

Shiite Islam believes in 12 successor infallible Imams after Prophet Muhammad, except for a short yet notable period of Imam Ali's governing over the Islamic world,

the rest of the Imams have always been under political pressure by the occupier caliphates of the time (note that Imams always considered well-being of the Islamic society overall). And the 12th Imam has been occulted by God until his advent as the savior of the mankind alongside Prophet Messiah. After this pressured Shiite society were religiously lead by the high scholars as the decree of Imams. They mastered Quran, Fiqh, Hadith (words of the prophet and Imams), and other fields such a philosophy, mathematics and etc. They founded Shiite seminaries (now the most significant ones are in Najaf(Iraq) and Qom (Iran)), and the Shiite society lived



and grew little by little. And by the late few hundred years the majority of Shiite society (which includes almost 15% of Muslims) live in Iran and some parts of Iraq/Afghanistan/etc. Late significant political movements of the Shiite society appeared in the process of colonialism were Shiite leaders defied colonial agreements, lead armies against invaders and sustained power when necessary and etc. One of these famous occurrences was the nationalisation of the Iran's oil were Iranians expelled British under leadership of Ayatollah Kashani and Dr. Mosadegh and when Mosadegh failed to run the government properly and kept



disagreeing with Ayatollah Kashani, so Kashani couldn't support him anymore, the American lead coup d'etat in 1954 took place and kept Shah's monarchy alive for another 25 years. These 25 years did not go well, shah's attempt for the capitulation with the US, failed economic programs, excessive poverty, shah's attempts to undermine people's culture and etc. Ayatollah Khomeini who had already preached pure political Islam including Wilayat al-faqih in his teaching and was well-known for his high knowledge and innovative ideas in fiqh, philosophy and spirituality, (and was known as the main successor of the Iran's high Marja) started his battle with a famous speech against capitulation in 1964 that lead to his exiles out of Iran. But that did not stop the revolution from starting, actually it ignited it more. Imam Khomeini had some very influential students, and in a whole the network of Iranian clergymen using their tribune nurtured the move-

ment. And nor Shah's truly horrifying and brutal intelligence service (Savak) and not its army could stop it. It's notable to mention the little semi-Marxist groups especially between university students (which were considerably smaller than fully Islamic ones) and their sometimes armed movements. With all the bloods that Shah shed, and with all the immense foreign interference to stop the revolution, the revolution was victorious and by Imam Khomeini's leadership 2500 years of monarchs' reign was overthrown.

Core

Revolution has its own reasons and motives. Pahlavi was obviously corrupt in every level, from Shah to his family to the government were financially corrupt, and on the other side country's huge oil income (due to high oil prices and vast export) was spent on anything except to improve people's lives while people were drowning in poverty. Country had no political independence. Moral degener-

ation was beyond people's tolerance. The tyranny left no space for people to breathe and etc. On the other side, people saw hope in front of them. The Islamic school of thought carried almost anything they'd ever asked for, monotheism, independence, justice, peace, dignity, equality, chance to grow, moral values and etc.

Islamic Republic's settlement

After the revolution was won, a constitution was prepared by some of the greatest thinkers of the revolution (which were mostly killed in terror attack afterwards and it created big problems in the later movements of the revolution). The constitution is a manifestation of Islamic and humane principles, and the governance structure needed for that. It's an important key to understand Iranian nation and Islamic Republic.

Rival ideas

Mainly two rival ideas have existed for the Islamic revolution - Marxism from the East and Liberalism from the West - consider that this does not mean that people who supported these ideas were fully Liberal or fully Marxist, they came in variety of spectrums. Lefts had a short yet influential life. They mostly kept up with armed activities before revolution and after revolution a big body of them turned pro Islamic Republic due to find-

ing out their groups' extremist moves. But a failed minority started armed activities and killed 17000 Iranians from the greatest thinkers to blind terrors which included children and women. The main group in this category is MKO (Mojahedin Khalgh Organisation) which is long known terrorism group -classified by many other than Iran- which also cooperated with Saddam in war against Iran.

And one side of this left ideas harmed Iran's economy, in the turbulence of the first years after they revolution they carried out many acts against industries by many means.

The second living rival is the Liberal idea.

Again it's notable that generally a few claim they're liberal, but many come in spectrums of liberalism, the tricky point in understanding it is this.

Some are culturally liberal such as some celebrities and some blindly support them for example a lot of people in charge of cultural affairs in most of the governments in the post-revolution era may have been religious in personal manners by they were inadequate for handling their posts so they accumulated malfunctions which is obviously not good.

This shows itself in politics and economy too, in further titles, many gaps between higher policies and actions are rooted in these.

Invasion on Iran and Military Force

Only eight months after the victory of Islamic Revolution - while country was still turbulent facing terror groups- Iraq's dictator, Saddam Hussein, started a war on Iran. His army war fully equipped and he was politically supported by USSR and USA and financially supported by many of the Arab governments.

On the other side it Iran's army wasn't settled and the new-born IRGC was had only a few thousand personnels and only light-weight equipments. Saddam was counting on capturing Tehran in three weeks but after 8 years of war, with all the support he received from French aircrafts, Soviet made Tanks, German chemical weapons and etc, and with all the pressure Iran faced to a level that it couldn't even by barbed wires, tables turned. The people of Iran sacrificed 250 thousands of brave men for God, and with



all the weakness in equipments Iranians didn't lose a centimetre of their soil and even captured Iraqi cities. This was when the USA directly entered war against Iran in the Persian Gulf. It's a big series of events that cannot be mentioned in a single article. But after all this Iran accepted UNSCR 598 and came out of the immoral and unanimous war against itself victorious. And even after this, Saddam's forced and MKO terrorists invaded again in surprise and were exceeding when by God's will Iranian forces brought them to the knee and the war was over once and for all.

The most significant thing about this war is the spirit of the soldiers and people, it's such a portrait of human virtues that shall be remembered forever. And also new strategies and new forms of war was born.

About Iran's military strategy.

IR doesn't spend large shares of its budget on military expenditure unlike many countries, and most of its equipments are domestic. Iran's army and IRGC are under Supreme Leader's direct command. Iran's strategy is defensive and also defies weapons of mass destruction by leader's religious decree. In equipments it mainly relies on its unique and massive arsenal of missiles, and a variety of other powers, from defensive systems that destroyed epic American Global Hawk to EW power that landed RQ-170 drone in Iran and etc.

Relentless soft war

If you look at SNS pages of medias like BBC and Euronews and etc, you'll find their Persian pages the most active ones among other languages. It's not curious though, compared to the size of the effort in the soft war against Iran. From 90s starting with newspapers with a stream of so called westernized intellectuals in a clear network to tens of satellite TVs with 24/7 high-quality broadcast that bring a variety of political and cultural shows to many other direct and indirect acts of changing wills and beliefs in Iranian nation.

This all has had a certain effect especially among the youth in different levels. From disappointment to a change of belief and etc.

Even though there are many

things that counter this matter but maybe it could be said efforts are not enough, especially with careless governments and not having an effective palms and big network to work properly against all this. With all this majority have a good state of religious belief, have a good understanding against imperialism and etc.

Economic struggles

Economy is by far Iran's achilles heel and the enemy has put a lot of effort to the most damage through this weakness.

In Pahlavi era Iran's economy - already fallen behind - became a single-product oil economy. And since 70's it's effects worsened because of many reasons from Dutch disease to the way the dollar was exchanged to rial to be used in budget and etc. It's notable that after revolution first ideas were to fix banking system to match an Islamic pattern, bills were passed into law, but they were not abided and they were already inadequate.

Overall Iran's GDP and PPP have grown rather finely especially in the three decades after revolution, and indexes like Iran's Gini coefficient has been well in comparison with many countries. And Iran has giant and acceptable infrastructures and big industries like petrochemical industry, steel industry, growing high-tech industries and etc. (but

these also have slow progress sometimes due to the problems that will be mentioned)

But inhuman and massive sanctions against Iran targeted to isolate all of Iran's transactions and economic ties have had a drastic effect. Big shocks especially in oil export have caused many problems. But actually sanctions have mostly shown Iran's economic weaknesses. Being a single-product economy, having a problematic banking system (that specially causes exceeding liquidity problem), not having a good industrial plan, bad ease of doing business index and bureaucracy problems, inequality and etc. And the Supreme Leader has always pointed these out for thirty years and also in all high national roadmaps and development plans and etc. But they have been neglected by the governments due to their differing and inadequate economic views.

After all it's possible for Iran to firstly fix its inner economic issues and also develop many international ties. And it's potent due to its young and educated human resources, unique natural resources, many successful experiences and etc.

Regional influence

Islamic Revolution is more than a power transition inside Iran, it's a set of Islamic ideas

in action, and inspired many outside Iran.

In an international scale many nations support the Islamic Republic. And many cultural movements are inspired by it such as Sheikh Zakzakis movement in Nigeria that influenced millions.

And in West Asia there are groups and movements that have been connected with the Islamic Revolution deeply. Some notable ones are:

Hezbollah in Lebanon which resembles many great values such as liberating Lebanese soil from Israeli occupiers, uniting all Lebanese with all the difference between groups of people, having a very positive cultural impact, poverty alleviation and etc.

Hash-alShabi (The Popular Mobilization Forces) was set up under the fitwa of Ayatollah Sistani and saved Iraq and destroyed ISIS in Iraq. Most of its leaders and commanders especially the great martyr Abo-Mahdi AlMohandis were part of Badr army and closely related with Quds forces of IRGC.

AnsarAllah in Yemen that stands against Saudi aggression is Iran's ally.

Iran supports all Palestinians groups firmly.

And many other groups and movements like building National Defence Forces in Syria are Iranian innovation and etc.

These are the practical points, more important than is the message of standing against



oppression under Islamic flag.

Leadership

Wilayat Al-Faqih is the type of leadership that guards the Islamic society, shows the roadmap towards justice and paves the way for society's growth. The leadership must have the highest qualifications, from knowledge to political background, high moral standards and etc. In Iran's constitution, Leader isn't an executive post with the exception that the leader is the supreme commander of the military forces. Legally Leader has arms such as Expediency Discernment Council where high policies and strategies are processed. But it's to be noted that these are not legislations. The obvious practical differences between leadership and parliaments & governments points of views and actions are caused by these.

How significant and crucial leadership has been is a long

issue to be studied. To have preserved and re-stated the main Islamic and people-willed ideas and goals like justice, unity and etc throughout decades. To have united the country and forces in times of crisis, from leading the country through war, through foreign deceits, through political turbulences, through extremely dreadful regional threats and etc. To have formed and lead regional axis of resistance. To have nurtured and taught the young generations about Islam and revolution, to have provoked them to exceed in scientific and cultural fields and so on. To have lead the army to the point of deterrence. And many other things.

And if one studies the problems and unaccomplishment that country faces today, they'd realise that they're mostly caused by not following leader's guidance. For example; Leader has constantly brought up from moving on from a single-product oil

economy since 1997 and sanctions proved how crucial that was and the failure to do so had costs. Leader's eight-articles command on fighting corruption which if it was well-abided, now country has had many less injustice issues. Or Resilient Economy policies which would have transformed country's economy if it was put into action. Or the constant reminders and even the letter on JCPOA on not trusting Western sides and demanding bilateral and equal step by step actions which was practically ignored. And this goes to cultural issues too.

Current state and goals

Today's Iran is militarily impenetrable, completely independent, in opposition with warmongers in the region and Israel's aggressive and wrong existence, has strong allies and connections, and in a word is something

that the US neither can bring it to the knees nor it can remove it as a strong player. And the US tries to choke Iran with the strongest sanction regimen that target's every but of Iran's economy. And if Iran wins this, the US will have no other direct card to play with. Inside Iran, the country has experienced a period of useless trust in West in nuclear talks and with JCPOA, and this experience has practically erased the compromising option. And there is a massive economic pressure. And the next presidential election will be crucial and if a more efficient and strong government takes charges of things and settles economy in the matters of improving domestic production, foreign trade, solving banking and liquidity problems and etc, the country will be able to move on the next stages of its goals.

And by breaking America's economic hegemony it will

settle itself as the model for other nations. Then it can focus on its main goal of nurturing people and putting an Islamic governing in effect to reach Islamic society and then a new Islamic civilization.

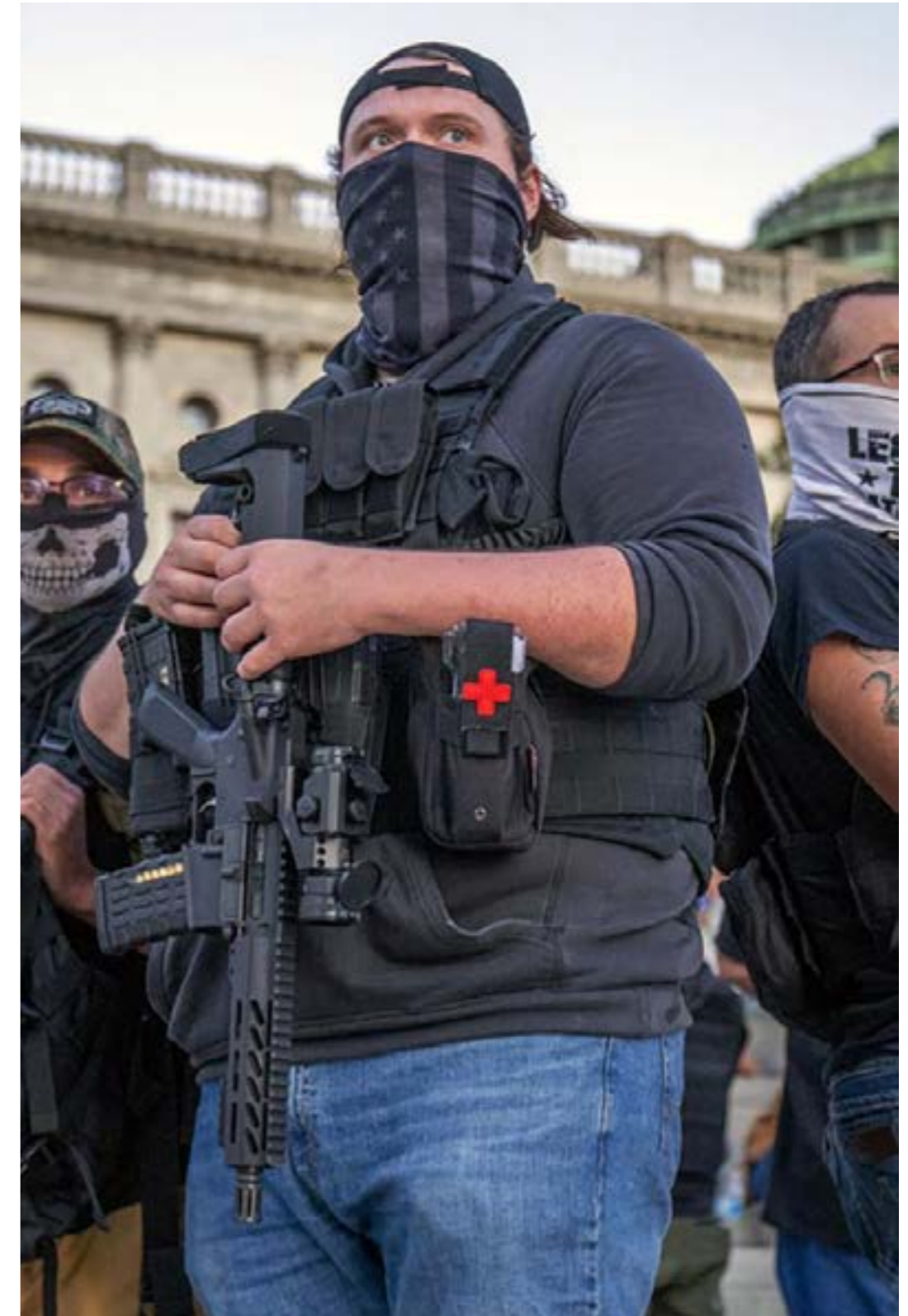


در پی شکست ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و درحالی که چند ساعت به تشکیل کنگره آمریکا جهت تأیید ریاست جمهوری بایدن زمان باقی مانده بود طرفداران ترامپ طی آشوبی کنگره آمریکا را تسخیر کردند. بعد از این واقعه نیز اعتراضات تا امروز ادامه داشته که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.





اولین جوانه‌های شروع اعتراضات حامیان ترامپ در صبح روز چهارشنبه، ۱۷ دی ماه، به وقت محلی



پر شدن محوطه اطراف کنگره از حامیان ترامپ



درگیری معترضان با نیروهای امنیتی



بالا رفتن هواداران ترامپ از دیوار کنگره

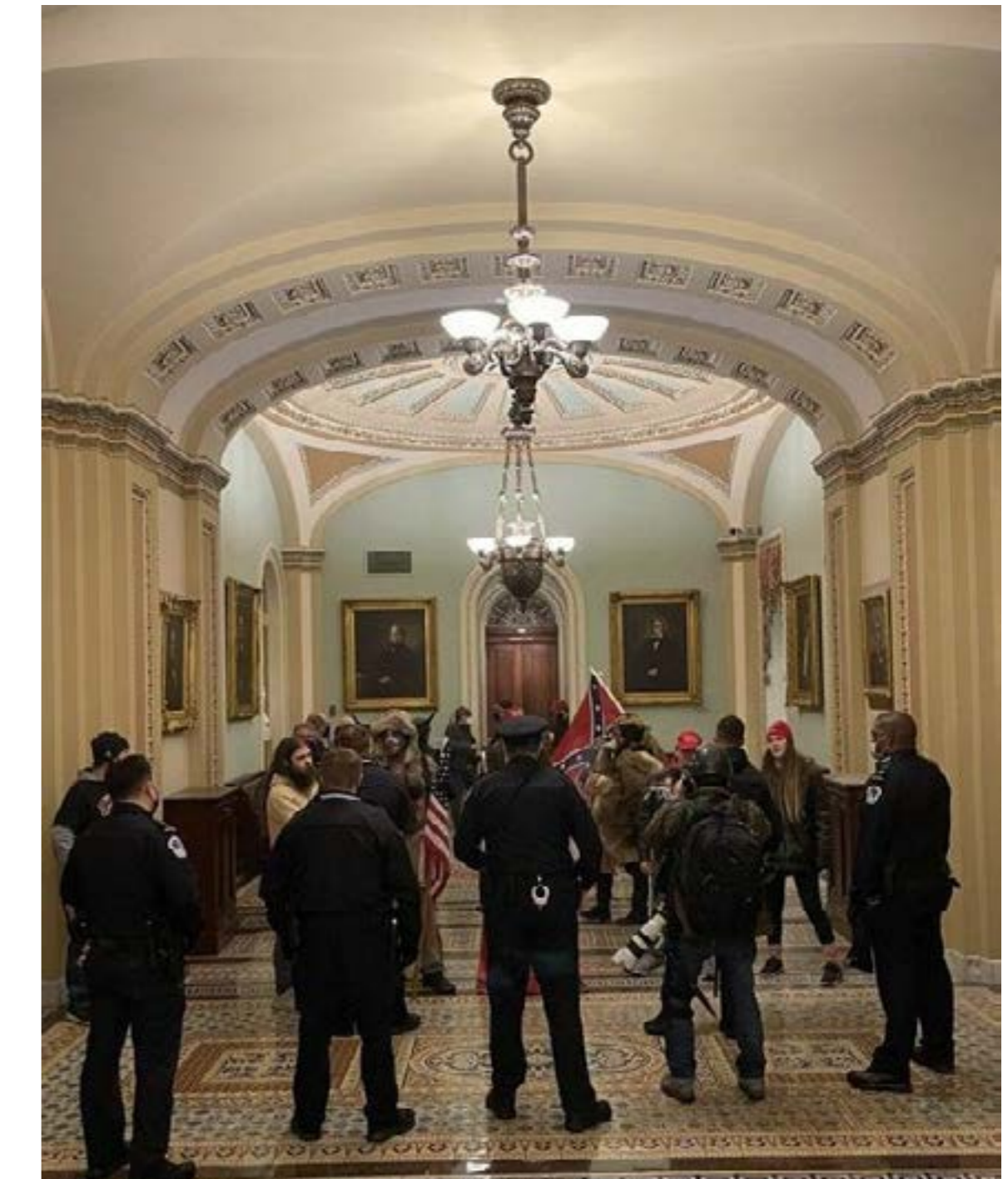
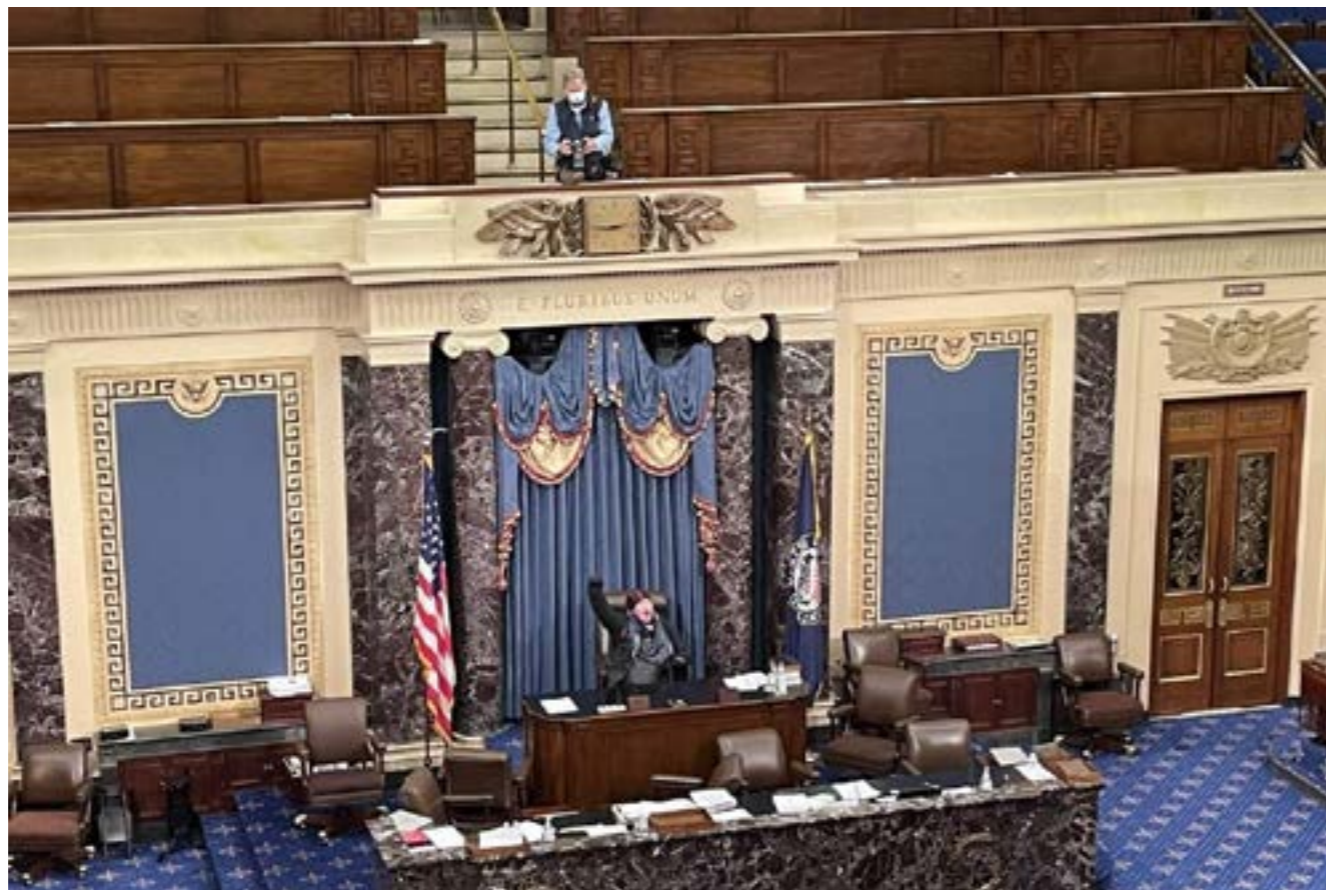


ورود معترضان به ساختمان کنگره





وارد شدن طرفداران ترامپ به دفتر نانسی پلوسی، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا



یکی از هواداران ترامپ بعد از ورود به صحن کنگره فریاد زد: «ترامپ در انتخابات پیروز شد.»



▼ نیروهای پلیس کنگره دست به اسلحه پشت در ورودی



◀ ادای احترام به اشلی بابیت، زنی که در درگیری‌های معترضان و نیروهای امنیتی با گلوله مستقیم کشته شد

سردار شهید قاسم سلیمانی نمونه‌ی
برجسته‌ای از تربیت شدگان اسلام و
مکتب امام خمینی بود. او همه‌ی عمر
خود را به جهاد در راه خدا گذراند.
شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در
همه‌ی این سالیان بود.

رهبر معظم انقلاب - ۱۳/۱۰/۱۳۹۷



بسیج دانشجویی دانشگاه تبریز
www.basijtu.org